

يك قرن مبارزه طبقاتی در ایران

محمد حسين



يك قرن مبارزه طبقاتی در ایران

جلد اول

يك قرن مبارزه طبقاتی در ایران
محمد حسين

جلد اول
چاپ اول، نی فرورد ۱۳۸۷ (آوریل ۲۰۰۸)
شابك: ۹۱ ۸۸۹۵۰ ۰۸ ۵

انتشارات رودابه

آدرس پستی:

4865 Leslie St.

P.O.Box 20061

Willowdale, ON

M2j 5E4

Canada

آدرس تماس با ای-میل:

roodabehpublisher@gmail.com

فصل سوم: اصلاحات ارضی

- ۵۸ - از کودتا تا اصلاحات ارضی (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲)
- ۶۱ - دهه چهل و اصلاحات اقتصادی اجتماعی
- ۶۴ - گسترش سرمایه داری در روستاها.
- ۷۸ - بسط شهرنشینی

فصل چهارم: گسترش سرمایه داری در ایران

- ۸۲ - تولید سرمایه داری و طبقه کارگر
- ۹۷ - کالاهای سرمایه ای و صنایع سنگین
- ۱۰۹ - معادن
- ۱۱۴ - نیروی انسانی

فصل پنجم: مبارزه طبقاتی از اصلاحات ارضی تا انقلاب بهمن

- ۱۳۳ - احزاب سیاسی
- ۱۵۰ - هنر و ادبیات
- ۱۵۹ - جنبش کارگری

فصل ششم: انقلاب ۵۷

- ۱۶۵ - انقلاب سال ۱۳۵۷
- ۱۷۹ - جنبش کارگری و انقلاب

پیوست: ملاحظاتی در باره اقتصاد سرمایه داری

- ۱۹۴ - رشد مناسبات کالایی
- ۱۹۹ - ارزش اضافه و رشد سرمایه ثابت
- ۲۰۴ - ماشینیسیم و سرمایه داری
- ۲۱۱ - ماشینیسیم ، تخصص ومرحله انقلاب
- ۲۲۲ - سرمایه داری کلاسیک و رشد ناموزون سرمایه

فهرست مطالب

- پیشگفتار ناشر ۳
- مقدمه ۷

جلد اول: از انقلاب مشروطه تا انقلاب بهمن

فصل اول: انقلاب مشروطه

- ۹ - در آستانه انقلاب مشروطه
- ۱۳ - احزاب و گروهها
- ۱۵ - تاسیس حزب اجتماعیون عامیون و وضعیت طبقه کارگر ایران
- ۱۸ - رشد انقلاب در سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۵
- ۲۱ - جنگ داخلی در ایران ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۸
- ۲۵ - شکست انقلاب دموکراتیک ایران و درسهای انقلاب

فصل دوم: از کودتای رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد

- ۳۶ - دوران حاکمیت رضا شاه
- ۴۰ - عروج جنبش کارگری ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷
- ۴۴ - حزب توده و جنبش کارگری
- ۴۸ - جبهه ملی و رهبری جنبش ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲
- ۵۲ - دولت مصدق و تحولات ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲

سطح بالای مباحثات، دغدغه های نظری، و همت و توان فکری جنبش کارگری ایران می باید شمرده شود. این واقعیت بلافاصله به کتاب حاضر خصلتی طبقاتی می بخشد، و در اینجا مفید است که دستکم از دو زاویه بر این خصلت طبقاتی تأکید کرد.

نخست اینکه محور «مبارزه طبقاتی» برای کتاب حاضر ابدا جنبه آکادمیک ندارد، بلکه تمام بررسی و نتیجه گیری کتاب در خدمت دفاع از این نظر است که معضلات گریبانگیر جامعه امروز ایران تنها از طریق مبارزه طبقه کارگر و برانداختن مناسبات سرمایه داری حل شدنی است. چنین نتیجه گیری ای نقطه مقابل پیام بسیاری از کتاب های تاریخی در یکی دو دهه گذشته است که از زاویه دفاع از مدرنیته و برای اثبات ضرورت مدرنیزه کردن دستگاه سیاسی و اقتصاد سرمایه داری امروز ایران نگاشته شده اند. همچنین نقطه مقابل پیام بسیاری از تاریخنگاری های شبه مارکسیستی از نوع محصولات آکادمی های شوروی سابق است که حضور مقولات "زیربنای اقتصادی" و "طبقات" در آنها حکم بسته بندی ای را داشت تا زمینه ای برای فروش موضع آشتی طبقاتی در بازار سیاست روز فراهم کند.

نکته دوم اینکه، همانطور که اشاره شد، کتاب حاضر را باید محصولی از جنبش کارگری جاری در ایران شمرد که به این اعتبار نمونه ای از شیوه طبقاتی جنبش کارگری در برخورد به فعالیت نظری را بدست می دهد. تجزیه و تحلیل های مشخص کتاب، تعمیم ها و قضاوت های تاریخی، و حتی الگوی تتوریک آن می تواند و می باید در بوته نقد و سنجش قرار گیرند، و چه بسا نیازمند اصلاح باشند و قطعا محتاج شرح و بسط بیشتری هستند. (مقدمه نویسنده نیز از خواننده برای رفع همین کژی ها و کاستی ها یاری می خواهد.) اما هدف فعالیت نظری برای جنبش کارگری تکرار احکام تتوریک صحیح ازلی و ابدی یا صدور قضاوت یک

از انقلاب مشروطه که سرآغاز تاریخ نوین ایران است یک قرن می گذرد. کتابی که در دست دارید جلد نخست از این تاریخ صد ساله است که تا انقلاب ۱۳۵۷ را در بر می گیرد. عنوان کتاب، «یک قرن مبارزه طبقاتی در ایران»، زاویه دید نویسنده را در برخورد به تاریخ ایران از مشروطه تا امروز روشن می کند. همانطور که نویسنده، آقای محمد حسین، در مقدمه کتاب می گوید، این کتاب وقایع نگاری نیست بلکه با تکیه بر اسناد و آمار و مراجع معتبر تاریخی قصد دارد ارتباط تحولات تاریخساز صد سال اخیر را با منافع طبقات گوناگون و کشمکش طبقاتی روشن سازد. رویدادهای سیاسی صد سال گذشته نیز تنها محور بررسی نیستند، و با اینکه نویسنده از توجه به حتی جنبه های فرهنگی غفلت نمی کند، اما عوامل اقتصادی در کانون بررسی او هستند و در حقیقت تاریخ یک قرن اخیر را با قرار دادن بر متن رشد و توسعه اقتصاد سرمایه داری در ایران تحلیل می کند. از همین رو در پیوست همین جلد نویسنده لازم دیده بخش مبسوطی را به تشریح عمومی مناسبات سرمایه داری و روند رشد آنها تخصیص دهد، و با این کار در حقیقت الگوی کار خود را در معرض استفاده و قضاوت خوانندگان قرار داده است. در یکی دو دهه اخیر درباره تاریخ معاصر ایران کتاب های بسیاری منتشر شده است. ویژگی کتاب حاضر تنها در زاویه دید نویسنده نیست، بلکه در این واقعیت نیز منعکس است که آقای محمد حسین یکی از فعالان جنبش کارگری است، که از جمله مقالات متعددی از ایشان در نشریه «کارگر پیشرو» منتشر شده است. نفس اینکه یکی از دست اندرکاران شناخته شده جنبش کارگری نگارش تاریخی با چنین موضوع وسیع و چنین زاویه تحلیلی ای را وظیفه خود قرار می دهد نموداری از

بار برای همیشه در مورد تاریخ نیست. آنچه به فعالیت تنوریک و بررسی تاریخی حقانیت طبقاتی می دهد تلاش نظری برای دفاع از اهداف و منافع طبقه کارگر است. این شیوه نقطه مقابل فعالیت نظری آن روشنفکرانی قرار دارد که تکرار اصول عام تنوریک را ضامن خصلت طبقاتی فعالیت نظری می شمارند و به این ترتیب —چه بسا صادقانه— با ادعای دفاع از طبقه کارگر جزم اندیشی را رواج داده اند و می دهند. برای جنبش کارگری فعالیت فکری هیچ معنایی جز بسط دادن مبارزه با طبقات حاکم به عرصه اندیشه و ایدئولوژی ندارد. زمان و موضوع و شرایط مبارزه نظری را کارگران نمی توانند تماما به دلخواه خود انتخاب کنند، بلکه در عرصه نظری نیز، مانند همه عرصه های مبارزه طبقاتی، کارگران ناگزیرند با توان بالفعل خود به مقابله نظری با نظرات طبقات حاکم بپردازند. شرایط مبارزه فکری در ایران امروز حضور در این عرصه را برای طبقه کارگر حیاتی کرده است، و خصلت طبقاتی کتاب حاضر را باید در دریافتن این ضرورت و نفس تلاش در بدست دادن ارزیابی تاریخی ای با هدف مدلل کردن ضرورت تداوم و تشدید مبارزه طبقه کارگر تا فراتر رفتن از سرمایه داری جستجو کرد.

با توجه به اینها، ناشر یقین دارد که انتشار این کتاب موجب مسرت همه مدافعان طبقه کارگر ایران است و مورد توجه آنها قرار خواهد گرفت. کتاب حاضر جلد نخست از این تاریخ است که همانطور که نویسنده در مقدمه توضیح می دهد در سال ۱۳۷۹ نگاشته شده. امیدواریم جلدهای بعدی که وقایع بعد از انقلاب ۱۳۵۷ تا امروز را بررسی می کند نیز در آینده انتشار یابند.

نکته دیگری که گفتن آن در اینجا ضرورت دارد ، مساله آمار است. در فصلی که به آمار ها مراجعه کرده ام سیر تغییر و تحولات و رشد سرمایه داری در ایران کاملا آشکار می گردد، اما چون در زمان نگارش این فصل (سال ۷۹) من به آمار های آن زمان و قبل از آن رجوع کرده ام ، بخشی از آنها ، مثل درصد شهر نشینان و روستاییان ، تعداد صنایع و ... دچار تغییر گردیده اند. اما چون همه آن تغییرات نیز در جهت اثبات بحث من و در راستای رشد سرمایه داری در ایران هستند و تا حدود زیادی نیز برای همه مبرهن می باشند من نیازی به تغییر دادن آنها ندیدم. مثلا شهر نشینی در ایران در حال حاضر به بیش از ۷۰٪ جمعیت ایران رسیده و یاتعداد کارگران شاغل در صنایع نیز افزایش چشمگیری یافته است و ... این کتاب جلد اول ((یک قرن مبارزه طبقاتی در ایران)) است که از وقایع سال ۱۲۷۰ آغاز و تا انقلاب ۱۳۵۷ ادامه یافته است و قرار است که در یک یا دو جلد دیگر تا زمان حال ادامه یابد. طبیعتا پس از انقلاب ۵۷ سیر حوادث و تغییر و تحولات اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی شتاب بیشتری یافته و از پیچیدگی های بیشتری برخوردار بوده است و به همین دلیل نگارش آن با وقفه رویرو شده است . امیدوارم کمی و کاستی های این جلد را خوانندگان محترم با من در میان گذاشته تا در ادامه بتوانم آنها را جبران نمایم.

بررسی روند مبارزه طبقاتی که در گذشته وجود داشته ، ما را یاری می دهد تا ماهیت و موقعیت نیروهای اجتماعی را بهتر تشخیص دهیم و مبارزه ای که در جریان است را نه تنها بهتر ببینیم و ارزیابی نماییم ، بلکه در این ارتباط نقش درستی ایفا نماییم . هر چه واقعیات گذشته را بهتر بشناسیم ، آینده روشنتری را در پیش روی خواهیم داشت. سعی کرده ام در این کتاب ارتباط بین طبقات و یا جدالها و تضادهایشان که تا حدودی مبهم است را آشکار نمایم. تاریخ چیزی نیست جز مبارزه و جدال بین طبقات که منافع آنها در تضاد و تقابل با هم قرار گرفته است.

محمد حسین

توضیح چند نکته در مورد این کتاب ضروری است . اول اینکه تاریخ ایران را بسیاری از مورخان نوشته اند و در این راه بیشتر از من وقایع و جزئیات را شرح داده اند. در رابطه با انقلاب مشروطه کتابهای بسیاری نوشته شده و از میان آنها کتابهای احمد کسروی به راستی حقایق بسیاری را آشکار کرده است. او مفصل تر و کامل تر از من وقایع تاریخی دوران انقلاب مشروطه را شکافته است. نویسندگان دیگری نیز در این راه دست آوردهای با ارزشی داشته اند.

کتاب ایران بین دو انقلاب آقای آبراهامیان تا حدود زیادی تغییر و تحولات و نقش شخصیتها را در ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷ بررسی کرده که برای همه ما خواندن آن بسیار ضروری است. ایشان بررسی همه جانبه و موشکافانه ای را انجام داده است. بسیاری دیگر از نویسندگان هر یک به نوبه خود در این راه تلاش و فعالیت گسترده ای را انجام داده اند. اما من نخواسته ام که به تکرار آنچه که انجام شده بپردازم و سعی کرده ام آن وظیفه ای را که آنها به خوبی انجام داده اند در جزئیات و هر موردی وقایع نگاری نموده اند را کنار بگذارم و به تجزیه و تحلیل خطوط عمده و اساسی و نقش شخصیتها و احزاب و وقایع اجتماعی که به نوعی با منافع طبقاتی خاصی در ارتباط بوده و یا آنرا نمایندگی می کردند را آشکار سازم و روند مبارزه طبقاتی را هرچه بیشتر نشان دهم.

من با مطالعه کتابهای تاریخ ایران ، متوجه شدم که حقایقی که در پشت وقایع ، ارتباطات ، احزاب و شخصیتها نهفته بوده در هاله ای از ابهام قرار داشته و دارد و خوب است که ارتباط هر یک را با منافع طبقاتی و اقتصادی را تا حد ممکن آشکار نمایم. بر همین مبنا از پرداختن به جزئیات و موضوعات حاشیه ای تا حدودی اجتناب کرده ام و بجای آن تجزیه و تحلیل و ارتباط با عوامل زیر بنایی را بیشتر به کار گرفته ام و در این راه گاه به نظر می آید که از موضوع تاریخ نگاری دور شده ام و حتی به ادبیات و فلسفه نیز پرداخته ام اما من این کار را آگاهانه انجام داده ام و در حد آنچه ضروری می دانستم به آنها بها داده ام و احساس کرده ام آن موارد می توانند به روشن شدن مسایل نهان کمک کنند.

جلد اول: از انقلاب مشروطه تا انقلاب بهمن

فصل اول: انقلاب مشروطه

- در آستانه انقلاب مشروطیت

تا سال ۱۲۶۰ (۱۸۸۱) جامعه ایران که یک جامعه فلاحتی و بسیار عقب مانده بود، بیش از پیش دچار فقر و ستم گردید، اما ظاهراً همه چیز مثل سابق بود. از یکسو خوانین که کشور را بین خود تقسیم کرده بودند و در رأس آنها خوانین درباری که ارتش و قدرت را در دست داشتند و از سوی دیگر رعیت‌های اجیر شده که برای لقمه نانی بی وقفه بروی زمینها کار می کردند و سهم اربابان را می دادند. آنها همیشه مقروض بودند و خرافات و سنتها دست و پای آنها را محکم بسته بود. تعداد تحصیلکردگان بسیار اندک و آنها بیشتر از میان درباریان فرنگ رفته بودند. سالها و شاید قرنهای زیادی ظاهراً به همین صورت با اندک تفاوت‌هایی سپری شده بود. همه چه طبقه فنودال حاکم و چه رعیت‌های بی نوا فکر می کردند که مشیت الهی چنین است و هر کس باید در موقعیت و جای خود قرار داشته باشد. اعتراضات و عصیانهای فردی راه به جایی نمی برد و این عصیانها نیز علیه اربابی مشخص و نه علیه کل طبقه حاکمه بود. در واقع مبارزه طبقاتی به معنای وسیع و روشنی وجود نداشت و تنها یا بشکل فردی و یا در نهایت بشکل

دسته های یاغی که به غارت می پرداختند تبلور می یافت.

اما از سال ۱۲۶۰ (۱۸۸۱) تا سال ۱۲۷۱ (۱۸۹۲) عصیانهای فردی و دسته های یاغی بیشتر شده بودند. بازرگانی که با خارج در رفت و آمد بودند و تمدن اروپا را دیده، تمایلات جدیدی بروز می دادند. بازرگانان که نمایندگان بورژوازی نوپا را در ایران بعهده داشتند خواهان قدرت و موقعیتهای بیشتری بودند. آنها برای خود افقی هر چند کم رنگ می دیدند و بر همین اساس تجدد و لیبرالیسم اخلاقی را الگوهای رفتاری خود قرار می دادند. این بازرگانان که از میان کسبه و بازاریان ایران سربرآورده و در ارتباط با دنیای متمدن اروپا قرار گرفته بودند به نوبه خود بر دیگر بازاریان و کسبه و از همه مهمتر روحانیون تأثیر می گذاشتند تا آن زمان روحانیون کاملاً در خدمت به دربار و یا صرفاً به امور مذهبی بدون ارتباط با سیاست مشغول زندگی خود بودند. اما در این سالها شکافهایی در بین روحانیت بوجود آمد. چرا که بخش قابل توجهی از آنها در ارتباط مستقیم اقتصادی و اجتماعی با بازار و بازرگانان بودند همه این موارد دو طبقه رعیتها و «سرمایه داران» را بیشتر به سمت مقابله با فنودالیسم حاکم سوق می داد. تعداد زندانیان و کسانی که توسط خوانین شلاق می خوردند و یا شکنجه و کشته می شدند افزایش یافته بود و از سوی دیگر مواردی که میباشیرین و دیگر نمایندگان اربابها نیز کتک می خوردند و مورد ناسزا قرار می گرفتند نیز رو به افزایش بود.

در سال ۱۲۷۰ (۱۸۹۱) امتیاز تنباکو به انگلستان واگذار گردید. این مسئله همانند بسیاری از قراردادهای استعماری دیگر چیز جدیدی نبود. حتی در سالهای قبل بارها قراردادهای استعماری به مراتب بدتری منعقد شده و یا حتی واگذاری بخشهایی از سرزمین ایران اتفاق افتاده و آب از آب تکان نخورده بود. اما خبر واگذاری امتیاز تنباکو به انگلستان به سرعت و دهان به دهان بین مردم پخش می شد و مردم که زمینه ی زیادی برای اعتراض جمعی پیدا کرده بودند این مسئله را

با آب و تاب و جزئیات برای یکدیگر بیان می کردند. از سوی دیگر لایه ای از روحانیت، بازرگانان و بازاریان که از این مسئله لطمه اقتصادی می دیدند و از سوی دیگر زمینه های رویارویی و ستیز با مناسبات حاکم در آنها قوت گرفته بود به میدان آمدند و به تهیج مردم پرداختند. روحانیونی مثل طباطبایی که نفوذ زیادی در مردم داشتند در مسجدها مردم را به تحریم تنباکو دعوت کردند. بحث تحریم تنباکو در همه جا داغ شده بود و حتی زنان که تصور نمی شد قادر باشند به حرکتی اجتماعی دست بزنند قلیانها را کنار گذاشتند. در مدت کمتر از یکسال رعیتها، بازرگانان، روحانیون، کسبه و بازاریان و تعدادی از تحصیلکردگان به جنبش تحریم تنباکو پیوستند.

دربار که ابتدا سعی داشت با ایجاد رعب و وحشت و سرکوب مسئله را فیصله دهد، با موج عظیم جنبش تنباکو مستأصل شده بود شرکت انگلیسی تالبوت که طرف قرارداد با ایران بود، متحمل خسارات زیادی شد و در نهایت به این نتیجه رسید که این قرارداد را فسخ نماید.

این جنبش اعتراضی فراگیر که بی سابقه بود، در روحیه مردم تأثیر مثبت زیادی بجای گذاشت و سرمایه داران تازه به دوران رسیده را نیز بعنوان یک طبقه در حال ظهور تا حدودی متحد ساخت و چشم اندازها و مطالبات بیشتری را برای آنها مطرح ساخت. در سال ۱۲۷۵ (۱۸۹۶) ناصرالدین شاه توسط یک تاجر ورشکسته (میرزا رضای کرمانی) ترور شد و مظفرالدین شاه به پادشاهی رسید. ترور ناصرالدین شاه را نیز می توان در همان راستای تضاد رو به افزایش سرمایه داران نوپایی که توسط دربار و حکومت سرکوب می شدند دید. این ترور بیش از گذشته تضادهای طبقاتی جدیدی را آشکار می کرد که خبر از دورانی جدید می دادند.

سیاستهای اقتصادی مظفرالدین شاه که در راستای تثبیت و کسب منافع بیشتر

برای اشراف فنودال درباری بود، شامل تعرفه های بیشتر بازرگانی، مالیاتهای بیشتر از زمینها، واگذاری امتیازات نفتی بطور کامل به انگلستان، کاهش مستمری روحانیون و دیگر مواردی که همه منجر به افزایش شدید تضادهای طبقاتی می شد بود. رعیتها بر اثر مالیات و قیمتها و سرمایه داران نوپا در اثر تعرفه های بیشتر بازرگانی و پرداخت مالیات بیشتر توسط کسبه و بازاریان از جانب دربار تحت فشار بیشتری قرار گرفتند. تشدید این تضاد عکس العملی را در پی داشت که طی چند سال شکل گرفت و به انقلاب مشروطه شهرت یافت. مطالبات این دو طبقه در قالب درخواست تدوین قانون اساسی و تدوین آن توسط مجلس منتخب مردم شکل گرفت و در ادامه آن حکومت شاه مشروط به اجرای قانون و حرکت در چهارچوب قوانین مصوب مجلس گردید. در واقع از ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۴ (۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵) را می توان دوران شروع انقلاب مشروطه و اعتراضات وسیع مردم دانست. مبارزه طبقاتی وارد مرحله ای جدید شده بود. فنودالیسم حاکم ابتدا با اتخاذ موضعی تنها سعی در خاموش کردن اعتراضات و سرکوب طبقات متخاصم داشت اما در هر اقدام اعتراضات و مبارزات گسترده تر و عمیقتر می شد و حکومت را وادار به عقب نشینی می کرد.

طبقه سرمایه دار ایران هنوز عقب مانده و دارای پایه های مادی بسیار ضعیفی بود. هیچ صنعت و کارخانه ای به معنای واقعی کلمه وجود نداشت و پایه مادی این طبقه جوان و نوپا بازرگانی، بازار و تعدادی روشنفکران خارج رفته بود. آغشتگی این طبقه به سنتها زیاد و قوی بود. رعیتها که کاملاً بی سواد و خرافاتی بودند نمایندگان مستقلی نداشتند و دنباله رو سرمایه داری نوپا و بخصوص بخش روحانیت آن بودند، اما به هر حال همسویی این دو طبقه و به عبارتی صحیحتر بدست گرفتن رهبری رعیتها و دیگر اقشار توسط سرمایه داری نوپا، موج عظیمی ایجاد کرده بود که برای اولین بار در ایران بصورت یک انقلاب و مبارزه طبقاتی

گسترده و عظیمی تبلور می یافت. این طبقات صفوف مشخصی را در مقابل یکدیگر بوجود آورده بودند و جدالهای طبقاتی آشکار و روشن می شدند. گرایشات مختلف طبقاتی که در مقابل فنودالیسم قرار گرفته بودند و همسویی های زیادی داشتند، انقلاب مشروطه را پیش می بردند و روز به روز خود را منسجم تر می کردند. با تکامل انقلاب و افزایش مطالبات و صفتبندی های سیاسی و طبقاتی، احزاب و دیگر گروه های سیاسی نیز بوجود آمدند.

- احزاب و گروههای سیاسی

گروهی بنام مجتمع آدمیت تشکیل گردید. این گرایش سیاسی از پوزیتوسیم سن سیمون (سوسیالیسم تخیلی) پیروی می کرد. این گرایش که حاملین آن تعدادی روشنفکر بورژوازی چپ بودند تحت تاثیر تحولات اروپا و سوسیالیسم تخیلی سن سیمون قرار داشتند و مطالبات برجسته آنها بیشتر حول آزادی فردی و برابری حقوقی برای همه بدون در نظر داشتن جدالهای طبقاتی، بشکل مسالمت آمیز بودند. این گرایش نمی توانست بخش قابل توجهی از بورژوازی و خرده بورژوازی نوپا را در برداشته و همانند اروپا به خود جذب بکند. چرا که اولاً جامعه ایران و سرمایه داران نوپای آن بشدت مذهبی بودند و جدانی دین از سیاست همانند اروپا در ایران به هیچ وجه زمینه ای نداشت و دوماً زمینه مادی نیز برای آن ایجاد نگردیده بود. فقدان زمینه مادی که صنعت و تکنولوژی را در خود داشته باشد تا روشنفکران، متخصصین و تحصیلکردگان زیادی را بوجود بیاورد، به همین دلایل سرمایه داران تازه به دوران رسیده عمدتاً تمایلات خود را از طریق آن بخشی از روحانیت که نفوذ زیادی نیز در مردم داشتند مثل طباطبایی و بهبهانی پیش می بردند. این بخش از روحانیت به بهترین شکلی با منافع آنان همسو بودند. بازرگانان سنتی و کسبه هنوز هیچ تماس و ارتباطی با صنعت و

تکنولوژی نداشتند و بنابراین گرایشاتی مثل مجمع آدمیت نمی توانست عده زیادی از آنها را در بر بگیرد.

در آذربایجان انقلاب شعله ورت و پایه های قوی تری داشت و احزاب بیشتری در آنجا به وجود آمد. انجمن آذربایجانی ها که طیف های زیادی از مردم را که خود را مجاهد می نامیدند متشکل کرده بود. در میان آنها آدمهای مختلفی وجود داشتند. رعیتها، کسبه، پیشه وران، روشنفکران، روحانیون و غیره در واقع مجاهدین تبریز و انجمنهای آذربایجانی ها همسویی گرایشات مختلف و منافع مشترک را در مقابله با فنودالیسم حاکم نشان می دادند. آذربایجانی ها صفوف متشکلتتری داشتند و تحت تاثیر مبارزه طبقاتی فعال در آذربایجان روسیه تزاری قرار داشتند.

هر چه که به مجاهدین آذربایجان و انجمنهای آنها دقیقتر بنگریم بیشتر متوجه می شویم که این طیف وسیع بخشهای زیادی از مردم و طبقات را در خود جای داده بود. هر چند که بدنه اصلی آنها رعیتها تشکیل داده بودند اما دیگر اقشار و گرایشات نیز در آنها کم نبودند و مطالبات آنها نیز فقط حول انقلاب مشروطه بطور کلی همراه با تلفیقی از مذهب بود که گرایشات مختلف بر روی آن توافق داشتند و می توانستند منافع خود را در آن جستجو نمایند.

یکی دیگر از گروههایی که در تبریز تشکیل شد مرکز غیبی بود. این گروه که توسط چند تاجر و کارمند بوجود آمد بیشتر گرایش به مبارزه ای صرفاً تروریستی و جدای از مردم داشتند که بیانگر ابتدایی تمایلات خرده بورژوایی و روشنفکری بود. که بعدها ریشه دار و قوی شد. مرکز غیبی تمایلات و احساسات چپ داشت و بیشتر می توان آنرا به تمایلات ماجراجویانه ای نسبت داد که قشر تازه شکل گرفته خرده بورژوا در پشت آن قرار داشت. البته این گروه نیز هم بواسطه اینکه انقلابی توده ای در جریان بود و هم بواسطه اینکه هنوز مادیت طبقاتی قوی نداشت، فقط تعداد معدودی را در تبریز و تهران بطرف خود جذب کرد. این گروه

چند عملیات ترور انجام داد و کاملاً مخفی و زیرزمینی بود.

- تأسیس حزب اجتماعیون و وضعیت طبقه کارگر ایران

حزب اجتماعیون عامیون در باکو در سال ۱۲۸۳ (۱۹۰۴) توسط ایرانیانی که به آذربایجان روسیه مهاجرت کرده بودند و جذب افکار و تبلیغات حزب سوسیال-دمکرات روسیه قرار گرفته بودند تأسیس گردید. آنها ابتدا در میان کارگران مهاجر ایرانی در باکو که تعداد آنها نیز بسیار زیاد بود به تبلیغات پرداختند. رهبر و بنیان گذار این حزب نریمان نریمانف بود. او یکی از فعالین حزب سوسیال دمکرات روسیه بود که در تشکیلات باکو فعالیت می کرد. برنامه حزب اجتماعیون عامیون حق اعتصاب و تشکل برای کارگران، تقسیم زمین برای کسانی که بر روی آن کار می کردند، آزادی بیان و قلم مسکن برای همه، آموزش و تحصیل رایگان، کاهش مالیات بر مصرف، بازنشستگی، خصوصی دانستن مذهب را شامل می شد. حزب اجتماعیون عامیون انقلاب و سرنگونی سلطنت را تبلیغ می کرد و خواهان ۸ ساعت کار روزانه برای کارگران بودند.

در آن دوران چنین برنامه و خط مشی کاملاً انقلابی و در راستای منافع کارگران و کشاورزان (رعیتها) بود. در واقع چنین برنامه ای بیشتر از آنکه تحت تأثیر مبارزه کارگران در ایران باشد در نتیجه مبارزه فعال طبقاتی و سیاسی جاری در روسیه و باکو شکل گرفته بود. اساساً طبقه کارگر ایران هنوز به معنای واقعی و گسترده آن طبقه کارگر نبود. اولاً کارگران صنعتی در ایران وجود نداشتند و کارگران غیرصنعتی نیز بسیار کم و پراکنده بودند. آنها محدود به کارگران اسکله های انزلی، بوشهر و باربرهای شهری و بازاری، کارگران بسیار معدود در کارگاههای کوچک و مغازه ها بودند. اینها بسیار پراکنده و اکثراً کم سواد و بی سواد و عقب مانده بودند. بنابراین کارگران ایران به هیچ وجه پایه مادی برای

تشکیل حزب اجتماعیون عامیون نبودند اما رشد مبارزه طبقاتی و انقلابی ۱۹۰۵ روسیه که طبقه کارگر در آن نقش قوی داشت باعث تشکیل این حزب گردید و این حزب نیز بر بستر انقلاب بورژوازی که در ایران در جریان بود حداقل زمینه هایی برای حضور در ایران را پیدا کرد. حیدرخان عموعلی نیز یکی دیگر از چهره های برجسته این حزب بود. او یک ایرانی مهاجر در آذربایجان روسیه بود و تحصیلاتش را در آنجا در رشته برق به اتمام رسانیده بود. حیدرخان نیز یکی از بنیانگذاران حزب اجتماعیون عامیون بود که بعدها در روند مبارزه و جنگ های داخلی ایران نقش قابل توجهی ایفا کرد. او ابتدا روانه مشهد شد، اما پس از مدتی متوجه شد در آنجا زمینه ای برای پیشبرد افکارش وجود ندارد روانه تهران و آذربایجان گردید و بیشتر فعالیتش در این دو منطقه متمرکز گردید. او در انجمن آذربایجانی ها نیز فعال بود و تأثیراتی بجای گذاشت.

حزب اجتماعیون عامیون نماینده بسیار خوبی برای کارگران ایران و در واقع خیلی جلوتر و فراتر از کارگران ایران قرار داشت و این مسئله در دراز مدت چنانچه تداوم می یافت می توانست نقش انقلابی و تعیین کننده ای برای طبقه کارگر در حال شکل گیری بوجود بیاورد. لذا ضروری است ما نقش این حزب را در جریان مبارزه طبقاتی بیشتر مورد بررسی قرار بدهیم که جلوتر به آن خواهیم پرداخت. انجمن ها و گروههای کوچک قومی و ملی و مذهبی نیز در ایران بوجود آمدند. مثل انجمن اصناف، انجمن طلاب، انجمن ارامنه، انجمن زرتشتیان، انجمن ایرانیان جنوب و غیره که همگی گروههای کوچک و قومی و مذهبی بودند و البته با تمام این ویژگی ها در پیشبرد انقلاب مشروطه نقش ایفا می کردند. در واقع گروههای دوران انقلاب یا رنگ مذهبی داشتند و یا ملی و قومی که با صف بندی های اجتماعی ایران آن زمان خوانایی و هماهنگی زیادی داشت. جامعه ایران در آن دوران بسیار مذهبی و سنتی و ناسیونالیستی و قومی بود و احزاب و گروههای

نیز بازتابی از این واقعیات بودند. در واقع بورژوازی نوپای ایران براساس چنین شرایطی به هیچ وجه قصد مبارزه و یا به حاشیه بردن مذهب را نداشت بلکه افکار مطالبات خود را تحت پوشش و رنگ مذهب ارائه می داد و به غیر از این نیز هیچ راه دیگری قابل تصور نبود.

در این دوران نشریات زیادی نیز منتشر گردید. نشریاتی مثل: عصرنو، اتحاد، وطن، آدمیت، ترقی، اتحاد، مجاهد، آزاد، صور اسرافیل مساوات، حقوق و غیره اکثر این نشریات ملی گرا و مذهبی و البته علیه سلطنت و خوانین منتشر می گردیدند. (از بین این نشریات صور اسرافیل تنها نشریه، و می توان گفت اولین نشریه ای در ایران بود که خرافات و سنتها را مورد انتقاد قرار می داد. مجله مساوات نظریات انقلابی و عدالت خواهانه ای داشت که می توان گفت گرایش سوسیالیستی در آن به چشم می خورد و این نشریه نیز در نوع خود بی سابقه بود. در واقع می توان گفت این دوران عصر روشنگری ایرانیان پس از مدهای طولانی و فضای جامعه سیاسی و آزادیخواهانه شده بود.

هر چند که روحانیون احزاب مشخصی نداشتند اما همانطور که قبلاً هم اشاره شد نقش قوی و تعیین کننده ای در جامعه داشتند، دو گرایش متضاد درون روحانیت وجود داشت اول گرایشی به رهبری آیت الله طباطبایی که از انقلاب مشروطه حمایت می کرد و خواهان تغییر و تحولات و کمرنگ شدن نقش دربار بود، او از سردمداران جنبش تحریم تنباکو بود، بخش زیادی از جامعه را بسیج کرده بود و در مجموع از نفوذ زیادی برخوردار بود. او در کنار بورژوازی نوپا قرار داشت و توان زیادی در بسیج توده ها و بخصوص رعایا داشت، به هر حال نمی توان نقش این بخش از روحانیت را در پیشبرد انقلاب بورژوایی ایران نادیده گرفت. آیت الله بهبهانی را نیز می توان جزء این طیف دانست. هر چند او از جنبش تحریم تنباکو حمایت نکرد و محافظه کارتر از طباطبایی بود اما به هر شکل با رشد انقلاب او

نیز در طیف مخالفین دربار و حامیان انقلاب قرار گرفت.

در بخش دیگر روحانیت عناصری مثل آیت الله شیخ فضل الله نوری قرار داشت او که از مراجع تقلید بود در میان مردم تا حدودی نفوذ داشت با تمام نیرو در مقابل انقلاب مشروطه ایستاد و جلوتر خواهیم دید که چگونه لمپنها و عقب مانده ترین عناصر مزدوران را علیه انقلاب بسیج کرد. شیخ فضل الله در کنار درباریان (فئودالیسم حاکم) قرار داشت و جزئی از نیروهای ارتجاعی آن دوران به حساب می آمد.

در این دوران که سیاست مظفرالدین شاه لیبرالستی شده بود. تا شاید بدین وسیله موج گسترده آزادی خواهی و استبداد ستیزی را مهار نماید، بدلیل رشد اعتراضات و مبارزات، سیاستش در نهایت به ضد خودش تبدیل یعنی همین سیاست باعث گردید تا طیف بیشتری از گرایشهای سیاسی مخالف رشد بکنند و کمتر در هراس تعقیب و سرکوب باشند. بنابراین با رشد جنبش و صف آرائی بیشتر طبقات در مقابل فئودالیسم حاکم جامعه آبستن حوادث جدیدی می گردید.

- رشد انقلاب در سالهای ۱۲۸۴، ۱۲۸۵ (۱۹۰۵، ۱۹۰۶)

در سال ۱۲۸۴ قیمتها، ناگهان افزایش یافت و شوک دیگری به جامعه وارد کرد و از سوی دیگر تعرفه های مالیاتی جدیدی برای تجار داخلی وضع گردید و باعث نارضایتی شدید آنها شد. تجار و کسبه به همراه موج عظیم نارضایتی حاصل از مالیاتها به خیابان ریختند و مغازه ها و بازار را تعطیل کردند. آنها خواهان برکناری مسئولین خارجی گمرک (چه غربی و چه روس) شدند. مظفرالدین شاه در یک عقب نشینی قول داد که مسئولین گمرکات را تغییر دهد و تعرفه ها را نیز لغو و یا تعدیل نماید. اما پس از مدتی به هیچکدام از این وعده ها عمل نکرد و باعث شد تا موج دیگری از اعتراضات پدید آید.

اینبار در پاییز سال ۱۲۸۴ (۱۹۰۵) هنگامی که دو تن از تجار ایرانی را به فلک بسته بودند و سعی داشتند تا نیروهای بورژوازی نوپا و مردم را مرعوب نمایند، مغازه ها و بطور کلی شهر تعطیل شد و آیت الله طباطبایی و بهبهانی به همراه عده کثیری در حرم عبدالعظیم تحصن کردند. آنها خواهان برکناری حاکم تهران و تأسیس عدالتخوانه (مجلس) بودند .

دولت به معترضین اعلام کرد که اگر وضعیت ایران را تحمل نمی کنند می توانند از ایران خارج شوند. اما بعد از یکماه که از تحصن گذشت و خبر آن در سراسر ایران پیچید حمایت گسترده ای شکل گرفت که باعث، ترس اشرافیت حاکم شد و بخشی از خواسته های متحصنین را پذیرفتند. متحصنین در بازگشت مورد استقبال گسترده قرار گرفتند و بیش از پیش شرایط به نفع بورژوازی و مردم تغییر یافت.

با وجودی که مظفرالدین شاه پذیرفته بود که مجلس تشکیل گردد و تعرفه ها بر تجارت داخلی برداشته شود، اما هیچکدام از اینها عملی نگردید و تجار و بازاریان که به توسط روحانیت رهبری اعتراضات مردم را کاملاً در دست داشتند ، مردم را به خیابان کشاندند اما پلیس بر روی آنها تیراندازی کرد و یک نفر کشته شد. فردای آن روز جمعیت بیشتری به خیابانها ریختند و درگیری های شدیدی بوجود آمد. در این درگیری ها بیش از ۲۰ نفر از مردم کشته شدند، این درگیری ها باعث گردید که تضادها کاملاً عیان و عمیق شود. همه در کوچه و خیابان به درباریان ناسزا می گفتند و روحانیت که نقش تعیین کننده ای داشت در مسجد علناً به دربار می تاختند و آنها را باعث بدبختی ها و جنایات معرفی می کردند. آیت الله طباطبایی و بهبهانی به همراه جمعیت زیادی به سمت قم راهپیمایی کردند. راهپیمایان را بیشتر بازاریان و روحانیون رهبری می کردند. پس از راهپیمایی جمعیت در سفارت انگلستان به تحصن پرداختند، ابتدا صدها نفر و سپس هزاران نفر به آنجا آمدند. زنان نیز برای اولین بار در مقابل سفارت تجمع و سپس تظاهرات کردند در

تمام مدت تحصن سخنرانی و بحث ادامه داشت و مردم به صراحت خواستار تشکیل مجلس شدند.

دربار که حمایت مردم در دیگر شهرها را می دید و آذربایجانی ها برای اعزام نیرو به تهران اعلام آمادگی کرده بودند و نیروهای عظیم متحصنین و هواداران آنها در سطح شهر می دید، پس از چند هفته عقب نشینی کرد و رسماً مظفرالدین شاه بیانیه تشکیل مجلس شورای ملی را امضاء کرد. در واقع مشروطیت پیروز شده بود و موجی از شغف و شادی سراسر کشور را در بر گرفت. اما عملاً مبارزه وسیعتری آغاز شده بود و این فقط یک عقب نشینی وسیع از طرف فنودالیسم حاکم و پیشروی نیروهای بورژوا و مردم بود. در سال ۱۲۸۵ (۱۹۰۶) مجلس در تهران تشکیل شد. نمایندگان عمدتاً از روحانیون، تجار و بازاریان بودند که مجموعاً و عموماً بورژوازی نوپای ایران را تشکیل می دادند. در واقع بورژوازی ملی ایران گام بزرگی به جلو برداشته بود اما به هیچ وجه هنوز پیروز نشده بود، یعنی هنوز هیچ تحول اقتصادی رخ نداده و فقط موقعیت اجتماعی بورژوازی ملی محکمتر شده بود. تعدادی از زمینداران و درباریان نیز در مجلس حضور داشتند اما آنها در اقلیت قرار گرفتند.

پس از تصویب قانون اساسی توسط مجلس، شاه تحت فشار مجبور به امضای آن گردید و بدین وسیله گام دیگری در جهت انقلاب بورژوایی برداشته شد. چند روز بعد از امضای قانون اساسی مظفرالدین شاه در گذشت و پسرش محمدعلی جانشین او شد. تا اینجا انقلاب بورژوایی به چند مطالبه با اهمیت دست یافته بود. (تشکیل مجلس و تصویب قانون اساسی) اما از همه اینها مهمتر به میدان آمدن مردم و رو دررویی آنان با اشرافیت (فنودالیسم) بود. هر چند رهبری به دست بورژوازی بود اما تأثیرات عمیقی بر باورها و رفتارهای مردم گذاشت. در بیشتر محافل و قهوه خانه ها بحث سیاسی در می گرفت و برای اولین بار در ایران مردم به قدرتمند

بودن خود پی برده بودند. صف بندی های طبقات سیاسی آشکارتر شده و جامعه خواهان تحولات بیشتری بود.

- جنگ داخلی در ایران ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۸ (۱۹۰۸ تا ۱۹۰۹)

هر تعرض شاه و دربار باعث بروز اعتراضات بیشتر اجتماعی می شد. با ملحد خواندن تعدادی از فعالین سیاسی مثل ملك المتكلمين، جمال الدين اصفهانی جهانگیرخان صوراسرافیل و محمدرضا شیرازی، شاه اعلام کرد که به هیچ وجه حکومت مشروطه را که قدرت و نفوذ دربار را کم کرده و مجلس و قانون را در برابرش قرار داده بود، نمی تواند بپذیرد در نتیجه این موضع گیری بار دیگر اعتراضات عمومی شعله ور شد، تهران، تبریز، شیراز، مشهد، انزلی، رشت، کرمانشاه و خلاصه تمامی شهرهای مهم صحنه تظاهرات یکپارچه و عظیم شد. اعتصابات بازار و دیگر کسبه و تحصن‌ها نیز آغاز شد و از همه مهمتر انجمن آذربایجانی شامل چند هزار نیروی مسلح اعلام آمادگی برای دفاع از مجلس کردند. اینبار نیز در نتیجه اعتراضات گسترده مردم دربار مجبور به عقب نشینی گردید و در واقع خود را در آستانه سرنگونی می دید. تظاهرات گسترده صفح‌های جدید در تاریخ ایران بود. مردم عظمت نیروی خویش را حس می کردند و بخش‌های زیادی که شامل اقشاری که حتی بی سواد بودند و چیزی از «سیاست» نمی دانستند وارد صحنه عملی مبارزه و رو در رویی با حکومت شده بودند و فضای استبداد شکسته بود و دیگر ترس و سانسور معنایی نداشت. همه اینها توازن قوا و روابط بین طبقات را تغییر داده بود و صف بندی توده ها به همراه بورژوازی ملی در مقابل فنودالیسم پرننگتر گردیده بود.

روزنامه صوراسرافیل برای اولین بار در تاریخ ایران جدائی دین از سیاست را مطرح کرد که با توجه به جو جامعه آن زمان و سطح فکر مردم خیلی عجیب و

جنگال برانگیز شد. پس از آن انتقادات دیگری نیز از دین و سنتها در این روزنامه منتشر می شد.

مجلس که قدرت زیادی بدست آورده بود، اصلاحات را خیلی کند انجام می داد و درگیری های داخلی آن بین نیروهای بورژوازی و فنودالیسم جریان داشت، بدلیل طیف وسیع میانه روها که در واقع بخش قابل توجهی از بورژواها را نیز در بر می گرفت، مجلس پیشرفت قابل توجهی نداشت بورژوازی نوپا که بیشتر کسبه و بخشی از روحانیون و تجار را شامل می شد. به اشکال گوناگون هنوز در مناسبات و تولید فنودالی منافع داشتند و به همین دلیل از دربار گسست کاملی نکرده و فقط خواهان حکومت مشروطه دربار و نه لغو آن بودند.

با افزایش قیمت‌ها و مالیات‌ها و تداوم فقر و بیکاری و ضعف مجلس در رفع این موارد، نارضایتی در بخشی از مردم و دلسردی افزایش یافته و عده ای نسبت به مجلس و انقلاب مشروطه بدبین شدند این بهترین موقعیت برای سلطنت طلبان بود. با استفاده از این نارضایتی و دلسردی و با توسل به روحانیونی مثل شیخ فضل الله نوری که مجتهد بود و تا حدودی در میان مردم عقب مانده نفوذ داشت سرکوبی تدارک دیده شد. در این رابطه جمع‌های تدارک دیده شد که بزرگترین آن تجمع میدان توپخانه بود. شیخ فضل الله نوری در میان جمعیت چند هزار نفره، هواداران دربار، اقشار عقب مانده، لمپنها و دیگر مزدوران دربار، سخنرانی کرد. شیخ فضل الله علیه انقلاب مشروطه و مجلس و روزنامه ها، جمعیت را تهیج کرد و جمعیت به عده ای از طرفداران مشروطه حمله کردند. چند روز بعد هواداران انقلاب مشروطه و هواداران دربار با هم درگیر شدند. البته وزنه مشروطه طلبان خیلی سنگینتر بود و حمایت‌های گسترده ای وجود داشت. بنابراین دربار و سلطنت طلبان که این مسئله را می دانستند. به دنبال نیرویی بودند تا بوسیله آن بتوانند توازن قوا را تغییر دهند.

با صرف هزینه زیاد و با بند و بست با امپراطوری روسیه تزاری یکی از لشکرهای روسیه که در ایران مستقر بود، بنام بریگاد قزاق به فرماندهی کلنل لیاخوف در سال ۱۲۸۸ (۱۹۰۹) مجلس را به توپ بستند. درگیری بین نیروهای طرفدار مجلس و بریگاد قزاق به جنگی خونین تبدیل شد که بیش از دویست کشته که عموماً از مردم مدافع مجلس بودند بر جای گذاشت.

لمپنها و مزدوران نیز مسلح به سلاحهای سرد به مشروطه خواهان و بویژه فعالین و رهبران آنها حمله می کردند. غارت، درگیری و دستگیری تهران را فرا گرفته بود. شاه اعلام حکومت نظامی کرد و لیاخوف حاکم نظامی تهران شد. اجتماعات و هر گونه مراسم، حتی مراسم مذهبی ممنوع اعلام گردید و رسماً مجلس شورای ملی منحل اعلام شد.

همانطور که گفته شد عده زیادی دستگیر شدند که برجسته ترین عناصر آن عبارت بودند از : صوراسرافیل که در زندان به قتل رسید، سلطان العلماء سردبیر روزنامه روح القدس که او هم به قتل رسید، جمال الدین اصفهانی ، یحیی میرزا اسکندری که بعداً به قتل رسید، آیت الله طباطبایی و بهبهانی نیز در منازل خود زندانی شدند. بنابراین سلطنت موفق به سرکوب و کشتار در تهران شده بود و پس از سرکوب ظاهراً همه جا آرام و در واقع کودتا به موفقیت رسیده بود. اما تهران همه ایران نبود. مردم در اصفهان، تبریز، شیراز، رشت و غیره به پا خواستند. در آذربایجان دولت موقت اعلام شد و عده زیادی به رهبری ستارخان و باقرخان به دربار التیماتم دادند چند محله توسط نیروهای مشروطه طلب در تبریز تسخیر شد و چند محله نیز در دست هواداران دربار بود. بنابراین جنگ و درگیری در تبریز شعله ور شد. حزب اجتماعیون هر چند که کوچک و ضعیف بود اما به همکاری کامل با مشروطه خواهان پرداخت و سلاحهای زیادی از جمله بمبها و نارنجکهای را بصورت قاچاق از آذربایجان روسیه برای نیروهای انقلاب فراهم کرد که در جنگ

داخلی تبریز تأثیر زیادی داشت. در نتیجه نیروهای انقلاب در تبریز پیروز شدند و سلطنت طلبان را تار و مار کردند. باقی مانده نیروهای سلطنت طلب از شهر گریختند و تحت حمایت ایل شاهسون و دیگر روستاییان عقب مانده قرار گرفتند. آنها با حمایت حاکمان و مزدوران شهرهای دیگر آذربایجان، تبریز را محاصره و بارها برای تصرف تبریز حمله کردند اما موفق نگردیدند.

در همین شرایط که در آذربایجان جنگ داخلی ادامه داشت در رشت شخصی به نام پیرم خان معروف به پیرم خان ارمنی با صدنفر نیروی مسلح رشت و انزلی را تصرف کردند تعدادی نیز از مازندران به آنها پیوستند و بلافاصله به سمت تهران حرکت کردند.

در اصفهان نیز صمصام السلطنه نیروهای خود را جمع کرد و پس از فتح اصفهان که نسبتاً راحت انجام شد و سلطنت طلبان به سرعت متواری گردیدند به سمت تهران حرکت کردند. خبر حمله از دو سو (گیلان و اصفهان) دربار و مدافعان آنرا به وحشت انداخت و روحیه خود را تا حدود زیادی از دست دادند و عده زیادی از آنها قبل از آنکه نیروهای انقلاب به تهران برسند گریختند. در تهران نیز انقلابیون جان تازه ای گرفتند و فهمیدند که انقلاب نمرده است.

تقریباً همزمان نیروهای پیرم خان و صمصام السلطنه به تهران رسیدند و پس از مقاومتی نه چندان زیاد تهران را تصرف کردند. تعدادی از سلطنت طلبان که در سرکوب و کشتار مردم دست داشتند، از جمله شیخ فضل الله اعدام گردیدند. پس از فتح تهران بلافاصله مجلس تشکیل گردید و در سال ۱۲۸۸ (۱۹۰۹) مشروطه پیروز شده بود و شاه نیز به سفارت روسیه پناهنده شد. مجلس جدید شاه را خلع و پسرش احمد را جانشین او کرد.

پس از رسیدن خبر فتح تهران به دیگر شهرها به سرعت مردم قیام کردند و شهرهای باقیمانده در دست سلطنت طلبان را فتح کردند.

بنابراین «مشروطه» در ایران پیروز شده بود. اما آیا انقلاب بورژوازی نیز به سرانجام رسیده بود؟

- شکست انقلاب دموکراتیک ایران و درسهای انقلاب

همانطور که گفته شد انقلاب به خواسته مشروطه دست یافت و دیگر دربار و شاه، حکومت را بطور کامل در دست نداشتند و به نیروی حاشیه ای تبدیل شده بودند. اما اینها به معنای آن نبود که انقلاب بورژوازی- دموکراتیک در ایران به سرانجام رسیده است چرا که انقلاب با تحول اقتصادی معنا می یابد و اگر فقط به سرنگونی حکومت و جابجایی قدرت از یک دست به دست دیگر باشد چه تفاوتی با کودتا و اصلاحات دارد؟

البته یک نکته با اهمیت در سال ۱۲۸۸ (۱۹۰۹) وجود داشت و آن اینکه قدرت سیاسی از دست یک طبقه به دست طبقه دیگر افتاده بود. یعنی طبقه اشراف فئودال خلع ید گردید و بورژوازی قدرت را به چنگ آورد. اما ویژگی های زیادی وجود داشت که بعداً نقش تعیین کننده ای پیدا کردند. اولاً فئودالهای درباری از قدرت رانده نشدند و فقط محدود گردیدند و مقرری آنها کاهش یافت اما هنوز پاره ای از اختیارات و حاشیه امنیتی در اختیار داشتند. دوم اینکه، اصلاحات ارضی انجام نگرفت و فقط تعدادی از تیولهای درباری از بین رفت. سوم اینکه طبقه فئودال در ایران فقط محدود به درباریان نمی شد. بسیاری از خوانین ایلها و طایفه های بزرگ، عناصر قدرتمندی از این طبقه بودند که هم مقادیر زیادی زمین و رعیت در اختیار داشتند و هم نیروهای مسلح در اختیار داشتند. خوانین ایلهای شاهسون در آذربایجان، قشقاییان در فارس، بختیاری ها در لرستان، طوایف کردها و بلوچها، اعراب و بسیاری دیگر از جمله موارد ذکر شده بودند در واقع «شهرهای بزرگ» در اختیار مشروطه خواهان بود اما بسیاری از روستاها تحت تسلط خوانین قرار

داشت. در آن دوران بیش از ۹۰٪ مردم در روستاها زندگی می کردند و «شهرهای بزرگ» در مقایسه با روستاها بسیار کوچک بودند، چهارم دخالت امپریالیستهای انگلستان و روسیه تزاری بود، اما نکته قابل تعمقی در تمام این موارد وجود داشت. اینکه چرا انقلاب درباریان و شاه را کاملاً منکوب و تار و مار نکرد و نتوانست مطالبه حکومت مشروطه را ارتفاع دهد، به این دلیل بود که بورژوازی که رهبری انقلاب را در اختیار داشت نمی خواست همه پیوندهایش را با گذشته قطع نماید. بورژوازی خود از انقلاب که به مردم خیلی چیزها یاد داده بود می هراسید و بنابراین سلطنت را برای روز مبادا حفظ کرده بورژوازی می دانست که هر قدمی که به جلو برداشته شود می تواند علیه خود او بکار گرفته شود و به همین دلیل جمهوری خواهی را طرح نکرد و سلطنت می توانست ابزاری در دست بورژوازی باشد و در بحرانهای اجتماعی به کمکش بیاید.

اما در مورد مسئله دوم، که چرا بورژوازی به قدرت رسیده بلافاصله اصلاحات ارضی (تقسیم ارضی بین رعیتها و مصادره زمینهای اربابان) را انجام نداد، مهمترین دلیلش این بود که بورژوازی به قدرت رسیده که رهبری انقلاب را در دست داشت، شامل تجار، کسبه، بخشی از روحانیت، دلالان و تعدادی از روشنفکران تحصیل کرده در غرب را شامل می شد و عبارتی صحیحتر حتی هنوز صنعت، مائوفاکتور و تکنولوژی در کشور از مطالبات دراز مدت و تا حدودی حاشیه ای بورژوازی بود. در واقع ماتریال لازم برای اینکه بورژوازی نیاز به نیروی کار ارزان و زیاد داشته باشد فراهم نشده بود و از همین رو اصلاحات ارضی و همراه کردن رعایا با انقلاب و دگرگونی در مناسبات ارضی بلافاصله در دستور کار نبود. از سوی دیگر بسیاری از عناصر «بورژوازی سنتی» وابستگی و منافع در مناسبات ارضی فئودالی داشتند. عده ای خود ضمن اینکه تاجر بودند، ملاک نیز بودند و تعدادی از کسبه نیز همین وضعیت را داشتند. نکته مهم دیگری

اینکه آیت الله بهبهانی ترور و کشته شد. کشتن او را به گروه هوادار حیدرخان نسبت دادند.

نیروهای زیادی در این رابطه علیه سوسیال دموکراتها و فرقه و دموکرات بسیج شدند و از سوی دیگر دولت اعلام کرد که همه نیروهای غیردولتی باید سلاحهایشان را تحویل بدهند. بسیاری از طرفداران فرقه دموکرات سلاحهایشان را تحویل دادند و این یکی از بزرگترین اشتباهات آنها بود. در واقع فرقه دموکرات که ائتلافی از نیروهای پایین جامعه (رعیتها، کارگران و خرده بورژوازی) بود و برای اولین بار توانسته بودند هم در مجلس، هم در جامعه و هم بعنوان یک نیروی مسلح طبقاتی فرودست عرض اندام کنند و این چشم انداز وجود داشت که هم انقلاب را به سرانجام برسانند و هم فراتر از انقلاب بورژوازی حرکت کنند، با تحویل سلاحهای خود گام بزرگی به عقب برداشتند. بورژوازی که خود در موضع قدرت می دید بلافاصله به آن بخش از دموکراتها که حاضر به تحویل دادن سلاح نشده بودند (نیروهای تحت فرمان ستارخان و باقرخان) هجوم آوردند و طی یک درگیری در تهران آنها را خلع سلاح کردند.

هرچند فرقه و دموکرات هنوز نیروی قوی در جامعه بود اما خلع سلاح شدن آنها را برای مدت قابل توجهی در حاشیه قرار داد و عده ای را دلسرد و منفعل کرد. از سوی دیگر امپریالیستهای انگلستان و روسیه بیکار ننشستند و به تقویت و مسلح کردن طوایف و بخشهایی پرداختند که تحت تسلط خوانین قرار داشتند و بر همین مبنا جنگهای منطقه ای و داخلی درگرفت. دهها منطقه درگیر جنگ شده بود و قدرت مرکزی روز به روز ضعیفتر گردید. سیاست بین دو صندلی حکومت سرمایه داران تازه به دوران رسیده که نمی خواستند سلطنت خوانین را از بین ببرند و به اصلاحات ارضی نپرداخته بودند نمی توانست دوام بیاورد. طولانی شدن کشمکش های داخلی و بدتر شدن وضعیت اقتصادی که شامل افزایش قیمتها و

نیز در این مورد وجود داشت، آن بخشی از بورژوازی نیز که بیشتر خواهان تقسیم اراضی و اصلاحات در این رابطه بود، بدلیل قدرتمند بودن خوانینی که در رأس طایفه ها قرار داشتند و هر کدام در واقع ارتش قدرتمندی بودند و تا به حال و تقریباً از صحنه درگیری هایی که بلافاصله پس از کسب قدرت توسط بورژوازی بوجود آمد، که جلوتر به آن خواهیم پرداخت نیز این هراس را بیشتر در این بخش از بورژوازی تازه به قدرت رسیده تقویت می کرد.

این ویژگی ها نشان می داد که هنوز فنودالیسم در ایران بسیار قدرتمند بود و در واقع نمی توان گفت که بورژوازی و انقلاب بر آن غلبه کرده بود. در چنین شرایطی مجلس دوره دوم تشکیل گردیده و دو جناح قوی در مقابل یکدیگر در مجلس صف آرایی کردند. اقلیت آن شامل رهبران و هواداران فرقه دموکرات و اکثریت آن، محافظه کاران و فرقه اعتدالیون بود نمایندگان فرقه دموکرات خواهان به سرانجام رسیدن انقلاب یعنی اصلاحات و دگرگونی های اساسی بودند. اصلاحات ارضی، حق رأی به همه مردان، انتخابات آزاد، جدائی دین از سیاست آموزش همگانی و رایگان، صنعتی شدن کشور و کم کردن ساعات کار روزانه در واقع مطالبات آنها برگرفته از مطالبات سوسیال دموکراتها در اروپا و روسیه بود، که آن دوران انقلابی بود. اما همانطور که گفته شد، اینها اقلیت مجلس دوم را تشکیل می دادند و اکثریت آن که نمایندگان محافظه کار بورژوازی بودند و اکثریت «فرقه اعتدالیون» مطالبشان بدین شرح بود: حفظ سلطنت مشروطه، تشکیل مجلس سنا، حفظ مالکیت خصوصی، کمکهای مالی دولت به سرمایه داران برای پیشرفت کشور و اجرای شریعت.

هر چند که اکثریت مجلس، دولت و اکثریت مردم را پشت سر داشت اما شدیداً از فرقه دموکرات و احتمال بیشتر شدن نفوذ آنها در جامعه می هراسیدند. درگیریهای لفظی برای انتخاب دولت، نخست وزیر و دیگر مسائل بین دو جناح ادامه داشت تا

بیکاری بود، باز هم حکومت مرکزی را بیشتر تضعیف می کرد. روسیه و انگلستان با توجه به وضعیت وخیم ایران، تهدید کردند که حکومت ایران حق ندارد هیچ مستشار خارجی را بدون اجازه آنها اخراج نماید. روسها در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) رشت و انزلی را اشغال کردند. انگلستان نیز بوشهر را اشغال کرد و نیروهایش را به سمت شیراز به حرکت درآورد.

خبر حمله روسیه و انگلستان مردم را خشمگین کرده بود. آنها به خیابانها ریختند و تظاهرات کردند. اگر حکومت مرکزی آنها را مسلح می کرد می توانست نیروی عظیمی برای مبارزه با امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی بوجود بیاورد، اما بورژوازی خود را بین دو لبه قیچی می دید و خود از مردم مسلحی که ممکن بود در نهایت به فرقه دموکرات گرایش پیدا کنند شدیداً وحشت داشت. در تیریز درگیری شدید بین مردم و نیروهای روس به وقوع پیوست و عده زیادی کشته شدند اما نبرد همچنان ادامه داشت این جنگها و جنگ جهانی اول پیشروی و پیروزی امپریالیسمها و نیروهای ارتجاع را به تأخیر انداخت.

سوسیال دموکراتهای ایرانی در باکو در سال ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ گرد آمدند و جلساتی جهت سازماندهی برگزار کردند. آنها حزب عدالت را سازماندهی کرده به تقسیم کار جدید پرداختن. غفارزاده، میرجعفر جوادزاده، احمد سلطان زاده، حیدرخان عموغلی، از جمله فعالین و رهبران این حزب بودند. آنها روزنامه حریت را منتشر کرده و نمایندگانی برای ارتباط و شرکت در کنفرانس بلشویکها انتخاب کردند. در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) تزار روسیه و حکومتش سرنگون شد و چند ماه بعد از آن انقلاب سوسیالیستی در روسیه به وقوع پیوست و جمهوری سوسیالیستی به رهبری بلشویکها بوجود آمد خبر انقلاب سوسیالیستی روسیه در تمام دنیا و از جمله ایران تأثیرات قابل توجهی به جای گذاشت. در ایران بویژه که نیروهای نظامی روسیه شمال کشور را در تصرف داشتند و با شنیدن خبر انقلاب

روسیه از ایران خارج شدند شرایط تغییرات قابل توجهی کرد. بخشی از لشکریان روس که حکومت بلشویکها را قبول نداشتند و برای نبرد با آنها عازم روسیه بودند، قصد عبور از گیلان را داشتند که جنگلیها در مقابل آنها قرار گرفتند و نبرد سختی در گرفت. نبرد از پل منجیل آغاز شد. روسها که مجهز به توپ بودند تلفات زیاد به جنگلیها وارد کردند و پس از درگیریهای شدید در نهایت از گیلان عبور کردند. نیروهایی مثل فرقه دموکرات و حزب عدالت با خروج نیروهای روسی در شمال کشور و تهران جان تازه ای گرفتند. اما نقطه ضعف بزرگ فرقه دموکرات این بود که قبلاً خود را خلع سلاح کرده و فقط گروههای منفرد مسلح هنوز مبارزه می کردند.

دولت شوروی تمامی قراردادهای استعماری دوران تزار با ایران را لغو کرد و حمایت خود را از انقلابیون ایران اعلام نمود. از سوی دیگر دولت به رهبری نخست وزیر وثوق الدوله قراردادی با انگلستان به امضاء رساند که در مقابل يك وام به دولت ایران می توانست سلاح ارتش ایران را به طور انحصاری تأمین و مستشاران نظامی در ارتش ایران بنام آموزش نظامی داشته باشد. ضمن اینکه انگلستان نیروهای نظامی را حفظ کرده و جنوب کشور را در اختیار داشت و از منطقه نفتی مسجد سلیمان نیز بهره برداری می کرد.

حوادث و وقایع چنان به سرعت به وقوع می پیوست که با توجه به عقب ماندگی و بی سوادی بخش زیادی از جامعه توده ها دچار آشفتگی فکری شده بودند. تشخیص گرایشهای مختلف و منافعی که پشت آنها نهفته بود برای آنها سخت بود حتی فرقه عدالت نیز دستخوش این بحران فکری گردید. فرقه عدالت کنگره ای در انزلی برای اینکه تحلیل مشخصی از شرایط ارائه دهد برگزار کرد. در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) این کنگره برگزار و بحث پیرامون به سرانجام رسیدن یا نرسیدن انقلاب دموکراتیک درگرفت. سلطان زاده که یکی از نظریه پردازان این حزب بود، اعتقاد

داشت که انقلاب دموکراتیک در ایران به سرانجام رسیده، چون بورژوازی قدرت را به کف آورده و لذا باید بلافاصله به سوی انقلاب سوسیالیستی پیش رفت. او انقلاب سوسیالیستی روسیه که بلافاصله بعد از انقلاب دموکراتیک به سرانجام رسیده بود را به عنوان نمونه و مقایسه مطرح می کرد.

از سوی دیگر حیدرخان عموغلی معتقد بود که انقلاب دموکراتیک به سرانجام نرسیده است و ضروری است برای اتمام و به سرانجام رساندن آن به رهبری طبقه کارگر با دهقانان متحد شوند و اقتصاد ایران را هنوز بر مبنای مناسبات ماقبل سرمایه داری ارزیابی می کرد.

واقعیت آن بود که هر چند مشروطه ظاهراً پیروز شده بود اما عملاً با توجه به اینکه قدرت تا حدود زیادی در دیگر مناطق به جز تهران در دست خوانین بود و امپریالیسم انگلستان نیز از آنها حمایت می کرد و بورژوازی کاملاً هراسیده و نمی توانست هیچ قدمی به جلو بردارد و اساساً ساختار جامعه ایران با سرمایه داری فاصله زیادی داشت و اصلاً سرمایه داری و صنعت در ایران رشد نیافته و مناسبات فئودالی پابرجا بود، نظریه حیدرخان عموغلی به واقعیت نزدیکتر بود. اما به هر حال در کنگره انزلی تحلیل جناح سلطان زاده با اکثریت آرا به تصویب رسید و برای مقطعی این حزب را در موضوع چپ قرار داد. اما پس از چند ماه و در یک کنفرانس دیگر نظریه حیدر عموغلی پذیرفته شد و بار دیگر این حزب به واقعیت نزدیک گردید. انگلستان که بخشی از ایران را در تصرف داشت و خطر بلشویسم را در شمال احساس می کرد و با توجه به بحران شدید و جنگهای منطقه ای و تحولات پی در پی که فشار اقتصادی زیادی به توده ها وارد کرده و تمایل به ثبات و نظم کور را در میان آنها رشد داده بود، کودتایی را طرح کرد. رضاخان افسر قزاق که رهبری حدود ۳۰۰۰ نفر را در قزوین به عهده داشت به وسیله یک طراحی عملیات نظامی توسط انگلیسیها، به سمت تهران حرکت کرد. دولت که

کاملاً ضعیف شده و فرقه دموکرات نیز خلع سلاح شده بود، نمی توانستند در مقابل لشکر رضاخان مقاومت کنند. رضاخان با کشتن و دستگیری عده ای از مخالفین سیاسی به راحتی قدرت را به دست گرفت. تمامی نیروها و دسته های خوانین تحت فشار و دستور انگلستان از رضاخان حمایت کردند و قدرت او را افزایش دادند. در این شرایط که جنبش منطقه ای در آذربایجان، گیلان و خراسان وجود داشت، به دلیل اختلافات و گرایشهای ملی و مذهبی خاص از هم جدا و کاملاً ناهماهنگ بودند. حزب عدالت سعی بر این داشت که این سه جنبش جدا از هم را با هم هماهنگ و متحد سازد و بر این اساس حیدر عموغلی ابتدا به خراسان سفر کرد و با کلنل پسیان که یک فرمانده شورشی بود ملاقات نمود، مذاکرات آنها در مجموع مثبت بود و یک حمله همه جانبه به تهران را طراحی کردند و قرار شد که طی مذاکره با جنبش جنگل هماهنگی لازم انجام شود. حیدر عموغلی برای مذاکره با میرزا کوچک خان به گیلان رفت اما میرزا کوچک خان و بخش اعظم رهبران جنبش جنگل که از مذهبی های افراطی و ضد کمونیست بودند و حتی میرزا کوچک خان تا قبل از جنگ خود یکی از روحانیون منطقه بود، حیدر عموغلی را به قتل رساندند و ضربه بزرگی به جنبش وارد آوردند. حیدر عموغلی که هم در روند مبارزه طبقاتی نقش بسیار فعالی داشت و هم وزنه ای در جنبش انقلابی ایران بود. بدین وسیله جان باخت و حزب او ضربه بزرگی را متحمل گردید. هر چند که حزب آنها و نقش حیدر عموغلی هنوز در جامعه ایران حاشیه ای و کوچک بود اما در یک پروسه دراز مدت می توانست تأثیرات بسزایی داشته باشد.

نیروهای تقویت شده رضاخان به خراسان و گیلان حمله کردند. رهبری جنبش گیلان که شدیداً خرافی و سنتی بودند، تاکتیک های جنگی خود را براساس استخاره و روشهای دیگری که با اصول جنگ مغایرت زیادی داشت تعیین می کردند و در نتیجه در مقابل لشکریان کاملاً مسلح و تعلیم دیده توسط مستشاران انگلیسی

مجبور به عقب نشینی و دادن تلفات زیادی شدند. یک گرایش چپ در میان جنگلیان تحت رهبری احسان الله خان شکل گرفت که از جنگلی ها جدا شد و به صورت یک گروه کوچک به مبارزه ادامه داد اما آنها نیز با نیروهای اندکشان در نهایت شکست خوردند و احساس الله خان به شوروی فرار کرد. نیروهای میرزا کوچک خان پس از تحمل ضربات سنگین به طرف ماسوله رفته و در آنجا در محاصره قرار گرفتند که در جریان آن تقریباً تمامی نیروهای جنبش جنگل کشته و یا دستگیر شدند. میرزا نیز به همراه یک دوست اتریشی اش به کوه های توالش رفتند و سعی داشتند از آنجا خود را به نیروهای مبارز آذری برسانند که بدلیل برف و سرمای شدید جان خود را از دست دادند.

پس از شکست جنبش جنگل حمله به دیگر جنبش های پراکنده نیز افزایش یافت و در نهایت قدرت نظامی رضاخان تثبیت گردید در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) رسماً حکومت سلطنتی قاجار پایان یافت و حکومت سلطنت پهلوی جایگزین آن گردید. احمدشاه ولیعهد او به فرانسه رفتند و بدین وسیله سلطنت قاجار به اتمام رسید اما سلطنت و فنودالیسم به قدرت خودپابرجا بود.

رضاشاه که می دانست که نیروهای جنبش و انقلاب پراکنده شده اند، برای آنکه بار دیگر نتوانند سازماندهی شوند دستگیری و سرکوب وسیع را در دستور کار خود گذاشت. حکومت سلطنتی رضاشاه سعی کرد ارتش و دستگاه پلیسی را تقویت کنند و جو رعب و وحشت در جامعه حاکم نمایند. از سوی دیگر پاره ای از اصلاحات و تغییراتی را انجام داد تا امپراطوری قدرتمندی داشته باشند او دائماً لباس نظامی می پوشید و یک شرایط نظامی و سخت گیرانه را حاکم و باشگاه افسران را بنا کرد.

در آن دوران یک مجلس دست نشانده نیز تشکیل گردید، انتخابات آزادانه برگزار نمی گردید و عناصر آن را دربار تعیین می کرد. آزادیهای سیاسی از بین رفت و

روزنامه ها تعطیل گردیدند و تمامی نویسندگان آزادی خواه و دموکرات تحت پیگرد قرار گرفتند و بنابراین بار دیگر فنودالیسم در ایران قدرت را در دست گرفت و نیروهای انقلاب را در هم شکسته بود. در این گیرودار فرقه کمونیست (عدالت) دومین کنگره خود در سال ۱۳۰۶ (۱۹۲۷) در ارومیه تشکیل داد. در این کنگره کودتای رضاخانی محکوم و او و حکومتش را عامل امپریالیسم انگلستان ارزیابی کردند. فرقه کمونیست ایران کارگران، دهقانان، و دیگر زحمتکشان را به انقلاب فراخواند و آنها را که رضاخان حمایت و آثرا نماینده گرایش مترقی بورژوازی می دانستند از حزب اخراج کردند. حزب توانسته بود در چند سالی که فضای نیمه دموکراتیکی بوجود آمده بود چند اتحادیه کارگری را سازمان بدهد. اما حکومت بلافاصله دست به کار شد و تعداد زیادی از فعالین و مبارزین کارگر را در اقصا نقاط ایران دستگیر کرد. تعدادی از اعضای فرقه دستگیر شدند. چند نفر در زندان جان باختند و چند نفر مثل پیشه وری و آوا ناسیان سالها در حبس ماندند. تعدادی نیز از فعالین فرقه کمونیست ایران به شوروی پناه بردند. بر اثر سرکوبهای شدید تقریباً فرقه کمونیست ایران متلاشی و پراکنده شده بود. کمونیست ها نتوانسته بودند با توجه به شرایط جدید سازماندهی مناسب برای خود ایجاد کنند که به شکل مناسبی عقب نشینی نمایند. از جزئیات مسئله اطلاع دقیقی در دست نیست اما می توان فهمید که آنها شرایط سرکوب را موقت و انقلاب را نزدیک و در یک شرایط برآمد فوری می دیدند و این یکی از علتهای ضربه پذیری شدید آنها بود در واقع انقلاب دموکراتیک در ایران شکست خورده بود و فنودالیسم سرکوب آن را توسط حکومت رضاخان به سرانجام رساند، اما به هر حال درسهای بزرگی از آن به جای ماند و توده ها تجربیات بزرگی را پشت سر گذاشتند. انقلاب درسهای زیادی به همراه دارد که در سالهای زیاد و طولانی دوران آرامش توده ها نمی توانند آن را فرا بگیرند. مبارزه طبقاتی در ایران که به شکل انقلاب بروز کرده بود، فصل

جدیدی در تاریخ بوجود آورد که تا آن زمان بی نظیر بود.

رعیتها شورش کرده بودند و حال هر چند انقلاب شکست خورده بود، اما مطالبات مشخصی (تقسیم اراضی) در وجود آنها شکل گرفته بود. برای اولین بار احزاب سیاسی پا به میدان گذاشته بودند. فرقه کمونیست هر چند که هرگز به نیروی اجتماعی بزرگی تبدیل نگردید اما توانست مطالبات کارگران را بیان و در شکل گیری رادیکالیسم نقش زیادی ایفا نماید و در نهایت بورژوازی که در هراس از انقلاب توده ها به آنها خیانت کرد خود سرکوب شده و قدرت از کف داده بود.

انقلابی که به نام انقلاب مشروطه شهرت یافت اولین انقلاب با تجربیات و درسهای زیادی برای جامعه ما بود. هنوز سنوالات و نکاتی در این موارد وجود دارد که همواره می تواند چراغ راه حال و آینده ما در عرصه مبارزه طبقاتی باشند. مردم برای اولین بار می دیدند که در پس الفاظ زیبا و جملات دهن پرکن طبقات حاکم منافی دیگر نهفته است و با به خطر افتادن این منافع به کشتار و سرکوب علنی می پردازد.

فصل دوم: از کودتای رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد

- دوران حاکمیت رضاشاه (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰)

پس از تثبیت حکومت رضاخان و به سلطنت رسیدن رسمی او و شاه خواندن خود و سرنگونی رسمی سلطنت قاجار در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۱) در کنار سرکوب و ایجاد جو رعب و وحشت، تحولات اقتصادی نیز بوجود آمد حکومت رضاشاه که می دانست مطالبات انقلاب بورژوازی در میان مردم کاملاً ریشه دوانیده است ضمن سرکوب و برقراری دیکتاتوری خطر بروز مجدد انقلاب را کاملاً حس می کرد و با هماهنگی امپریالیست انگلستان ضمن حفظ مناسبات و شیوه تولید فنودالی اصلاحات و تغییراتی ایجاد کرد.

ایجاد شبکه های راه آهن از تهران به تبریز- از تهران به مازندران و از تهران به مشهد از جمله مهمترین اینها بود. در این دوران راههای ارتباطی ماشین رو نیز افزایش چشمگیری یافت. تعدادی کارخانه نساجی، چند کارخانه کبریت سازی، کارخانه های تولید قند و شکر، چند کارخانه شیمیایی چند موتور خانه برق، کارخانه های چای خشک کنی و غیره بوجود آمده در صنایع نفت، تعداد کارگران شاغل به بیش از ۳۰ هزار نفر رسید، که تا آن زمان بی سابقه بود. کارخانه ها بیشتر در تهران، اصفهان، رشت، مازندران و تبریز بودند و صنایع نفت نیز در خوزستان متمرکز بود. شیلات در شمال سازماندهی شد و چند معدن زغال سنگ آغاز به کار کرد. حدود ۱۰ هزار نفر کارگر در راه آهن که بخشی بصورت رسمی

و بخشی بصورت موقت و روزمره بودند مشغول بکار گردیدند.

بنابراین نسل جدیدی از کارگران در ایران متولد شدند. از این پس طبقه کارگر در ایران طبقه ای مشخص و قابل توجه بود. هر چند که اکثریت آنها مهاجرینی بودند که از روستاها روانه شهر شده بودند و عموماً بی سواد و یا کم سواد بودند اما عده ای نیز کارگر صنعتی و نیمه صنعتی که نیاز کارخانه ها و صنایع بود شکل گرفت. در این دوران که همراه با شکست انقلاب بورژوازی بود و جو سرکوب و خفقان حاکم بود، کارگران بیشتر به لحاظ کمی رشد می کردند و فقط بر تعداد آنها افزوده می شد. اما در هر حال همین مسئله نیز زمینه قوی ایجاد کرده بود تا در آینده طبقه کارگر برخلاف دوران انقلاب دموکراتیک مستقل تر بتواند در صحنه حضور پیدا نماید.

در کنار صنایع و کارخانه های تازه بوجود آمده، مدارس و چند دانشگاه نیز تأسیس شد. تعداد کارمندان دولت و ادارات افزایش یافت و خدمت سربازی اجباری شد و چند سال بعد کشف حجاب نیز که جنجال برانگیز گردید نیز به این اصلاحات افزوده شد.

این تحولات باعث گردید که عده زیادی از روشنفکران و بورژواها به حکومت نزدیک گردیدند و یا به حمایت از آن پردازند و بخشاً منافعشان از قبل رشد سرمایه داری هر چند محدود در ایران برآورده شود و از سوی دیگر با حفظ مناسبات ارباب رعیتی منافع خوانین و بسیاری از حکومتیان و خود رضا شاه تأمین گردید. هنوز اکثریت مردم ایران رعیت بودند و فنودال ها و دولتمدان از این راه منافع سرشاری بدست می آوردند که خواهان حفظ آن بودند. رشد محدود سرمایه داری نیز منافع قابل توجهی برای دولت به همراه داشت.

از سوی دیگر امپریالیسم جهانی نیز کم کم به صدور سرمایه و رشد سرمایه داری به شکل محدود آن در کشورهای در حال توسعه هم برای جلوگیری از جنبش های

آزادی بخش و ملی و هم در راستای منافع شان مبادرت می کرد، ایران را نیز در اصلاحات ذکر شده یاری می کرد. تقریباً در جریان ساخت همه کارخانه ها و صنایع و راه آهن مهندسین و دیگر کارشناسان غربی حضور داشتند.

بنابراین در ایران از ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) تا سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) يك حكومت فنودالي متمرکز که سرمایه داری را نیز در کنار خود رشد داده بود وجود داشت.

مبارزه عمده در این سالها که شکل جدید و با اهمیتی داشت اعتصاب چند هزار نفره کارگران شرکت نفت برای افزایش دستمزد بود. کارگران شرکت نفت در خوزستان در سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) اعتصاب کردند و ضمن مطالبه افزایش دستمزد خواهان کاهش ساعات کار به ۸ ساعت در روز شدند. اعتصاب گسترده کارگران صنعتی و نیمه صنعتی شرکت نفت که با سرکوب و دستگیری عده زیادی روبرو شد، آغازی در مبارزه متحد کارگران ایران بود. هر چند که اعتصاب سرکوب گردید و چند تن از رهبران آن سالها در زندان ماندند، اما بخشی از مطالبات آنها نیز پذیرفته شد.

در همین دوران اعتصابات و اعتراضاتی در دانشگاه و تربیت و معلم بوقوع پیوست. که اینها هم به نوبه خود آغازی بر جنبش توده ای و روشنفکران رادیکال ایران بود.

از جمله اتفاقات مهم دیگر این دوران دستگیری گروه ۵۳ نفر بود. این گروه تحت رهبری و آموزش تقی ارانی قرار داشتند. تقی ارانی یکی از دانشجویان ایرانی خارج از کشور بود که در آنجا با آثار مارکسیستی آشنا شده بود و پس از بازگشت به ایران این گروه را که بیشتر به شکل محفلی و برای مطالعه و فراگیری مارکسیسم گرد آمده بودند، بوجود آورد.

تقی ارانی به آموزش متون مارکسیستی و نشر کتابهایی در زمینه فلسفه علمی پرداخت. این گروه در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) دستگیر شدند. اعضای برجسته این

گروه که بعدها حزب توده را پایه گذاری کردند عبارت بودند از رادمنش، اسکندری، انور خامه ای، بزرگ علوی، خلیل ملکی، کامبخش و طبری. آنها در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) محاکمه و هر کدام به چند سال زندان محکوم شدند.

هر چند که تقی ارانی نیز اعدام نگردید، اما براساس سیاست آن زمان در زندان شدیداً شکنجه و در نهایت به قتل رسید. او در سلول انفرادی مرطوبی نگهداری می شد و تمامی لباس های او را از وی گرفته و تنها یک شورت پوششش بود. حتی کفشی را که برای خواب زیر سر می گذاشت از او گرفتند تا بیشتر مورد آزار قرار بگیرد. در نهایت او در بهداری زندان و در حالی که بیمار بود جان باخت. در این مورد نیز دو روایت وجود دارد که یکی می گوید: او را توسط آمپول هوا کشتند و دیگری اینکه او در اثر شدت بیماری های حاصل از شکنجه جان باخت.

به هر حال گروه ۵۳ نفر به خودی خود نماینده گرایش سیاسی مشخص را ایفا نمی کرد. آنها عده ای روشنفکر که عموماً از اقشار متوسط خرده بورژوا بودند و گرایش به چپ داشتند، گرد هم آمده بودند و به مطالعه و فراگیری متون کلاسیک مارکسیستی مشغول بودند و البته شخص ارانی با کتابها و مقالاتی که در آن ایام چاپ کرد، نقش مثبتی در رشد زمینه آشنایی با علم مارکسیسم انجام داد.

در سالهای اواخر حکومت رضاشاه، حکومت بیشتر به امپریالیسم آلمان و ایتالیا گرایش پیدا کرد. کم کم کارشناسان و متخصصین انگلیسی و فرانسوی، جای خود را به کارشناسان آلمانی و ایتالیایی می دادند. در آن زمان دنیا درگیر جنگ جهانی دوم بود و نیروی متفکین که می خواستند از طریق ایران به شوروی کمک برسانند، دولت رضاخان مانعی برای آنها بود و بنابراین حمله ای هماهنگ در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) به ایران از دو سمت جنوب توسط انگلستان و شمال شوروی صورت گرفت و در کمتر از ۳ روز ایران را به اشغال در آوردند. رضاشاه تبعید گردید و ولیعهد (محمدرضا) جانشین او شد.

- عروج جنبش کارگری ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) تا ۱۳۲۷ (۱۹۴۸)

پس از اشغال ایران توسط انگلستان و شوروی و تبعید شدن رضاشاه فضای دیکتاتوری و خفقان شدید تا حدود زیادی از بین رفت و به سرعت احزاب و گروه ها، اتحادیه ها، نشریات و روزنامه ها بوجود آمدند و گرایشات مختلف وارد صحنه فعالیت شدند.

همانطور که قبلاً گفته شد، برخلاف دوران انقلاب مشروطه، طبقه کارگر بوجود آمده بود و زمینه مادی بیشتری داشت. چندین کارخانه، راه آهن، پروژه های عمرانی باعث گردیده بود طبقه کارگر یک نیروی اجتماعی مشخص باشد (کسانی که در قبال نیروی کارشان مزدی می گرفتند و فقط از این طریق امرار معاش می کردند). البته نباید این واقعیت بزرگ را نادید گرفت که جامعه و اقتصاد ایران هنوز فنودالی بود و بیش از هفتاد درصد مردم ایران در روستاها و تحت مناسبات فنودالی (بصورت ارباب رعیتی) زندگی می کردند. اما به هر حال در چند شهر، سرمایه داری رشد کرده بود و کارگران و روشنفکران شروع به متشکل شدن کردند. از سوی دیگر بورژوازی ملی نیز که اینبار مادیت بیشتری داشت با مطالبات بیشتری وارد صحنه گردید. حکومت محمد رضا شاه نیز شدیداً دستخوش بحران تشکیل دولت بود.

بهتر است به هر کدام از این صف بندی ها جداگانه بپردازیم. اتحادیه های کارگری و حزب توده دو جریان عمده ای بودند که بیشترین پایگاه را در طبقه کارگر داشتند. واقعیت این است که در آن دوران نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان هواداران سوسیالیسم و مبارزه علیه سرمایه داری، شامل جبهه شوروی و احزاب برادر می شد و در ایران نیز تأثیرات این مسئله با توجه به فضای پدید آمده بسرعت آشکار گردید. بیشتر سازماندهندگان اتحادیه های کارگری و سندیکاها نیز

از این جمله بودند.

در سال ۱۳۲۱ (۱۹۴۲) شوراي مركزي اتحاديه هاي كارگري تشكيل شد. شوراي مركزي به سازماندهي اتحاديه ها و سندیکاها پرداخت و به سرعت تعداد زيادي اتحاديه و سندیکاي كارگري بوجود آمد حدود ۳۰ هزار كارگر در اتحاديه ها و سندیکاها متشكل شده بودند در سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) بين ۴ اتحاديه كارگري شورايي بوجود آمد بنام شوراي متحد مركزي اتحاديه هاي كارگران و زحمتكشان و در نتيجه نيرويي متحد و قوي بوجود آمد. بسياري از رهبران اين اتحاديه ها را اعضاي حزب توده تشكيل مي دادند كه خود در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) تشكيل گرديد.

با قدرت گيري اتحاديه هاي كارگري و حزب توده و رشد اعتراضات و مبارزات كارگري، دولت لايحه قانون كار را كه شامل ۸ ساعت كار در روز، ۲ هفته مرخصي ساليانه با حقوق، مرخصي زيمان براي زنان كارگر، منع استفاده از كار كودكان و غيره به مجلس چهاردهم ارائه داد. بر تعداد اعضاي اتحاديه هاي كارگري به سرعت افزوده شد و در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) بيش از سيصد هزار كارگر ايران در اتحاديه ها سازماندهي شده بودند. اين مسئله در جامعه ايران بي سابقه بود. اولين بار بودكه كارگران تا اين حد سازماندهي و متشكل شده و اكثريت آنها در يك تشكيلات راديكال و حول مطالبات اقتصاديشان متحد شده بودند. شوراي متحده اتحاديه ها روزنامه اي بنام ظفر منتشر مي كرد. نمايندگان اتحاديه هاي كارگري ايران در فدراسيون جهاتي اتحاديه هاي كارگري نيز شركت كردند و بدین وسيله اعتباري جهاتي يافتند.

به موازات باز شدن فضاي سياسي بحران اقتصادي جامعه را فرا گرفت. قيمت کالاها چند برابر شد، اما دستمزدها ثابت مانده و نان كمياب و دارايي كيفيت پاييني بود و بيكاري افزايش يافته بود. از سال ۱۳۲۱ (۱۹۴۲) تا ۱۳۲۵ (۱۹۴۶)

تعداد زيادي اعتصابات كارگري به وقوع پيوست. اعتصاب كارگران شهرداري، كارگران نساجي در تهران، كارگران نساجي در مازندران، چندين اعتصاب كارگران صنايع نفت در خوزستان و كرمانشاه از جمله اعتصابات آن دوران بود. در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) اتحاديه كارگران نفت در خوزستان بوجود آمد. نمايندگان اين اتحاديه به شوراي متحده مركزي اتحاديه هاي كارگري پيوستند و بدین ترتيب بيش از پيش متشكل گرديدند. كارگران در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) جشن اول ماه مه را برگزار كردند.

اعتصابات و تظاهرات كارگري پيرامون مطالبات افزايش دستمزد، ۸ ساعت كار در روز، بهبود وضع مسكن، جلوگیری از اخراج و غيره بود. در نتيجه اعتراضات و اعتصابات مكرر و وسيع شرکتهای انگلیسی نفتي و ديگر كارفرماها، در مواردی عقب نشيني كردند و دستمزدها كمی افزايش يافت و كارگران اخراجي در مواردی به سرکار بازگردانده شدند. در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) اعتراضات و اعتصابات افزايش چشمگيري يافت و رو در رويي پليس نيز افزايش يافت. ده هزار كارگر شركت نفت در آغاچاري دست به اعتصاب زدند. خواسته هاي آنها به وضوح سياسي شده بود و اين نشان از رشد مبارزه طبقاتي و سطح مبارزه كارگران داشت. آزادي قلم و بيان، اجتماعات، تصويب قانون كار، پرداخت حقوق بابت بدی آب و هوا، به رسميت شناختن اتحاديه هاي كارگري و تعداد زيادي مطالبات اقتصادي و بهداشتي از جمله مطالبات آنها بود.

مقابلاً شرکت انگلیسی نفت فعالیت اتحادیه های کارگري را ممنوع اعلام کرد و بوسیله نیروهای پلیس آغاچاري را محاصره کرد. درگیری بین کارگران و نیروی پلیس به وقوع پیوست و تعدادی از کارگران روانه زندان شدند.

کارگران متشكل در ديگر شهرها به حمايت از كارگران نفت آغاچاري دست به اعتراض زدند و ميتينگ و تظاهرات هاي وسيعي برپا كردند. با وسعت گرفتن

می‌جنگیدند. حدود پنجاه کارگر کشته و عده زیادی زخمی و تعداد زیادی نیز بازداشت شدند.

- حزب توده و جنبش کارگری

در دیگر شهرهای ایران کارگران، روشنفکران و دیگر مردم در حمایت از کارگران خوزستان میتینگها و تظاهرات وسیعی را سازمان دادند. در واقع جنبش عظیم از کارگران، روشنفکران و دیگر مردم بوجود آمده بود که دارای سازماندهی قوی مطالبات سیاسی و سرنگونی خواه، که برآستی می‌توانست انقلابی را شکل بدهد اما رهبری این جنبش که عموماً در دست حزب توده بود، در این مورد تزلزل نشان می‌داد. در آن شرایط حزب توده رهبری اتحادیه‌های کارگری را در دست داشت. دیگر توده‌ها نیز به جنبش کارگران پیوسته بودند و حزب توده در میان افسران ارتش اعضای زیادی داشت و برآحتی می‌توانست بوسیله آنها کارگران و دیگر توده‌ها که حالا کاملاً آمادگی سرنگون کردن حکومت و بدست گرفتن قدرت را داشتند مسلح نماید. حزب توده حتی در میان رعیتها نیز طرفداران قابل توجهی پیدا کرده بود. در آن دوران حزب توده ۶۰۰ هزار عضو داشت. که بخش اعظم آنها را کارگران سازماندهی شده در اتحادیه‌ها، روشنفکران و ارتشیان جوان تشکیل می‌دادند. باید توجه داشته باشیم که در آن دوران جمعیت ایران بالغ بر ۱۵ میلیون نفر بود و بنابراین حزب توده و اتحادیه‌های کارگری نیروی قوی و تعیین کننده بودند.

سطح مبارزه طبقاتی به چنان مدارجی رسیده بود که کارگران به همراه دیگر توده‌ها می‌توانستند نه تنها انقلاب دموکراتیک را به سرانجام برسانند، بلکه حتی قادر بودند با به دست گرفتن رهبری آن جلوتر نیز بروند. چرا که این بار برخلاف دوران انقلاب مشروطه طبقه کارگر رو در روی بورژوازی و دیگر نیروهای

اعتراضات، اعتصابات و درگیری‌ها طی ده روز، حکومت و انگلیسیان به وحشت افتادند و دست به يك عقب نشینی بزرگ زدند و بسرعت قانون کار را به تصویب رساندند. قانون کار شامل: ۸ ساعت کار روزانه، ۳۵ درصد اضافه حقوق، حداقل دستمزد ۴۰ ریال برای مناطق نفت خیز جنوب و در بقیه مناطق ۳۵ ریال يك روز مرخصی هفتگی، دو هفته مرخصی سالیانه و قبول تعطیلی رسمی برای کارگران بود.

اما قانون کار بیشتر در مناطقی که کارگران اعتصاب و مبارزه کرده بودند به اجرا گذاشته شد و این باعث اعتصاب و اعتراض دیگر کارگران گردید و مبارزه را به کارگران پراکنده مناطق دیگر نیز گسترش داد. اعتراض و اعتصاب در دیگر مناطق همچنان وجود داشت. اعتصاب کارگران شرکت نفت در تهران باعث اخراج تعدادی از کارگران گردید و نفرت و کینه بیشتری بوجود آورد. در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) ۶۰۰۰ کارگر نفت آبادان دست به اعتصاب زدند آنها به سیاست‌های شرکت انگلیسی نفت اعتراض داشتند. حالا خواسته‌های کارگران آشکارا سیاسی و ارتقاء یافته بود. آنها انفصال استاندار خوزستان، خلع سلاح عشایر خوزستان (عشایر خوزستان توسط دولت و انگلیسی‌ها مسلح شده بودند و در بسیاری از موارد نیروهای خوانین علیه کارگران وارد عمل می‌شدند) و عدم دخالت انگلستان در امور داخلی ایران از جمله مطالبات آنها بود.

بلافاصله دیگر کارگران شرکت نفت در دیگر مناطق خوزستان به حمایت از کارگران آبادان دست از کار کشیدند و بنابراین يك اعتصاب بزرگ و بی سابقه که حدود صد هزار کارگر در آن با مطالبات سیاسی شرکت داشتند، بوقوع پیوست.

حکومت و انگلیسیان که به وحشت افتاده بودند بوسیله نیروهای مسلح ارتش و عشایر تحت رهبری فنودالها حمله وسیعی را به کارگران انجام دادند. يك روز تمام جنگ و درگیری ادامه داشت. کارگران با دست خالی در مقابل نیروهای مسلح

مرتجع حكومتي فنودالي ايستاده بود و توده ها نيز در كنار طبقه كارگر به عنوان متحد كارگران عمل مي كردند. بخشي از ارتش كه نيروي قابل توجه و سازماندهي شده بود نيز نقش مؤثري مي توانست ايفا نمايد. كارگران در اتحاديه ها و حزب توده سازماندهي شده بودند و برخلاف دوران «انقلاب مشروطه» حالا كارگران صنعتي نيرويي قابل توجه بودند. اما واقعيّت بدین گونه رقم نخورد و این مسئله بدليل تزلزل رهبري این مبارزات، يعني نقش حزب توده بود.

از سال ۱۳۲۰ به بعد بحران شديدی در حكومت شكل گرفت كه باعث بوجود آمدن چندین هیئت دولت و انحلال و يا استعفای آنها شد. از يك طرف جنبش وسیع توده اي و از سوي ديگر رقابت امپرياليست انگلستان و شوروي باعث این مسئله شده بود كه جا دارد جداگانه به آن بپردازيم.

در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) آذربایجان در دست حزب دموكرات (معروف به فرقه دموكرات) و كردستان نيز در دست آزاديخواهان بود. (حزب دموكرات به رهبري قاضي محمد) و عده زيادي از دهقانان طرفدار فرقه دموكرات بودند و فرقه نيروهاي مسلح و منظمي داشت. در تبريز نيز فرقه پاگاه قوي داشت و در واقع آنجا هزاران نفر از هواداران و اعضاي فرقه شهر را در دست داشتند. بدليل هم مرز بودن آذربایجان با شوروي به راحتی كمكهاي شوروي مثل اسلحه و ديگر تجهيزات براحتي بدست آزاديخواهان مي رسيد.

پيشه وري بعنوان رهبر حزب دموكرات آذربایجان محبوبيت زيادي داشت و رهنمون هاي او را توده ها و بخصوص دهقانان با جان و دل پذيرا بودند. در واقع فرقه دموكرات كه مي توان آنرا بخشي از حزب توده دانست، (همانطور كه بعداً در این حزب ادغام گرديد) بخش قابل توجهي از ايران را در اختيار داشت و از موقعيت بسيار ايده آلي براي كسب قدرت برخوردار بود. چنانچه حزب توده به سازماندهي انقلاب در حال شكل گيري مي پرداخت پارامترهاي بسيار تعيين كننده

اي فراهم بود كه مي توانست ارتجاع حاكم را براحتي سرنگون نمايد. همانطور كه اشاره شد در درجه اول به ميدان آمدن طبقه كارگر و رشد مبارزاتش به سطح مطالبات سياسي تا حد سرنگوني خواهي دوم حمايت و رشد مبارزات ديگر اقشار و طبقات مثل دهقانان و ديگر خرده بورژواها و روشنفكران كه به مبارزات طبقه كارگر نزديك شده و تا حدود زيادي درمقابل ارتجاع حاكم ايستاده بودند. سوم نفوذ قابل توجه حزب توده در ارتش و بخصوص در ميان افسران جوان و چهارم، بحران، بي نظمي و اختلاف شديد در ميان حاكمان.

مجموعه پارامترهاي ذكر شده در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) حزب توده را در موقعيتي قرار داده بود كه مي توانست يك انقلاب عظيم را به رهبري طبقه كارگر سازمان دهد. اما حزب توده بيش از آنكه انقلاب را سازمان دهد حتي به تبليغ آن نيز نپرداخت و بيشتر سياست بين دو صندلي را دنبال مي كرد. حزب توده در اوج مبارزات كارگري و توده اي در دولت قوام سه وزير داشت (ايرج اسكندري، فريدون كشاورز، محمد يزدي) و در جريان بزرگترين اعتصاب كارگري خوزستان نقش ميانجي را بازي كرد. در واقع حزب توده مبارزات كارگري و توده اي را عملي براي تحت فشار قرار دادن دولت مي ديد و نه چيزي فراتر از آن (انقلاب). حزب توده با توجه به در دست داشتن رهبري مبارزات، این مبارزات را در اوج قليان خود به حال خود رها كرد و بعبارتي ديگر به آن پشت كرد و با گذشت زمان ارتجاع حاكم این فرصت را پيدا كرد كه به موازات افت مبارزات به تهاجم دست بزند و گام به گام دست آوردهاي كارگران و ديگر توده ها را باز پس بگيرد و به سرکوب آنها بپردازد. همین تعلل و تزلزل حزب توده براي رهبري يك انقلاب، باعث گرديد كه بورژوازي ملي كه تا به حال در حاشيه قرار گرفته بود، محبوبيت بيشتري پيدا كند و بتواند بعنوان يك آلترناتيو در رهبري جنبش توده ها نقش ايفا نمايد. حزب توده سعي داشت با فشار آوردن از پائين سهم بيشتري در قدرت به

دست آورد و بنابراین راه انقلاب در حال شکل گیری را سد می کرد. حزب توده بعنوان يك حزب خرده بورژوا و بینابینی ضمن اینکه خود با ارتجاع فنودالی واقعاً در تضاد و جدال بود، اما توانایی رهبری کردن انقلاب را نداشت.

بالاخره پس از تزلزل و مماشات زیاد ارتجاع دست به تهاجم زد. دفاتر حزب توده مورد تهاجم قرار گرفت. اتحادیه های کارگری غیرقانونی اعلام شدند. نیروهای ارتش وارد نبرد با آذربایجان و کردستان شدند، بسیاری از روزنامه ها توقیف گردیدند و بنابراین نیروهای انقلاب ضربات زیادی را متحمل شدند. در تمام این مدت حزب توده هیچ برنامه ای برای سازماندهی انقلاب و تهاجم به ارتجاع فنودالی نداشت و فقط يك دفاع نامنظم و شکننده انجام می داد.

دولت قوام پس از این سرکوب ها اتحادیه سندیکاهای کارگری ایران (اسکی) را سازمان داد، تا بتواند کارگران را در يك تشکل زرد سندیکایی به انحراف بکشاند. جنبش کارگری که تا چند ماه قبل (اواخر ۱۳۲۴ و اوایل ۱۳۲۵ (۱۹۴۶)) دارای يك پتانسیل انقلابی قوی و سازماندهی و تشکیلات بود در پایان سال ۱۳۲۵ و اوایل ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) پتانسیل خود را تا حدود زیادی از دست داده، سازماندهی و تشکیلاتی از بین رفته و در مقابل خود تشکیلات سازش طبقاتی (اسکی) را می دید و همه اینها در اثر سیاست سانتریستی و سازشکارانه حزب توده بود.

بالافاصله پس از اینکه حکومت قوام خود را کمی در موضع قدرت دید و سازشکاری حزب توده برایش میدان عمل ایجاد کرد، دست به تعرض زد. وزرا و چند استاندار و فرماندار توده ای را برکنار کرد و پس از سرکوب خونین آذربایجان و کردستان، حمله به جنبش کارگری و حزب توده نیز افزایش یافت فعالین کارگری و اعضای حزب توده تحت پیگرد قرار گرفتند و بسیاری از دفاتر حزب توده تعطیل گردید. ابتکار عمل تا حدود زیادی بدست ارتجاع افتاده و جنبش کارگری و دیگر توده ها عقب نشینی کرده بودند.

همانطور که مبارزه طبقاتی در ایران مانند بسیاری از نقاط دیگر جهان تحت تأثیر اردوگاه شوروی در سالهای گذشته قرار گرفته و سازماندهی شده بود، حالا هم براساس سیاست های شوروی که از طریق حزب توده اعمال می شد، جنبش متحمل ضربات سنگینی گردیده بود. هر چند که حزب توده هنوز دارای سازماندهی و نیروهای زیادی بود و این مسئله تا حدود زیادی تحت تأثیر آلترناتیو قوی شوروی و سابقه درخشانش در حمایت از جنبش های کارگری و توده ای قرار داشت، اما به هر حال فرصتهای بزرگ تاریخی که می توانست انقلاب دموکراتیک را رقم بزند از دست رفته بود. در این انقلاب طبقه کارگر نقش قوی و تعیین کننده ای می توانست داشته باشد اما بدلیل فقدان حزب واقعی خود و نداشتن تنوری انقلابی نتیجه ای متفاوت ببار آورد.

- جبهه ملی و رهبری جنبش ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲

در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) دولت قوام حزب توده را غیر قانونی اعلام کرد. در جریان تشکیل مجلس شانزدهم، هم بدلیل سرخوردگی که بوجود آمده بود و هم بدلیل تقلب، حزب دموکراتیک قوام اکثریت کرسی ها را بدست آورد و تعدادی دیگر از کرسی ها نیز در اختیار منفردین و نیروهای بینابینی قرار گرفت. در همین دوران تضاد بین درباریان و شاه از يك طرف و دولت قوام افزایش یافت. شاه که این زمان بدلیل رشد عظیم مبارزات توده ها به حاشیه رفته بود، دوباره عرض اندام کرد و نقش فعالتری در عرصه سیاست یافت. هر چند که ماهیت طبقاتی دولت قوام و شاه و دربار تفاوتی با هم نداشت، اما شرایط جدید این امکان را به درباریان داده بود که برای بدست گرفتن قدرت به رقابت و مبارزه با قوام بپردازند.

از سوی دیگر نیروهای بورژوازی ملی که تا قبل از این زمان پراکنده و در ترس از انقلاب کارگری و توده ای بسر می بردند و تسلط ارتجاع فنودالی را ترجیح می

دادند، حالا موقعیت را برای پیشروی و سازماندهی خود مناسب می‌دیدند. در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ (۱۹۴۸ و ۱۹۴۹) چند تحصن و تظاهرات از طرف ملی‌گرایان سازماندهی و انجام شد.

در سال ۱۳۲۸ در محوطه کاخ تحسینی به رهبری دکتر مصدق ترتیب داده شد و هم‌زمان در چند خیابان تهران تظاهرات علیه سلطه امپریالیسم و در اعتراض به شاه برگزار گردید. در همین دوران قوام که بدلیل بیماری و برای معالجه به فرانسه رفته بود مورد اتهام از طرف درباریان قرار گرفت و به اتهام خیانت و سوء استفاده تحت پیگرد قرار گرفت و بدین وسیله راه بازگشت او سد شد. حزب دموکرات او نیز که در مجلس اکثریت داشت شدیداً دچار تفرقه گردیده بود. بخشی به سمت شاه و دربار که حالا قدرت گرفته بود و بخشی نیز به سمت بورژوازی ملی‌گرایش پیدا کردند.

در این دوران چند صف بندی جدید در حال شکل‌گیری بود. از یک طرف جبهه ملی تشکیل شد. جبهه ملی متشکل از تعدادی از اعضای حزب ایران، تعدادی از اعضای سابق حزب دموکرات قوام و تعدادی از نیروهای منفرد بود بوجود آمد. جبهه ملی تشکیلاتی قوی متعلق به بورژوازی ملی بود و با توجه به خلاء بوجود آمده در جنبش توده‌ها و از سوی دیگر زمینه‌های قوی که برای تغییر و تحولات اقتصادی و نابود کردن فنودالیسم وجود داشت توانست پایگاه زیادی بدست آورد. شاه و دربار نیز حالا قدرت را در دست داشتند و امپریالیسم آمریکا نیز به حمایت کامل از آنها می‌پرداخت. جنبش کارگری و دهقانی تضعیف شده نیز هنوز تحت تأثیرات زیاد حزب توده قرار داشت.

جبهه ملی با شعار برگزاری انتخابات آزاد به میدان آمد و توانست عده زیادی را به طرف خود بکشد. چهار حزب بزرگ به جبهه ملی پیوستند، حزب ایران، حزب ملت، حزب زحمتکشان و مجاهدین اسلام. این تشکلات با تمامی ویژگی‌هایشان

طبقه بورژوازی ملی ایران را در جبهه ملی سازمان دادند و بنابراین بورژوازی ملی بسرعت توانست رهبری را بدست بگیرد.

حزب ایران و حزب ملت گرایش‌های ناسیونالیستی بودند که فرهنگ غربی را الگو قرار می‌دادند اما مجاهدین اسلام به رهبری آیت‌الله کاشانی آن طیفی را نمایندگی می‌کرد که فرهنگ مذهبی و بازاری را به‌یاد می‌کشید. حزب زحمتکشان نیز که خلیل ملکی، منشعب از حزب توده در آن فعال بود پزوسیای دموکراتیک می‌گرفت. این گرایش‌های مختلف پایه‌های مشترکی داشتند و می‌توانستند بر سر مبارزه علیه فنودالیسم حاکم به توافق برسند نقطه توافق و اشتراک آنها در رهبری دکتر مصدق متجلی بود.

جبهه ملی در میان روشنفکران و بازاریان طرفداران زیادی پیدا کرد. جبهه ملی موفق شد اعتصاب بازاریان، نانوایان و چندین گردهمایی و میتینگ را سازمان دهد و از این طریق جو جامعه را تحت تأثیر قرار دهد.

جبهه ملی محور تبلیغاتش را بر انتخابات آزاد قرار داد و در انتخابات مجلس شانزدهم نیز فعالانه شرکت جست. اما بدلیل تقلب‌های زیاد نتوانست اکثریت را به دست آورد و به یک نیروی اقلیت داخل مجلس تبدیل گردید. جبهه ملی دربار و حکومت را به تقلب در انتخابات متهم کرد و همین مسئله فشار بیشتری به حکومت وارد کرد و عده زیادی از مردم به حمایت از جبهه ملی برخاستند.

حزب توده برخلاف مواضع اولیه‌اش در قبال جبهه ملی کم‌کم گرایش به حمایت مشروط پیدا کرد و بنابراین یک جبهه عظیم علیه حکومت، که فکر می‌کرد پس از سرکوب سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ کاملاً مسلط شده است ایجاد شد. نزدیکی حزب توده به جبهه ملی هم نیروی زیادی به جبهه ملی داد و هم روح جدیدی در حزب توده دمید. هر چند که بار دیگر حزب توده به میدان آمده بود، اما بی‌پرسی حزب توده در حمایت غیر اصولی از جبهه ملی عملاً رهبری را به آنها واگذار می‌

کرد. در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) جبهه ملی مسئله ملی شدن نفت را مطرح کرد. تا آن زمان همیشه صنایع و استخراج نفت در انحصار انگلستان بود و بنابراین شعار ملی شدن نفت، حمایت زیادی را از جبهه ملی بوجود آورد و شدیداً دربار را تحت فشار قرار داد. در سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ چندین کابینه تغییر داد. ساعد کنار گذاشته شد و منصور سرکار آمد پس از استعفای منصور، رزم آرا سر کار آمد و سعی داشت نشان دهد که با دربار و شاه اختلافاتی دارد. همه اینها نشان دهنده رشد بحران درون جامعه و برآمد جنبش بود. حالا جبهه ملی و در پشت سر آن حزب توده رهبری مبارزات را در دست داشتند و بار دیگر حکومت در موضع ضعف قرار گرفته بود. در این دوران که بورژوازی ملی منسجم و در مقابل فنودالیسم و امپریالیسم قرار گرفته بود، نیاز زیادی به نیرویی مثل حزب توده که هم نفوذ قابل توجهی در کارگران و کشاورزان و حتی ارتشیان داشت و هم عملاً بیشتر به اصلاحات گرایش داشت تا انقلاب، و حالا همه چیز برای کسب قدرت فراهم بود.

از سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) گروهی بنام فدائیان اسلام بوجود آمده بود. این گروه دارای تعصبات شدید مذهبی بود و با توسل به ترور سعی در نابودی تمامی مخالفین اسلام را داشت. فدائیان اسلام گرایش کاملاً سنتی علیه سرمایه داری بود که می خواست همه موانع در راه تحقق اسلام را از پیش رو بردارد. کسروی اولین ترور آنها بود. کسروی نویسنده و روشنفکری بود که کتاب های تاریخی درباره انقلاب مشروطه و آذربایجان و سنتها و خرافات جزء پیشروترین و حقیقی ترین مطالب بود که هنوز هم هر کس کتاب های او را نخوانده باشد واقعاً چیزی از انقلاب مشروطه و تاریخ ایران نمی داند. ترور کسروی ضربه بزرگی به جنبش در آن زمان بود. ترورهای بعدی آنها هژیر و سپس در سال ۱۳۲۹ ترور

- دولت مصدق و تحولات سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲

مصدق بسیار محافظه کارانه عمل می کرد. کابینه او هر چند عمدتاً از نیروهای جبهه ملی تشکیل شده بود، اما چند وزارت خانه را به دربار واگذار کرد. از جمله وزارت دفاع که اهمیت بسیاری داشت. در این دوران يك حکومت دوگانه وجود داشت. يك طرف دولت مصدق و حامیانشان و در سوي ديگر مجلس و دربار. مصدق براي تحت فشار قرار دادن مجلس و به تصویب رساندن طرح هایش به تظاهراتی خیابانی متوسط می شد. تظاهرات ها عمدتاً دانشجویی و دانش آموزی و یا توسط بازاریان برگزار می گردید. مصدق ابتدا به سراغ مسئله ملی شدن نفت رفت و پس از کشمکشهای زیاد و تحت فشار قرار دادن مجلس اصل ملی شدن نفت پذیرفته شد. انگلیسیها به تهدید پرداختند اما عملاً مجبور به خارج کردن

متخصصین خود از ایران شدند. تمامی کنسولگری های انگلستان در ایران تعطیل گردید. از این طریق مصدق محبوبیت بیشتری پیدا کرد و موقعیتش در جامعه تحکیم شد.

در جریان انتخابات مجلس هفدهم که اهمیت زیادی داشت رقابت بین بورژوازی ملی (جبهه ملی) از یکسو و از سوی دیگر مترجعین فنودال، شامل دربار، خوانین و امپریالیسم حامی آنها در گرفت. در مناطق عقب مانده با مخارج زیاد تبلیغات گسترده ای علیه جبهه ملی صورت گرفت، اما در شهرها که تعداد روشنفکران و باسوادان بیشتر و محبوبیت جبهه ملی که مورد حمایت حزب توده نیز بود، جبهه ملی هواداران بیشتری داشت. جبهه ملی که از ترس دربار و خوانین قدرتمند مسئله اصلاحات اراضی را در حاشیه مطرح کرده بود، نتوانست در میان روستائیان که اکثریت قابل توجه جمعیت ایران را تشکیل می دادند محبوبیتی کسب نماید.

مجلس در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) تشکیل شد و از مجموع حدوداً ۸۰ نماینده ۳۰ نماینده طرفدار در جبهه و بقیه به سلطنت طلبان وابسته بودند. بنابراین جبهه ملی همچنان در اقلیت باقی ماند. در همین سال وقتی مصدق وزیر جنگ را پیشنهاد کرد، شاه آنرا قبول نکرد و کشمکشها افزایش یافت. مصدق استعفا داد و جبهه ملی و حزب توده اعتصابات و تظاهرات گسترده ای را علیه سیاست شاه به راه انداختند. پس از چند روز تظاهرات و اعتصابات گسترده، دربار به وحشت افتاد و عقب نشینی کرد. در جریان درگیری مردم و سرکوب گران تعداد زیادی کشته شدند. محور تظاهرات و اعتصابات برخلاف سال های گذشته (۱۳۲۵) که کارگران بودند، اینبار بازاریان محور و سازمانده بودند.

اوج درگیری ها در روز ۳۰ تیر در تهران بود. حزب توده نیز در این جریان فعالانه شرکت داشت و اعتصابات کارگران و کارکنان راه آهن، اتوبوس رانی و

عده ای از دانشجویان را رهبری می کرد. نیروهای ارتش با مردم شدیداً درگیر شدند و پس از چند ساعت درگیری، هنگامی که نیروهای مردمی به برتری دست یافته بودند نیروهای ارتش دست به عقب نشینی زده و به پادگانها بازگشتند.

در این روز تمام طبقات در مقابل فنودالیسم سلطنت طلب قرار گرفته بودند و بنابراین آنها (سلطنت طلبان) کاملاً در موضع ضعف قرار داشتند.

پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) شاه کاملاً در موضع ضعف قرار گرفت و جبهه ملی تعداد زیادی از پستهای دولتی و ارتشی را در اختیار گرفت و برنامه اصلاحات ارضی را تدارک می دید. روزنامه های حزب توده آزادی انتشار پیدا کرد و بار دیگر این حزب در میان کارگران و اقشار تهی دست جامعه نفوذ زیادی پیدا کرده بود.

در این اوضاع احوال دربار با حمایت و برنامه ریزی امپریالیستها کودتایی را طراحی می کرد. بخشی از ارتشیان که توسط دولت مصدق تنزل مقام یافته بودند و منافعشان به خطر افتاده بود پایه اصلی این کودتا بودند. در میان طرفداران مصدق اختلافات بیشتر شده بود و هر جناح سهم بیشتری از قدرت می خواست و این خود زمینه برای پیروز شدن در کودتا بود. اما این اختلافات هنوز به هیچ وجه به روبرو روی و درگیری نکشیده بود و جبهه ملی و حزب توده دو قدرت بزرگ و ریشه دار بودند. خبر کودتا و احتمال آن هم به گوش رهبران جبهه ملی رسیده بود و هم رهبران حزب توده آنرا حس کرده بودند. حتی در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ توطئه ای کشف شد و یکی از نظامیان کودتایی دستگیر شد. حزب توده در ارتش نیروی قابل توجهی داشت و می توانست از طریق آنها توده ها و حداقل نیروهای زیاد طرفدار حزب را سازماندهی نظامی بکند. اما نه جبهه ملی که شدیداً محافظه کار بود و توده ها را فقط برای سکوی پرش خود مورد سوء استفاده قرار می داد می توانست به بسیج نظامی توده ها بپردازد و نه حزب توده که شدیداً دچار فرمیسم

و سانتريسم بود اينكار را كرد. حزب توده بار ديگر نيروهاي زيادي را جذب کرده بود و در تظاهرات گسترده اي که روز کارگر شکل گرفت و حزب توده و جبهه ملي که اکثریت مردم را پشت سر خود داشتند، قادر بودند با مسلح کردن مردم کودتا را براحتي خنثي و سرکوب نمايند، اما نگاه آنها به بالا بود و سياست هاي ليبراليشان، اين توانايي را از آنها سلب کرده بود. بنابراین کودتاي ۲۸ مرداد توسط ارتشيان و لمپنهاي سازماندهي شده به رهبري شعبان بي مخ طي چند روز به نتيجه رسيد و پس از آن موج دستگيري، سرکوب، ترور و اعدام آغاز شد. در واقع جبهه ملي ورهبری حزب توده به مردم خيانت کردند و نتوانستند رهبران لايقي براي آنها باشند.

بیش از ۴۰ نفر از اعضاي حزب توده اعدام شدند. نيروهاي نظامي اين حزب تار و مار شدند و در نهايت شاه و دربار، با براه انداختن جوي خون بار ديگر قدرت را قبضه کردند. در سراسر ايران دستگيري و ترور بر فضاي عمومي جامعه حاکم شده بود. بورژوازي ملي (جبهه ملي) هر چند در مقابل فنوداليسم حاکم و امپرياليستهاي حامي آن، نيرويي مترقي بود اما ناپيگيري و سياست ليبراليش در قبال مبارزه طبقاتي، ضربات مهلکي به جنبش وارد کرد، چنانچه طي دو سال حاکميت جبهه ملي اصلاحاتي ارضي انجام شده بود مي توانست حمايت رعيتهای که بخش قابل توجهي از جامعه ما (اکثریت آن) را تشکيل مي دادند راجلب نمايد، اما ترس و محافظه کاري که در قبال خوانين قدرتمند و دربار وجود داشت مانع اين مسئله گرديد. از سوي ديگر هرگز جبهه ملي بنا به ماهيت طبقاتي خود ارتش و پليس را منحل اعلام نکرد تا ارتش ديگري بوجود بياورد، و فقط با تغييرات جزئي و موردی در آن، بافت و نظام آنرا حفظ کرد و فقط آن را در جهت مقاصد خود بکار مي برد. براساس خصلت طبقاتي اين جريان جبهه ملي مي خواست هر آنچه که از فنوداليسم موجود بود را به نفع خودمورد استفاده قرار بدهد.

حزب توده نیز نيرويي ناپيگير و خرده بورژوا بود. در اين سالها که مجدداً نيروي زيادي از پايين دست جامعه را حذب کرده بود، هرگز يك ميلشيا و يا زمينه هاي مسلح کردن توده ها را فراهم نکرده و اساساً چنين سياستي رويکرد اين جريان نبود. حتي زماني که وقوع کودتا براي حزب توده تا حدودي آشکار شده بود حزب توده هيچ اقدامي در اين زمينه نکرد. اين حزب مي توانست با مسلح کردن کارگران و ديگر توده هاي حزبي و به ميدان آوردن نيروهاي نظاميش نه تنها کودتا و حتي زمينه هاي آنرا از بين ببرد، بلکه با اين حرکت ابتکار عمل و پيگير بودن خود را در مبارزه به توده ها ثابت مي کرد و قادر مي گرديد نقش اول مبارزات را بدست آورد و بورژوازي ملي را طرد نمايد. اما به هر حال واقعيتهای گونه اي ديگر رقم خورد و کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) ارتجاع همراه با کشتار و سرکوب شديد پيروز شد.

اينبار سياست ليبرالي حزب توده، چنان تأثير منفي بر توده ها گذاشت که کاملاً از آن روي گردان شدند. انتظار توده ها براي مسلح شدن و سازماندهي در مقابل ارتجاع و مبارزه پيگير برآورده نشده بود و از آن پس حزب توده را به درستي حزبي خائن به خود مي شناختند. پس از کودتاي ۲۸ مرداد حزب توده به قهقرا رفت و هرگز نتوانست موقعيت سابق خود را بدست آورد.

بها ندادن به کارگران و توده ها، شرکت در دولت بورژوازي مصدق، گرايش بيشتري به رفرميسم تا انقلاب، به سازماندهي نظامي توده ها نپرداختن، در بست مجري سياستهاي شوروي بودن و غيره باعث شد تا اين حزب فقط به مثابه يك حزب خرده بورژوازي و اپورتونيستي که هر چند مترقي بود اما صلاحيت رهبري مبارزات توده ها را نداشت، شناخته شود و عملاً پس از کودتا به يك حزب کوچک خارج کشوري تبديل گرديد.

پس از کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ احزاب سياسي منحل اعلام شدند، روزنامه هاي

مخالف توقیف گردیدند و هزاران نفر به زندان افتادند.

باند جنایت کاران شعبان بی مخ در ملع عام دست به جنایت علیه فعالین سیاسی می زدند و هر چه بیشتر جو رعب و وحشت حاکم گردید. دولت مصدق منحل گردید و او پس از محاکمه به روستای احمد آباد (زادگاهش) تبعید گردید. سلطنت طلبان مرتجع با حمایت آمریکا و انگلستان با براه انداختن حمام خون، حاکم مطلق بودند در این دوران حتی تشکلات صنفی و میانه رو کارگری نیز منحل اعلام شدند و اعتراضات کارگری بشدت سرکوب می شدند.

فصل سوم: اصلاحات ارضی

- از کودتا تا اصلاحات ارضی

پس از کودتا دو حزب دست نشانده میلیون به رهبری اقبال و دیگری حزب مردم به رهبری حکیم که هر دو حزب سلطنت طلب بودند، تشکیل شد و ظاهراً با هم رقابت می کردند. هر دو حزب خود را نوکر شاه معرفی می کردند و بعد واقعی رقابت آنها در عرصه چاپلوسی بیشتر به شاه و دربار بود.

از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ درآمدهای نفتی ایران چند برابر شد و همین مسئله بیش از پیش موقعیت ارتجاع حاکم را تثبیت کرد. بودجه ارتش و همچنین نیروهای آن چند برابر شد و سلطنت برای اینکه موقعیتش را هر چه محکمتر نماید و سرکوب را تداوم ببخشد، در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) را ایجاد کرد. نیروهای این سازمان بوسیله کارشناسان آمریکایی و اسرائیلی آموزش دیدند و امکانات وسیعی در اختیار ساواک قرار گرفت. ساواک بعدها به یکی از مخوفترین دستگاه های سرکوب در دنیا تبدیل شد.

بنابراین در این سالها، مبارزه طبقاتی دچار افت شدیدی گردید و رکود بر جنبش کارگری و توده ای حاکم شد. در طول تمام این سالها فقط چند اعتصاب پراکنده انجام شد و هیچ الترناتیو قوی در مقابل حکومت وجود نداشت و عدم لیاقت حزب توده و جبهه ملی در رهبری مبارزات توده ها و کارگران تأثیرات منفی و سرخوردگی بودجود آورده بود. چند مورد اعتصاب کارگری با سرکوب شدید پایان

یافت و رهبران آنها دستگیر شدند که یکی از مهمترین این اعتصابات، اعتصاب کارگران کوره پز خانه های تهران بود. این کارگران که اغلب با خانواده هایشان کار می کردند، دارای بدترین شرایط زندگی بودند و بشدت استثمار می شدند. از کودکان ۶ و ۷ ساله تا پیرمردان و پیرزنان هفتاد ساله در این کوره ها کار می کردند. از بهداشت و غذای سالم خبری نبود و هیچکدام از این کارگران بیمه نبودند. این اعتصاب که در سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) بوقوع پیوست، توسط رژیم وحشیانه سرکوب شد. کارگران به گلوله بسته شدند و دهها نفر از آنها جان خود را از دست دادند. رژیم با بایکت خبری قوی و جو رعب و وحشت نگذاشت که خبر سرکوب و کشتار منتشر گردد و حتی در ایران تا سالها عده زیادی از ماجرا خبر نداشتند.

امپریالیستها از يك سو با ارزیابی از رشد مبارزات ملي و ضد استعماري در تمام دنیا و پیروزی آنها در بسیاری از موارد، و از سوي دیگر با تدوین برنامه ای برای ایجاد ساختاری درکشورهای تحت سلطه که هم در تضاد با منافعشان نباشد و هم منافع بیشتری را فراهم کند، اصلاحاتی را برنامه ریزی کردند. این اصلاحات تغییرات ساختاری اقتصادی و اجتماعی را هدف قرار می داد که می توانست مناسبات و روابط تولید را دگرگون نماید. دگرگونی شیوه تولید ضرورت به سرانجام رسیدن چنین اصلاحاتی بود و امپریالیسم جهانی الگویی را طراحی کرده بود که ضمن دگرگون شدن ساختار جوامع تحت سلطه، این کشورها نه بعنوان يك رقیب بلکه در جهت وابستگی و برآورده کردن منافع هر چه بیشتر عمل می کردند. این کشورها می توانستند نه فقط مواد خام صنایع کشورهای امپریالیستی را تهیه نمایند، بلکه قادر بودند بازار وسیعتر و از آن مهمتر فوق سودی را برای امپریالیستها بوجود بیاورند که با توجه به نیروی کار بسیار ارزان کشورهای تحت سلطه می شد هزینه های تولید را به مقدار قابل توجهی کاهش داد و بنابراین نرخ

سود چند برابری را کسب کرد. بنابراین، براساس فوق سودی که از طریق میلیون ها کارگر در کشورهای تحت سلطه می توانست بدست بیاورد، سرمایه داری- وابسته طراحی و به مرحله اجرا گذاشته شد. ابتدا به ساکن لازم بود نیروی کار در کشورهای مستعمره آزاد گردد.

بنابراین اصلاحات ارضی ضرورت عاجلی داشت و در حاشیه آن موارد دیگری از جمله تربیت نیروی کار متخصص، امکانات ارتباطات و حمل و نقل و غیره مطرح بودند. هر چند که در ایران سرمایه داری از سالها قبل بوجود آمده بود اما به هر حال این سرمایه داری به هیچ وجه تسلط نداشت و شیوه تولید غالب و روابط و مناسبات، فئودالی بود. در ایران زمینه ها و زیرساختها برای اصلاحات فراهم بود و امپریالیسم جهانی می دانست که آرامش سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۸ تنها آتش زیر خاکستر است که با يك نسیم دوباره شعله ور خواهد شد، بنابراین اصلاحات وسیع و همه جانبه تدارک یافته بود.

سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۸ سالهای تثبیت حاکمیت و پیشروی هر چه بیشتر ارتجاع بود و تدارکات لازم برای اصلاحات در این دوران انجام شد، روشنفکرانی که از حزب توده و جبهه ملی سرخورده و ناامید بودند، بدنبال روشهای دیگری برای مبارزه بودند و کم کم انتقادات و نقدهایی نسبت به دو جریان سیاسی فوق در محافل روشنفکری رواج می یافت.

سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ بار دیگر جامعه شاهد تکانها و تغییراتی بود. تظاهرات ضدآمریکایی و ضدشاه دانشجویان در تهران به خون کشیده شد و ۳ دانشجو در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ جانباختند. از آن سال به بعد ۱۶ آذر دانشجو نام گذاری شد و هر سال با وجود جو خفقان دانشجویان تظاهرات و مراسم هایی بر پا می کردند. اساساً از سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) به بعد جنبش دانشجویی ایران رشد کرد و به یکی از فعالترین جنبش های دانشجویی دنیا تبدیل گردید.

با رشد سرمایه داری در ایران تعداد دانشگاه ها و دانشجویان نیز افزایش چشمگیری یافت و از سوی دیگر با توجه به رکود عظیم در جامعه و انفعال و ناتوانی جریانات سیاسی پس از کودتا ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) جنبش دانشجویی عرصه ای برای اعتراضات و بروز اندیشه های نهفته در جامعه بود. بنابراین دانشجویان که طیف گسترده ای از نیروهای مختلف جامعه و بخصوص خرده بورژواها و روشنفکران بودند. روز به روز بار سیاسی بیشتری پیدا می کردند. دانشگاه ها به مرکز مبارزات سیاسی تبدیل شده بود و سیاسی ترین افراد که بعدها احزاب و سازمان های سیاسی را بوجود آوردند از میان دانشجویان برخاستند. بین سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ چند اعتصاب کارگری نیز بوقوع پیوست و هر چند که این اعتصابات بدون سازماندهی و پراکنده بودند، اما به هر حال زنگ خطری برای رژیم شاه به حساب می آمد.

- دهه چهل و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی

سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) همراه با اصلاحات وسیع ارضی آغاز گردید. دولت مبادرت به خرید زمین، زمینداران بزرگ کرد و آنها را براساس شرایطی به روستائیان واگذار می کرد. با تصویب قوانینی در واقع زمینداران بزرگ ملزم به فروش زمینهای خود بودند. هر چند که زمینهای چند زمیندار بزرگ و از جمله خود درباریان حفظ گردید و مالکیت آنها دست نخورده ماند، اما به هر حال اصلاحات ارضی دگرگونی عظیمی پدید آورد. از این پس توده های عظیم دهقانان همانند بسیاری دیگر از تولیدکنندگان، محصولاتشان را نه برای مصرف خود و سهم اربابان بلکه برای فروش روانه شهر می کردند. بنابراین تقسیم ارضی و رشد مناسبات کالائی باعث شد تا روابط و مناسبات طبقاتی نیز دستخوش تحول گردد. بسیاری از زمینداران سابق به سرمایه داران

نوین (صاحبان کارخانه ها، تجار و مالکین هتلها، سینماها، ورزشگاه ها، صاحبان پمپ بنزین و غیره) تبدیل شدند.

برنامه اصلاحات فشرده و سریع بود. تعداد قابل توجهی کارخانه در شهرهای بزرگ ساخته و افتتاح گردید. نیروهای کار آزاد شده رعیتها حالا به دهقانان کوچک زمیندار تبدیل شده بودند و یا روانه شهرها جهت کار در کارخانه ها و دیگر محیط های کار می شدند.

اما قبل از آنکه دقیقتر به اصلاحات سال ۱۳۴۲ و سال های بعد از آن و تأثیرات دگرگون کننده آن بپردازیم، ضروری است به قیام سال ۱۳۴۲ نگاهی داشته باشیم. در خرداد ماه سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) تعداد زیادی از بازاریان، مغازه داران، دانشجویان، کارگران، روحانیون و غیره به خیابان ها ریختند. سازماندهی این اعتراضات بوسیله روحانیون و در پی فراخوان جبهه ملی شکل گرفته بود. پس از کودتای سال ۱۳۳۲ و عدم کفایت جبهه ملی و حزب توده، روحانیون موقعیت برتر یافته و گرایش به روحانیون در مردم افزایش یافته بود. در رأس روحانیون مخالف شاه چهره جدید به نام آیت الله خمینی وجود داشت. قیام علیه حکومت شاه که مواجه با سرکوب وسیع حکومت و کشتار چند هزار نفر در عرض سه روز گردید، انگیزه ها و سمت و سو های متفاوتی داشت. روحانیون در آن مقطع با اصلاحات ارضی و دیگر عوارض اصلاحات مخالف بودند و رشد سرمایه داری را مغایر با منافع جامعه می دیدند.

آنها از زاویه مذهبی و سنتی اصلاحات سرمایه داری شاه را فقط در جهت تحکیم رژیم حاکم می دیدند. جبهه ملی که تا حدود زیادی منزوی شده بود. شرایط را برای عرض اندام مجدد و گام برداشتن برای کسب قدرت از زاویه یک جناح لیبرالی سرمایه داری، مساعد می دید. توده های روشنفکر و دانشجویان نیز در اعتراض به دیکتاتوری و خفقان شدید به میدان آمده بودند و خواهان آزادی و

دموکراسی بودند.

توده های پایین دست جامعه مثل کارگران و دیگر زحمتکشان نیز مثل همیشه بدلیل فشارهای اقتصادی عصیان کرده بودند. بنابراین قیام سال ۴۲ توسط گرایشات مختلف جامعه و با انگیزه های کاملاً متفاوت که به شکل غیرعادی در هم آمیخته بود شکل گرفت. هزاران نفر در جریان این قیام و درگیری ها کشته شدند. تعدادی از کارگران و دیگر زحمتکشان، تعدادی طلبه در قم، عده ای از دانشجویان و جمعی از بازاریان و مغازه داران.

پس از قیام سال ۱۳۴۲ آیت الله خمینی تبعید گردید اما نام او در جامعه مطرح شد و از آن پس بعنوان رهبر اسلام سیاسی در ایران شناخته می شد. در جریان قیام سال ۴۲ هر چند که گرایشات مختلف اجتماعی با انگیزه های متفاوتی در آن شرکت کرده بودند، اما عمدتاً رهبری این شورش در دست روحانیون بود. نفوذ روحانیون همانند گذشته در میان مردم زیاد بود و افول حزب توده و جبهه ملی این مسئله را تشدید می کرد.

قیام سال ۴۲ نه تنها از اصلاحات جلوگیری نکرد، بلکه ضرورت هر چه سریعتر به سرانجام رسانیدن آنرا برای امپریالیستها و رژیم حاکم ثابت کرد. زیرا اصلاحات صرفاً رفم ساده و سطحی نبود و اساساً مناسبات و روابط جامعه را دستخوش تغییر و تحول می کرد و بسیاری از تضادهای حاد جامعه را می توانست از بین ببرد. به موازات تقسیم اراضی شهرنشینی نیز رشد بی سابقه ای یافت. تعداد قابل توجهی کارخانه و کارگاه ساخته شد و عده زیادی از روستائیان برای کار کردن در کارخانه ها روانه شهرها شدند. همین مسئله بازار بزرگتری برای فروش محصولات کشاورزی ایجاد کرد و روستائیان تبدیل به تولید کنندگانی، که مواد غذایی شهرها را فراهم می کردند، شدند. بدین ترتیب روابط سنتی (فئودالی) دستخوش دگرگونی شد و تولید کالایی جای آنرا گرفت.

صنعتی شدن جامعه تأثیرات خود را بر شکل و شیوه تولید در روستاها نیز به جای گذاشت و استفاده از ماشین آلات صنعتی کشاورزی نیز بیش از پیش ضروری گشت. این مسئله بخصوص در مورد کشتزارهای بزرگ پررنگتر بود.

- گسترش سرمایه داری در روستا

الف- مهاجرت به شهرها:

با رشد و گسترش سرمایه داری و افزایش صدور سرمایه به کشور، مناسبات ساختاری به سرعت دستخوش تغییر و تحول قرار گرفتند. مناسبات کالایی وارد روستاها گردید و تجزیه طبقاتی کل جامعه را در بر گرفت. نیاز به نیروی کار بیشتر روستاها را از سکنه خالی کرد و روند مهاجرت از روستا به شهر که از جمله ویژگیهای کشورهای سرمایه داری وابسته است آغاز شد. (برای توضیح در مورد سرمایه داری وابسته به پیوست همین جلد رجوع کنید.) این مسئله نقش تعیین کننده ای در این جوامع و در جهت رشد شیوه و مناسبات سرمایه داری بازی می کند.

خالی شدن روستاها از سکنه و سیل مهاجرت آنها به شهرها بیانگر چند واقعیت هستند. اول رشد صنایع و کارگاهها است. دوم بیانگر این واقعیت است که اقتصاد دیگر مبتنی بر تولید کشاورزی نیست و کشاورزی در درجه دوم اهمیت است که آنها به مرور صنعتی می گردد. عده ای کمتر، قادرند در شرایط جدید، تولید کشاورزی را اداره بکنند. روستائیان بیش از پیش دستخوش تجزیه طبقاتی می گردند و روابط طبقاتی ما قبل سرمایه داری در میان آنان رنگ می بازد.

روستاهایی که در جامعه ماقبل سرمایه داری عموماً خودکفا و دارای اقتصادهایی بسته و محدود بوده اند در دوران سرمایه داری وارد بازار کالایی می گردند. استفاده و نیازهای آنان اقتصاد بسته را تغییر می دهد و خود به بازارهایی تبدیل

سال	جمعیت روستایی	جمعیت شهری
۱۳۳۵	۶۹%	۳۱%
۱۳۴۵	۶۲%	۳۸%
۱۳۵۵	۵۳%	۴۷%
۱۳۶۵	۴۵%	۵۵%
۱۳۷۰	۴۲%	۵۸%

با توجه به آمارهای بالا به وسعت مهاجرت سریع روستاییان به شهرها در اثر رشد مناسبات سرمایه داری در ایران پی می بریم. بنابراین ما سالیانه بطور میانگین از سال ۱۳۳۵ لغایت ۱۳۷۰ یعنی در عرض ۳۵ سال سالیانه ۰,۷۷٪ بر جمعیت شهرنشینان افزوده شده و ۰,۷۷٪ از جمعیت روستاییان کاهش پیدا کرده است. این مسئله نرخ رشد بالای مهاجرت به شهرها و کاهش روابط و مناسبات سنتی و روستایی را بیان می کند. واقعیتهای فوق با کمی تغییر در مورد اکثر کشورهای سرمایه داری وابسته صادق است.

ب- صنایع روستایی:

مهاجرت روستاییان با چنین وسعت بزرگی تنها عامل تغییر مناسبات سنتی و ماقبل سرمایه داری در روستا نیست، رشد صنایع روستایی یکی دیگر از عواملی است که مناسبات روستاها را تغییر داده و رشد نیروی کارگری روستاها را به دنبال داشته است. روابط کارفرما و کارگران به روستاها نیز رسیده است و در کنار دیگر عوامل تجزیه طبقاتی قرار گرفته هر چند که آمارهای کاملی در این ارتباط نداریم ولی چند مورد زیر که بخشی از واقعیت اشاره شده اند، بیانگر عمق مسئله

می شوند. حتی کالاهای الکترونیکی مثل تلویزیون، رادیو، ضبط و یا اتومبیلها مختص شهرها نیست، بلکه روستاییان نیز بدون آنها اموراتشان نمی گذرد. بدین ترتیب فاصله شهر و روستا از دوران سنتی خارج می گردد و روابط نزدیک تر و بیشتری برقرار می شوند. روز بروز بر وابستگی روستاها به شهر بیشتر افزوده می شود و نقش زندگی شهری به نسبت زندگی روستایی افزایش می یابد.

حتی در پاره ای از روستاها کارگاههای نیمه صنعتی بوجود می آید. مرغداریها، گاوداری ها کارگاههای چوب بری، قالی بافی و غیره از جمله این مواردند. بدین ترتیب فرهنگ و افکار ماقبل سرمایه داری نیز جای خود را به فرهنگ بورژوازی می دهد و روستاها را نیز در برمی گیرد.

چنانچه با زبان آمار سخن بگوییم واقعیات ملموس تر خواهند شد. برای اینکه به سرعت سیل عظیم مهاجرت از روستاها به شهرها پی ببریم آمار مهاجرت از سال ۱۳۳۵ لغایت ۱۳۷۰ در ایران بدین گونه است:

در پاییز سال ۱۳۳۵ جمعیت ایران ۱۸۹۵۴۷۰۴ نفر بوده است که ۱۳۰۰۱۱۴۱ نفر آنرا روستاییان و مابقی را شهرنشینان تشکیل می داده اند.

در پاییز سال ۱۳۴۵ جمعیت ایران ۲۵/۷ میلیون نفر بوده است که ۱۵۹۹۴۴۷۴ نفر آنرا روستاییان و مابقی را شهرنشینان تشکیل می داده اند.

در پاییز سال ۱۳۵۵ جمعیت ایران ۳۷ میلیون نفر بوده است که ۱۷۸۵۴۰۶۴ نفر آنرا روستاییان و مابقی را شهرنشینان تشکیل می داده اند.

در پاییز سال ۱۳۶۵ جمعیت ایران ۴۹۱۹۳۹۱۲ نفر بوده است که ۲۲۳۴۹۳۵۱ نفر آنرا روستاییان و مابقی را شهرنشینان تشکیل می داده اند.

و بالاخره در پاییز سال ۱۳۷۰ جمعیت ایران ۵۵۴۷۳۱۹۲ نفر بوده است که ۲۳۶۳۴۵۹۱ نفر آنرا روستاییان و مابقی را شهرنشینان تشکیل می داده اند.

با توجه به آمار بالا درصد جمعیت شهری و روستایی به ترتیب زیر بوده است :

است. رشد صنایع پرورش مرغ که به جای شیوه های سنتی آن قرار گرفته مدت فقط چهار سال به شرح زیر بوده است:

پرورش مرغ گوشتی صنعتی		
سال	برحسب تن	ارزش به میلیون ریال
۱۳۶۹	۳۶۰۱۰۱	۱۸۷۳۱۰
۱۳۷۲	۴۲۰۴۳۲	۶۹۴۲۷۹
۱۳۷۳	۶۱۳۰۲۱	۱۲۷۷۶۷۷

(صفحه ۵۰ ایران در آینه آمار شماره ۱۵)

مؤسسات جوجه کشی صنعتی برحسب نوع فعالیت	
سال	تعداد مؤسسه
۱۳۷۰	۶۷
۱۳۷۱	۷۴
۱۳۷۲	۸۸

(همانجا صفحه ۴۸)

مرغداریهایی پرورش دهنده مرغ مادر و مرغ تخمگذار صنعتی

سال	تعداد مرغداری	نوع مرغ
۱۳۷۰	۷۰	مرغ مادر
۱۳۷۰	۸۸۱	مرغ تخمگذار
۱۳۷۱	۸۰	مرغ مادر
۱۳۷۳	۱۳۴	مرغ مادر
۱۳۷۳	۷۸۹	مرغ تخمگذار
۱۳۷۴	۱۵۱۷۳	مرغ گوشتی

مقدار و ارزش تولید شیر و کود گاوداری های صنعتی

سال	شیر		کود	
	هزار	میلیون ریال	هزار	میلیون
	تن	مترمکعب	مترمکعب	ریال
۱۳۶۸	۵۳۰	۶۷۸۶۵	۱۴۶۷	۳۸۷۸
۱۳۶۷	۳۶۶۷	۱۳۷۵	۱۳۷۵	۳۶۶۷
۱۳۷۲	۷۹۹	۲۵۰۷۲۷	۲۵۲۳	۹۷۸۹

(همانجا صفحه ۴۷)

تعداد گاو و گوساله، گاوداریهای صنعتی

سال	تعداد گاوها
۱۳۶۹	۳۸۱۴۷۹
۱۳۷۰	۵۲۴۱۶۲

(همانجا صفحه ۴۷)

بنابراین مشاهده می کنیم که در فاصله زمانی حدود ۴ سال چه مقدار صنایع کشاورزی رشد کرده اند و البته آغاز پیدایش و رشد چنین صنایعی عمدتاً بعد از اصلاحات ارضی سال ۴۲ بوده است. ما صنایع کشاورزی دیگر نیز داریم که آمار آنها را در اختیار نداشته ایم. مثل کارگاههای قالی بافی کارگاههای تولید و پرورش ماهی، میگو و یا کشاورزیهای صنعتی مثل کشت نیشکر، چغندر قند، پنبه و غیره که عمدتاً زمینهای آن و کشت و سرمایه گذاری در آنها یا توسط دولت انجام می شود و یا در اختیار بخش خصوصی است. عده ای زیاد بر روی این زمینها و یا در کارخانه های وابسته به آنها فعالیت دارند که عمدتاً شامل کارگرانند. به عبارتی دیگر نخ ریسی، تولید قند و شکر از شکل سنتی خارج و به تولید صنعتی و انبوه آن تبدیل شده و این مسئله در سالهای پس از اصلاحات ارضی سیر صعودی داشته

و شکل غالب تولید را به خود گرفته. مواد غذایی که سابقاً به شکل سنتی در روستاها تولید می شد و روانه شهر می گردید در حال حاضر تنها شکل تولید سنتی آن جهت استفاده بخشی از روستاییان است و شهرنشینان بوسیله تولیدات صنعتی از آنها استفاده می کنند. مثل تولید پنیر، شیر، خامه، سرشیر، کره و روغن که از جمله مواد غذایی یاد شده اند.

بنابراین سرمایه داری بیش از پیش در روستاها ریشه دواند و روابط و مناسبات ماقبل سرمایه داری رنگ باخت.

ج- مناسبات سرمایه داری در بخش کشاورزی:

گسترش بازار و تقسیم کار اجتماعی تأثیرات ضروری بر مسئله ارضی نیز دارد. برای تحقق شرایط تقسیم کار اجتماعی و بازار در جامعه سرمایه داری قبل از هر چیز روستاها باید متحول شده باشد و مناسبات کالائی در آنها حاکم گردیده باشد. روستاها دیگر نمی توانند بمثابه کانونهای بسته و خودکفا به موجودیت خود ادامه دهند، بلکه به عنوان اجتماعی برای تولید و عرضه آن به بازار شهرها مطرح هستند. افزایش تولیدات آنها همراه با کاهش جمعیتشان، شرایط جدیدی در روستاها پدید می آورد که بی شباهت به یک کارخانه یا شهرها نیستند. نیروی کار در روستاها نیز به کالا تبدیل می گردد و عرضه کالاها به شهر از الزامات تداوم تولید کشاورزی به حساب می آیند.

آقای سوداگر در کتاب «رشد روابط سرمایه داری در ایران» (که به راستی از جمله کتابهایی است که واقعیات سرمایه داری ایران را با استناد به آمار و ارقام وسیع و دقیق موشکافی کرده و برای هر شخصی که مسائل ساختاری جامعه ما مسئله اش است خواندن آن ضروری است) چنین می گوید:

"همین مناسبات تا هنگامی که سرمایه هنوز کشاورزی را به زیر سلطه خود نکشیده و بخش بزرگی از محصولات کشاورزی نه بوسیله و از راه بازار که بطور مستقیم بمثابه وسایل زیست تولید کنندگان به مصرف می رسند سرمایه داری به نام بالمنزاع حاکم تبدیل نخواهد شد. در چنین شرایطی توده های روستایی به کارگر مزدی تحول نیافته ابزار، وسایل، و شرایط کار روستاییان هنوز صورت کالا و سرمایه به خود نگرفته است. این تغییر و تحول آخرین و در عین حال دشوارترین آزمون برای رهایی از روابط کهنه و سلطه روابط سرمایه داری بر کل جامعه است.

"با گسترش پیشرفت هرچه بیشتر تقسیم کار اجتماعی و تعمیم و تبدیل بیشتر ارزش مبادله بمثابه واسطه ارزش مصرف، تولید کالائی بیش از پیش در کشاورزی رخنه کرده و آنرا به شاخه ای از صنعت که به گونه سرمایه داری اداره می شود تبدیل می کند. از این پس محصولات کشاورزی مانند غلات، سبزیها، گیاهان صنعتی، علوفه، انواع بذر و نیز فرآورده های دامی عمدتاً نه بمثابه وسایل زیست که بمثابه کالا تولید شده و به معرض فروش گذاشته می شوند. در این فراگرد میلیونها روستائی که اکثریت بزرگ مردم کشور را تشکیل می دهند و پناهگاه و تکیه گاه نظم کهنه به حساب می آیند کارشان را از دست داده و تضادهای طبقاتی جایگزین تضادهای قدیمی می شوند و نیاز به تغییرات اجتماعی و اقتصادی، جامعه ایستا و بی حرکت روستائی را به جامعه ای متحرک تبدیل می کند. استفاده آگاهانه و تکنولوژیک علم جایگزین شیوه های غیر عقلانی و سنتی و عقب مانده پیشین شده و شیوه تولید سرمایه داری پیوندهای خویشاوندی کهنه و ریشه دار عصر ماتوفاکتوری را از هم فرو می پاشد. بدین سان شرایط مادی یک ترکیب تازه و عالی تر از اتحاد کشاورزی و صنعت بر پایه شکل های نوین به وجود می آید." (رشد روابط سرمایه داری در ایران، ص ۲۷۵)

۳۳ درصد پیش از اصلاحات ارضی به ۹۳ درصد و نسبت ارضی آنها از ۲۶ درصد به ۹۰ درصد ارضی کشاورزی کشور افزایش پیدا کرد و زمینه برای گسترش بهره برداری های تجاری و تجزیه اقتنار روستائی آماده تر شد. بطوری که شمار بهره برداری های بزرگ بیش از ۵۰ هکتار از ۱۲ هزار به ۲۶ هزار واحد و ارضی زیر کشت آنها از کمتر از ۱/۵ میلیون هکتار به حدود ۳/۵ میلیون هکتار و بهره برداری های متوسط (۵۰ و ۱۰ هکتار) از حدود ۳۰۰ هزار به حدود ۴۰۰ هزار واحد و ارضی آنها از ۵/۴ میلیون هکتار به ۷/۵ میلیون هکتار افزایش یافت."

(همانجا ص ۲۸۵ و ۲۸۶)

امروزه کمتر کسی است که تحولات ارضی و اجتماعی سالهای ۱۳۴۲ به بعد را انکار کند و آنرا سرآغازی برای رشد و حاکمیت تولید سرمایه داری در ایران نداند. اما آنچه که مهم است نه پذیرش این مسئله در حرف بلکه پذیرش و فهمیدن واقعیات جدیدی که پدیدی آمدند و تمامی کانونهای اقتصادی و اجتماعی ما را دگرگون کردند است. جزء به جزء تغییرات باید شناخته شود و آنگاه گستردگی سرمایه داری در مقابل مسئله بخشهای بیمارگونه آن و در حاشیه قرار دادن آن در مقابل مجموعه مقولات اجتماعی عیان می گردد.

وقتی که میلیونها روستائی رانده می شوند و یا در روابط و شرایط نوینی قرار می گیرند که به سرعت تجزیه و استحاله در میان آنها رشد می کند دیگر نمی توان به این واقعیات پشت پا زد.

تحولات در روستاها فقط شامل مسئله تقسیم ارضی نبود. صنعتی شدن جامعه تأثیرات خود را بر روستاها نیز باقی می گذاشت و استفاده از ماشین آلات صنعتی کشاورزی نیز بیش از پیش ضروری می گشت بخصوص کشتزارهای بزرگ و

برای آنکه قادر باشیم بیشتر و بهتر به کُنه رشد روابط سرمایه داری و مسئله مبادله و بازار در جامعه سرمایه داری ایران و حتی در مقیاس وسیع کشورهای سرمایه داری وابسته پی ببریم باید ارتباطات بیشتری را در عرصه اقتصادی ببینیم و آنها را تجزیه و تحلیل بکنیم. در عرصه مسائل ارضی و کشاورزی هر چند که در ابتدای مطلب به آن پرداختیم اما ضروری است با استناد به مسائلی دقیق تر یکبار دیگر به موشکافی آن بپردازیم تا واقعیتهای گفتار ما در پرتو آمار و ارقام مشخص تفهیم گردند.

اصلاحات ارضی سالهای ۱۳۴۰ اولین حرکت وسع و همه جانبه در ایران برای دگرگونی وسیع در سطح روستاها بود. این بار مسئله نه بر سر حل مناقشه ای در این منطقه و آن منطقه بلکه بحث بر سر نابودی تکیه گاههای نظام اربابی، ادغام بازارهای کوچک محلی در بازارهایی بزرگ و هموار کردن روند گردش سرمایه بود. کافی است در یک نگاه سطحی آمارها را بررسی کنیم:

"با اجرای مرحله اول قانون اصلاحات ارضی تا پایان سال ۱۳۵۶ تعداد ۴۴۷۵ ده و ۸۸۳ مزرع شش دانگ، ۱۳۸۴۷ ده و ۳۶۴۲ مزرعه کمتر از شش دانگ میان ۱/۶۱۷ میلیون خانوار زارع تقسیم شد. با اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی ۱/۲۱۸ میلیون زارع بر اساس شق فروش و ۱۱۵ هزار زارع دیگر بر اساس شق تقسیم صاحب زمین شدند و ۸۵۰ هزار مالک شخصا به زراعت پرداختند. و ۱۹۹۹ ده و ۱۳۸ مزرع شش دانگ، ۴۱۰ ده و ۱۶۳ مزرعه کمتر از شش دانگ از املاک خالصه میان ۱۳۲۹۸۵ خانوار روستائی تقسیم شد. در نتیجه شمار خانوارهای صاحب زمین پس از اصلاحات ارضی به بیش از نیمی از خانوارهای روستائی افزایش یافت. در نتیجه نسبت بهره برداری های ممکن از

وسیع بیشتر به سمت کشاورزی صنعتی گام بر می داشتند و تعداد ماشین آلات کشاورزی در آنها کاربرد بیشتری داشت. آقای سوداگر در این رابطه چنین می گوید:

"از همان هنگام که صدای حرکت ماشین در فضای روستا طنین انداز شد و قرنهای سکوت و سکون حاکم را در هم شکست نشانه های عصر تازه که خبر از پایان سلطه بی چون و چرای نیروهای طبیعی و نظام اربابی بر زندگی روستائیان می داد نیز آغاز گردید.

"الغای نظام مزارعه، نسق زراعی و وابستگی های رعیتی از یک سو، گردش آزادتر سرمایه در بخش کشاورزی تجاری از سوی دیگر کاربرد ماشینهای گوناگون، بهره گیری از فن و دانش استفاده از کارمزدی را می طلبد."

(همانجا ص ۳۳۴)

در همین رابطه به جدول زیر توجه کنید:

زمینهای زیرکشت توسط تراکتورها به نسبت مقادیر آنها، سال ۱۳۵۳

طبقات بهره برداری	درصد
بهره برداری کمتر از یک هکتار	۱۴/۶
بهره برداری یک تا دو هکتار	۲۱/۶
بهره برداری ۲ تا ۵ هکتار	۴۳/۸
بهره برداری ۵ تا ۱۰ هکتار	۵۴/۸
بهره برداری ۱۰ تا ۵۰ هکتار	۶۷/۶
بهره برداری ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار	۸۸
بهره برداری ۱۰۰ هکتار و بیشتر	۱۰۰
جمع	۶۴/۵

(همانجا ص ۳۳۷. مأخذ مرکز آمار ایران، آمارگیری کشاورزی مرحله دوم ۱۳۵۳)

ما مقادیر کل فروش ماشین آلات کشاورزی را از ابتدای سال ۱۳۴۰ تا کنون در اختیار نداریم اما فقط از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۵ یعنی طی فقط ۱۵ سال ۲۰۰۱۹ دستگاه تراکتور فروخته شده است. امروزه ماشین آلات کشاورزی جزئی ضروری از تولید کشاورزی گردیده و حتی بسیاری از کشاورزانی که مالک ماشین آلات نیستند عمدتاً در مواقع لزوم به اجاره آنها مبادرت می ورزند. استفاده از ماشین آلات کشاورزی در ایران بیشتر و سریع تر از بسیاری از کشورهای سرمایه داری وابسته انجام شد، بطوری که در بعضی موارد با کشورهای پیشرفته صنعتی نیز قابل مقایسه بود. در این مورد به نوشته های آقای سوداگر توجه کنید:

"در برخی از واحدهای کشت و صنعت ماشینی شدن به سطحی رسیده بود که با نواحی مشابه ایالات متحده چندان تفاوتی نداشت. مثلاً در ۱۳۵۳ در واحد کشتی و صنعت نیروی تراکتور در هر هکتار حدود یک قوه اسب بود که با رقم متوسط ۳/۲ در ایالت آریزونا قابل مقایسه بود. در همین حال متوسط این رقم برای ایران ۰/۲۳ قوه اسب در هکتار بود." (همانجا ص ۳۳۶)

مورد قابل توجه آن است که آمارهای فوق متعلق به ۲۴ سال قبل می باشد که از آن زمان تاکنون واردات ماشین آلات کشاورزی بسیار افزایش یافته و تولید ماشین آلات کشاورزی مثل تراکتور در کاخانه عظیم تراکتورسازی تبریز و دیگر ماشین آلات کشاورزی در کارخانه اشتات کرج، صنعتی تر شدن کشاورزی و عادی شدن و به عبارتی دیگر ضروری شدن تولیدات کشاورزی از طریق ماشین آلات کشاورزی را ثابت می کند. دیگر استفاده از ماشین آلات کشاورزی حتی در دورافتاده ترین و عقب مانده ترین نقاط ایران مسئله ای طبیعی و بسیار عادی است.

تا سالهای دهه ۱۳۳۰ کاربرد ماشین آلات کشاورزی در ایران تنها به مواردی آزمایشی و یا بسیار محدود می رسد که حتی در آمارها نمی گنجد و تولیدات کشاورزی کاملاً مبتنی بر روشهای سنتی و کم بازده بودند. بدین ترتیب افزایش سرمایه ثابت جهت ترکیب ارگانیک سرمایه در روستاهای ایران به شدت دنبال شده و کالاهای کشاورزی بخش قابل توجهی از کسب سود سرمایه داری را به خود اختصاص داده است. ترکیب ارگانیک سرمایه در ایران به موازات هم، در صنعت و در روستاها پیش رفته و هر کدام تنها به مقتضیات خود دارای ویژگیهای خاص خویش اند. در دوران سرمایه داری، روستا دگرگونیهای شگرفی را پشت سر گذاشته و به هیچ وجه قادر نبوده و نیستند تا در پوسته های سنتی ماقبل سرمایه داری گام بردارند.

استفاده از ماشین آلات صنعتی در کشاورزی در حاشیه خود باعث گردیده عده ای از روستاییان به تعمیرات و راندگی آنها بپردازند و بنابراین مشاغل جدیدی در روستاها پدید آمد که به نوبه خود بر محیط روستاها تأثیراتی بر جای گذاشت.

د: دامپروری

همانگونه که در قبل نیز اشاره داشتیم، رشد دامپروری صنعتی در روستاها از جمله عوامل دیگری است که باعث گردید در روستاها مؤسسات صنعتی پدید بیایند که هر کدام به نوبه خود کارگران مزدبگیر و کارفرمایان خاص خود را دارند. این مسئله باعث رشد دگرگونی سرمایه داری و افزایش دامنه مناسبات کالانی به روستاها است. در این مؤسسات دامها در مقیاسی وسیع و برای عرضه به شهر پرورش می یابند و در واقع بمثابة یک کارخانه ای در روستاها عمل می کنند که به هیچ وجه وابسته به شرایط روستایی و سنتی نیستند. افزایش تعداد دامداری ها و تنوع بیش از پیش آنها باعث افزایش روابط سرمایه داری در روستاها می

گردد. در مؤسسات صنعتی دامپروری وجود کارگران ثابت که تنها متکی به فروش نیروی کار خود باشند ضروری است. دامپروریهای صنعتی پارامتری نوین در جامعه سرمایه داری است که، مکمل مناسبات کالانی در عرصه کشاورزی می گردد و روستاها را بیشتر از زاویه روابط و مناسبات طبقاتی به شهرها نزدیک می کند.

ما بر اساس واقعیات (آمار) شاهدیم که هر ساله مجوزهای جدیدی برای احداث دامپروریهای صنعتی داده می شود و عده ای بیشتر در این عرصه به کار گمارده می شوند. در بسیاری از مناطق به دلیل انباشت و تراکم بیش از حد ظرفیت منطقه مجوز برای احداث دامداریهای جدید صادر نمی گردد که این مسئله خود بیانگر رشد چشمگیر مراکز صنعتی دامداری است. ما بیش از این وارد جزئیات نمی گردیم چرا که آمار و ارقام خود گویاترین و دقیق ترین جزئیات و واقعیات را در این زمینه برای ما روشن می کنند:

قابل ذکر است که تا قبل از سال ۱۳۴۰ در تمام موارد فوق دامپروری های صنعتی چنان محدود و کوچک بودند که در آمارها موجود نمی باشند و در واقع در دامپروری ایران جایی نداشته اند.

تعداد و ظرفیت گاوداری های صنعتی فعال برحسب نوع فعالیت تا سال ۱۳۷۵ به ۹۰۴۲ عدد می رسیده. در همین سال مؤسسات پرورش دهنده مرغ تخمگذار به ۱۰۲۳ عدد می رسیده است. مؤسسات پرورش دهنده مرغ مادر ۱۳۴ عدد و مؤسسات جوجه کشی ۶۴ عدد بوده است و تعداد مرغداریهای پرورش دهنده مرغ گوشتی تا سال ۱۳۷۴ به ۱۵۱۷۳ عدد می رسیده است^۱ و متوسط تعداد شاغلان گاوداری ها در سال ۱۳۷۲ به تعداد ۳۶۰۱۸ نفر می رسیده و شاغلان در جوجه

^۱ رجوع شود به سالنامه آماری کشور چاپ ۱۳۷۶، صفحات ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴، و ۱۳۷.

کشی و پرورش مرغ در همین سال به ۳۷۶۱۸ نفر می رسیده است.^۱ بدین ترتیب فقط تا سال ۱۳۷۳ حدود ۷۳۰۰۰ نفر در روستاها در مؤسسات صنعتی دامپروری (که فقط شامل گاوداری و مؤسسات مربوط به مرغ و جوجه می باشد) شاغل بوده اند و این ارقام شامل مؤسساتی همانند پرورش ماهی، پرورش خرگوش، پرورش اردک و غاز، پرورش بوقلموم، کارگاههای قالی بافی و گلیم بافی و غیره نمی باشد، که همگی آنها در چند ساله اخیر از رونق زیادی برخوردار بوده اند و دانما سیر صعودی طی می کنند.

بنابراین ما شاهدیم که فعالیتهای صنعتی هر روز بیشتر به روستاها نیز سرایت می کند و شیوه های سنتی بیشتر جای خود را به شیوه های صنعتی و نیمه صنعتی می دهند. بطور مثال در چند ساله اخیر شاهد بوده ایم که تعداد زیادی کارگاههای قالی بافی و گلیم بافی توسط کارفرمایان بر مبنای تقسیم کار جمعی در روستاها به وجود آمده است و این در حالی است که در این زمینه کارخانه های قالی بافی ماشینی نیز به تعداد زیاد و در مقیاسی بزرگ شروع به تولید نموده اند. ندیدن این واقعیات و تأثیراتی که بر محیط اجتماعی روستاها به جای گذاشته اند تنها جهل و یا پرده پوشی در مورد رشد روابط سرمایه داری را ثابت می کنند. روستاهای ایران از سویی به دلیل رشد شهرنشینی و به همراه آن اصلاحات ارضی تولیدات خود را بیشتر برای فروش و عرضه در شهرها انجام می دهند و از سویی دیگر تحت تأثیر صنعتی شدن شهرها خیل عظیمی دست به مهاجرت می زنند و به شهرنشینان و کارگران شهری تبدیل می گردند. از سویی دیگر با پیدایش کارگاهها و مؤسسات صنعتی دامپروری و غیره در حاشیه مناسبات کالانی حاکم، بیشتر در مناسبات سرمایه داری غرق می گردند.

بله این واقعیتی است که به مرور سرمایه داری در روستاهای ما و حتی در دورافتاده ترین نقاط کشور رشد می کند و بیشتر در این روابط مستحیل می گردند. اثباتگران انقلاب دموکراتیک همیشه با استناد و اشاره به عقب مانده ترین مناطق سعی بر آن دارند که چهره سرمایه داری را به گونه ای ترسیم کنند که در آن هیچ اثری از مناسبات جایگزین شده سرمایه داری دیده نشود. آنها با کلی گویی هایی مثل "روستاهای ما در فقر و فلاکت اند" و یا "ما هنوز روستاهایی در کشور داریم که از ابتدائی ترین امکانات بهره مند نیستند"، سعی در پوشاندن واقعیات دارند. آنها حق ندارند که مجموعه تغییر و تحولاتی را که در کل کشور و در روستاها انجام شده و مناسبات سرمایه داری را جایگزین نموده است را به استناد چند مورد کوچک نادیده بگیرند و یا آنکه فقر توده ها را که از جمله واقعیات و ضروریات اجتناب ناپذیر جامعه سرمایه داری است تحت عنوان عقب ماندگی شیوه تولید معرفی کنند. در اینجا اشاره ای مجدد به مسئله فقر توده ها، بخصوص روستائیان، از زبان لنین می کنیم که به اندازه کافی گویا و کامل است:

"فقیر شدن توده خلق" (این بخش اجتناب ناپذیر از مجموعه مشاهدات خلقیون درباره بازار) نه فقط مانعی برای تکامل سرمایه داری نیست، بلکه برعکس درست بیان تکامل آن و یک شرط سرمایه داری است و آنرا تقویت می کند. سرمایه داری به "کارگر آزاد" محتاج است و فقیر شدن توده ها با ثروتمند شدن عده قلیلی استثمارگر همگام و با ورشکستگی و اضمحلال واحدهای کوچک توأم است. با تقویت و تکامل واحدهای بزرگتر، هر دو روند، توسعه بازار را تسریع می کنند: «دهقانان فقیر شده» که در گذشته معاش خود را از اقتصاد خود تأمین می کرد، اکنون از طریق یک "کار فرعی" یعنی از طریق فروش نیروی کارش زندگی می کند." (سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی، ص ۲۳)

^۱ رجوع شود به سالنامه آماری کشور چاپ ۱۳۷۶، ص ۱۳۹، جدول مربوطه به سال ۱۳۷۲.

- بسط شهرنشینی

جامعه سرمایه داری بنا به مقتضیات و منافع خویش شرایطی را پدید می آورد که در نتیجه آن ترکیب جمعیتی جامعه سنتی و به عبارتی دیگر مناطق سکناى مردم دستخوش دگرگونی می گردد و با افزایش سرسام آوری شهرنشینی، روستاها را به جامعه ای درجه دوم و کم جمعیت به نسبت شهرها تبدیل می کند. نیاز به نیروی کار بیشتر و ارزان توده ها را از روستاها به شهرها می کشاند و با رشد مناسبات کالائی در روستاها و افزایش بارآوری کار، کشاورزان کمتری قادر به تأمین مقادیر بیشتری محصول نسبت به گذشته هستند. آنچه که در این خصوص بیشتر قابل تعمق است به وجود آمدن شهرهایی بسیار بزرگ و صنعتی با ترکیبهای جمعیتی ناهمگون که بعضاً خود چه به لحاظ جمعیتی و چه از جنبه تنوع بسیار زیاد در تمامی زمینه ها (محلها، شرکتها، بیکاران، ادارت و مؤسسات مختلف، حاشیه نشینها، نیروهای امنیتی، کارگران صنعتی و غیرصنعی، متکدیان، بانکها و فروشگاههای بزرگ و کوچک، اتوموبیلها، آپارتمانها، دلالان، روزنامه و مجلات رنگارنگ، کمپانیهای خارجی، هتلها، فرودگاهها و ایستگاههای قطار، سینماها و کلوپها، رستورانها و قهوه خانه ها، پارکها و تفریحگاهها، معتادان و فواحش، بازارهای سنتی و مدرن، اتوبانها و کوچه پسکوچه ها و ده ها موارد دیگر) همگی بیانگر پیچیدگی روابط شهرهای بزرگی است که در دنیای امروزه در یکی دو دهه اخیر در تمامی کشورها پدید آمده اند و به سرعت بر تعداد آنها افزوده می گردد. این شهرها نقش تعیین کننده ای در جوامع امروزه دارند و بمثابة قطبهای صنعتی و سیاسی عمل می کنند که سایه خود را بروی دیگر شهرها و روستاهای کوچک انداخته اند. هرگونه تغییر و تحولی در این شهرها به سرعت بر دیگر نقاط کشور نیز تأثیر می گذارد و در واقع این شهرها نقش تعیین کننده در کشور می یابند. تغییر قدرت سیاسی بدون تحول در این شهرها غیرممکن است و

تحولات اقتصادی در درجه اول از این شهرها سرچشمه می گیرند. نبض اقتصادی کشور از طریق این شهرها می تپد و همه به اخبار و وقایع این شهرها اهمیتی ویژه و بیشتر به نسبت مناطق کم جمعیت و حاشیه ای و یا روستایی می دهند.

شهرهایی که چند میلیون جمعیت دارند در واقع خود بمثابة یک کشور با تمامی روابط پیچیده سرمایه داری عمل می کنند که حوزه نفوذشان بر دیگر نقاط کشور روز به روز بیشتر و تعیین کننده تر می گردد. تعداد اینگونه شهرها در کشورهای سرمایه داری وابسته رو به افزایش است و در کشور ما نیز این مسئله صادق است. تقریباً هر مرکز استانی و بخصوص پایتخت به عنوان وزنه سیاسی و اجتماعی عمل می کنند که دائماً بر وزن آنها افزوده می گردد.

با رجوع به آمار بیشتر به کنه واقعیات فوق پی می بریم و خواهیم فهمید که سرمایه داری با چه سرعتی در حال رشد است و با همین سرعت نیز تضادهای درونی خود را رشد می دهد.

ما در سال ۱۳۳۵ فقط ۹ شهر صد هزار نفری و بیشتر در کشور داشتیم، و فقط یک شهر با جمعیت بیشتر از یک میلیون نفر (تهران). اما در سال ۱۳۷۵ ما شصت شهر بیشتر از صد هزار نفر جمعیت در کشور داشته ایم که به سرعت در حال تمرکز و افزایش بیشتر جمعیت هستند و از میان این شهرها ۵ شهر با جمعیت بیشتر از یک میلیون نفر داشته ایم. و یا باز در آمار دیگر داریم که در سال ۱۳۶۵ شهرهایی با جمعیت بیشتر از ۲۵۰ هزار نفر شامل ۱۶ شهر می شده اند، در حالی که در سال ۱۳۷۵، یعنی فقط طی ده سال، تعداد این شهرها به ۲۳ شهر افزایش یافته است.^۱

تغییر و تحول در ترکیبهای جمعیتی در جامعه ما تحت تأثیر ساختارهای اقتصادی به سرعت عمل می کند و بیشتر از آنچه ما در نظر سطحی قادر به درک آن باشیم

^۱ رجوع شود به سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۵، صفحات ۵، ۴۶ و ۴۷.

تأثیرات اجتماعی خود را برجای می‌گذارد. کلان شهرها شکل می‌گیرند و تضادهای حاد اجتماعی در قلب این شهرها تبلور می‌یابد. تمامی تاریخ ماقبل چهل ساله یاد شده در آمار شامل ده‌ها و حتی صدها سال از تغییرات بسیار جزئی در ترکیبهای جمعیتی شهری و روستائی و روابط اجتماعی بوده است. هیچ دوره‌ای در تاریخ ایران قابل قیاس با چهل ساله اخیر نبوده و بنیادهای متحول یافته اقتصادی و اجتماعی در تمامی نهادهای کشور خود را نشان می‌دهند. استحاله‌های طبقاتی بواسطه تغییرات ترکیب جمعیت، جامعه ما را در چهل سال اخیر از جامعه‌ای سنتی و فنودالی به جامعه‌ای بورژوایی با تضادهای حاد طبقاتی تبدیل کرده است که به هیچ وجه با یکدیگر قابل قیاس نیستند.

فصل چهارم: گسترش سرمایه داری در ایران

- تولید سرمایه داری و طبقه کارگر

بخشی از اهداف اصلاحات ارضی تغییرات اجتماعی در خدمت صنعتی شدن بود. سیل عظیم مهاجرت روستاییان به شهرها به موازات صنعتی شدن کشور و تبدیل روستاییان به کارگران شهری سرآغازی برای ظهور اجتماعی طبقه کارگر در مقیاسی وسیع بود. هرچند که تا قبل از اصلاحات ارضی سالهای ۴۰ تا ۴۲ نیز طبقه کارگر به عنوان یک نیروی اجتماعی واقعیت داشت، اما این موجودیت کم‌رنگ و کوچک بود. چرا که کارگران متخصص که در صنایع بزرگ مشغول بکار باشند کمتر وجود داشتند.

پس از اصلاحات ارضی سرمایه ثابت به سرعت رو به گسترش گذاشت و بورژوازی نوپای ایران به سرعت به طبقه مسلط و قدرتمند جامعه تبدیل گردید. نیروهای اجتماع سنتی به سرعت شروع به تجزیه شدن کردند و گرایش‌ها و طبقات جدیدی شکل گرفتند. بر این مینا نهادهای اجتماعی متناسب با این تحولات اجتماعی شکل گرفتند و اقتصاد سنتی به کنار رفت. آیا واقعا اقتصاد جامعه ما مناسبات فنودالی را برچید و یا آنکه جامعه ما نتوانست به معنای واقعی کلمه صنعتی بشود؟ آیا صنعت و سرمایه داری فقط در کنار و حاشیه جامعه سنتی پدید آمدند یا آنکه بکلی آنرا در هم کوبیدند؟ ما در این موارد در صفحات قبل نیز بحث

و تحلیل داشته ایم، اما آن چه که می تواند مسئله را بیشتر بشکافد آمار و اطلاعات موثق در این رابطه است.

تولید ناخالص بخش صنعت و معدن به قیمت‌های ثابت از ۴۹/۳ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۱ به ۳۵۹/۴ ریال در سال ۱۳۵۶، یعنی حدود ۹ برابر، افزایش یافت^۱. رشد سالانه ارزش تولید و ارزش افزوده گروه صنعت به قیمت‌های جاری به ترتیب ۱۴/۹ درصد و ۱۸/۷ درصد در سال ۱۳۴۱ پس از اندکی کاهش در سالهای ۴۳-۱۳۴۲ به ۲۵/۳ درصد در ۱۳۵۶ رسید^۲.

شمار جمعیت بخش شاغل در بخش صنعت و معدن از ۱/۵۱۶ میلیون نفر (۲۲/۴ درصد کل جمعیت شاغل) در ۱۳۴۱ به ۳/۵۸۰ میلیون نفر (۳۳/۴ درصد کل جمعیت شاغل) در ۱۳۵۶ افزایش یافت^۳ که ۱/۲۷۶ میلیون نفر آن در بخش صنعت مشغول به کار بودند^۴. بارآوری سرانه به قیمت‌های ثابت از ۴۹/۳ هزار ریال در سال ۱۳۴۱ به ۱۹۱/۸ هزار ریال در ۱۳۵۶ (حدود ۴ برابر) رسید که به نوبه خود بیانگر کاربرد بیشتری تکنولوژی سرمایه بر و استثمار شدید تر است^۵. رشد صنعت که متبلور در رشد جمعیت شاغلان در این بخشها و رشد تولید ناخالص حدود ۹ برابر طی حدود پانزده سال می باشد به اندازه کافی ثابت می کند که به چه سرعتی سرمایه ثابت رشد کرده و تأثیرات خود را بر جای گذاشته. چرا که تنها تحت تأثیر افزایش سرمایه ثابت، تولید ناخالص و سرمایه متغیر را نیز افزایش می دهد. از سال ۱۳۴۰ به بعد طبقه کارگر با رشد کمی و کیفی در اثر

^۱ بانک مرکزی ایران، حسابهای ملی ایران، ۵۶-۱۳۳۸، صفحات ۱۲-۱۱۲ (نقل در کتاب رشد روابط سرمایه داری در ایران).

^۲ بانک مرکزی ایران، حسابهای ملی ایران ۵۶-۱۳۳۸ صفحه ۱۷۷ (نقل از کتاب رشد روابط سرمایه داری در ایران)

^۳ همانجا صفحات ۳۷۲ و ۳۷۳

^۴ سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، سالنامه آماری ۲۳۶۰ ص ۸۸ (نقل از کتاب رشد روابط سرمایه داری در ایران)

^۵ رشد روابط سرمایه داری صفحه ۴۱۵

صنعتی شدن کشور، بمثابة یک نیروی اجتماعی مطرح و بزرگ غیرقابل انکار است. هیچ جریان سیاسی در پارامترهای خود این طبقه را نمی تواند نادیده بگیرد. مدافعین انقلاب بورژوا دموکراتیک نه با نفی مناسبات سرمایه داری بلکه با استناد به رشد ناقص و جزئی آن بر این مسئله تأکید دارند که طبقه کارگر از آمادگی عینی لازم برای به سرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی برخوردار نیست، آنها سعی بر آن دارند تا با کمرنگ جلوه دادن تغییر و تحولات سرمایه داری ایران و سیر صنعتی شدن و اصلاحات ارضی نابالغ بودن سرمایه داری ایران را توجیه کنند.

در جدول زیر ما شاهد رشد سرمایه ثابت و سهم گروه صنعت هستیم. سیر صعودی طی ۱۲ سال با چنان شتابی انجام گرفته که، جامعه را کاملاً به سمت صنعتی شدن سوق داده است. نیروهای اجتماعی تحت تأثیر سرمایه گذاری های جدید روی به مشاغل جدید آوردند و صف بندیهای طبقاتی جدیدی به سرعت شکل گرفتند. صف بندی جدید باعث استحاله نیروهای سنتی گردید و بورژوازی بنا به ضرورت منافع رشد یابنده اش طبقه کارگر را هرچه بیشتر رشد داد و عمق بخشید. جدول زیر بیانگر واقعیت فوق است.

(قیمت ها به میلیارد ریال)

سال	تشکیل سرمایه ثابت	سهم گروه صنعت در تشکیل سرمایه ثابت	رشد سالانه (درصد)
۱۳۴۴	۱۶/۳	۹/۸	-
۱۳۴۵	۱۷/۹	۱۰/۷	۹/۸
۱۳۴۶	۲۳/۶	۱۱/۱	۳۱/۸
۱۳۴۷	۳۶/۵	۱۵/۴	۵۴/۷
۱۳۴۸	۴۳/۶	۱۷/۱	۱۹/۵
۱۳۴۹	۴۹/۹	۱۷/۴	۱۴/۴

۸/۲	۱۶/۱	۵۴	۱۳۵۰
۱/۹	۱۳/۴	۵۵	۱۳۵۱
۳۳/۶	۱۵/۹	۷۳/۵	۱۳۵۲
۱۲/۴	۱۵/۶	۸۲/۶	۱۳۵۳
۹۱/۳	۱۸/۱	۱۵۸	۱۳۵۴
۵/۸	۱۴/۲	۱۶۷/۱	۱۳۵۵
۰/۶	۱۵/۵	۱۶۸/۱	۱۳۵۶

(مأخذ: بانک مرکزی، حسابهای ملی ایران، ۱۳۳۸/۵۶ جدولهای ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲)

صفحات ۳۱-۴۲۹، نقل از کتاب رشد روابط سرمایه داری در ایران صفحه ۴۱۶- جدول ۱-۸)

آمار بالا فقط رشد سرمایه ثابت را تا سال ۱۳۵۶ نشان می دهند، که طبیعتاً با انباشت سرمایه در جریان تکامل آن، سیر صعودی افزایش سرمایه ثابت شتابی بیشتر در سالهای پس از ۱۳۵۶ طی کرده است. زمان طولانی از سال ۱۳۵۶ سپری شده (نزدیک به ۲۲ سال) که خود دوره ای قابل توجه برای پروسه افزایش سرمایه ثابت با توجه به گردش سرمایه بیشتر می باشد. در واقع در هر سیکل برای بررسی دقیق تر رشد سرمایه ثابت از سال ۱۳۴۴ لغایت ۱۳۵۶ جدول فوق به ما کمک می کند.

تولید سرمایه داری تقسیم کار قوی تری می آفریند که در نتیجه ضرورت افزایش سرمایه ثابت را نیز در بر دارد. و از سویی دیگر با رشد سرمایه داری و با به وجود آمدن بنگاه های رقیب، افزودن به سرمایه ثابت از جبریات تداوم حیات هر بنگاه سرمایه داری می گردد تا از رقیب عقب نماند و محکوم به فنا نباشد. بنابراین انباشت سرمایه بمتابه یک قانونه نظام سرمایه داری عمل می کند و به سرعت تأثیرات اجتماعی آن متبلور می گردد. رشد سرمایه ثابت و نتیجه آن در

ترکیب ارگاتیک سرمایه منجر به انباشت بیشتر می گردد و در نهایت نظام سرمایه داری در روند یک سیر بدون توقف تغییرات کمی قرار می گیرد.

در چنین شرایطی (در شیوه تولید سرمایه داری) تولید وسایل تولید سریع تر از تولید وسایل مصرف عمل می کند و برخلاف نظامهای ماقبل سرمایه داری انباشت سرمایه در یک روند افزایش بی پایانی قرار می گیرد. بر همین مناسبت که کلان شهرها به همراه گرایشهای طبقاتی بزرگ پدید می آیند و مناسبات طبقاتی نیروهای نوین تعیین کننده می شوند. بنابراین تجدید تولید به شکل ساده آن برای مصرف نمی تواند وجود داشته باشد، مصرف در درجه دوم روند تولید قرار می گیرد. بر همین مبنا مسئله عقب ماندگی تحت الشعاع روند انباشت سرمایه و افزایش سرمایه ثابت قرار می گیرد. تکنولوژی تکامل یافته در نتیجه مسائل فوق بکار برده می شود و تأثیرات دائمی و بدون وقفه ای را بر مناسبات اجتماعی بر جای می گذارد. نهادهای اجتماعی متأثر از این واقعیات تغییر و تحول دائمی خواهند داشت و هر روز بر پیچیدگی و کیفیتشان افزوده می شود.

عقب ماندگی به معنای وجود مناسبات ماقبل سرمایه داری و یا اشکال ابتدائی تولید سرمایه داری به سرعت در اثر رشد سرمایه ثابت جای خود را به نظام تکامل یافته تری می دهند که طبقه کارگر و دیگر طبقات در آن نقش اصلی را ایفا می کنند. شیوه تولید سرمایه داری نمی تواند پایدار بماند و در هر شرایطی بمتابه شیوه تولیدی غالب در جامعه به سرعت دچار تمرکز می شود و عقب ماندگی از همین زاویه بی محتوا می گردد. دیدگاه های لنین در این رابطه بسیار گویا و دقیق است:

"طبیعتاً تجدید تولید ساده نمی تواند در واقعیت وجود داشته باشد. اولاً به این دلیل که تولید کل جامعه نمی تواند سال به سال در یک سطح ثابت ادامه یابد و ثانیاً به این دلیل که انباشت یک قانون نظام سرمایه داری است. بنابراین بررسی کنیم که

تولید اجتماعی در سطح گسترده یا انباشت چگونه انجام می‌گیرد. در انباشت فقط بخشی از اضافه ارزش از جانب سرمایه داران برای احتیاجات شخصی مصرف می‌گردد، بخش دیگر آن به صورت مولد مصرف می‌شود، یعنی برای گسترش تولید به عناصر سرمایه مولد تبدیل می‌گردد." (سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی، ص ۶)

بنابراین نتیجه گیری درست از بررسی مارکس (رجوع کنید به پیوست) این است که در جامعه کاپیتالیستی تولید وسایل تولیدی از وسایل مصرفی سریع تر رشد می‌کند. همانطور که گفته شد این نتیجه گیری مستقیم از این تز معروف است که تولید کاپیتالیستی در مقایسه با دوران گذشته تکنیکی بی اندازه تکامل یافته تر به وجود می‌آورد. مارکس بطور مشخص درباره این مسئله با قاطعیت کامل نظر می‌دهد:

"جامعه کاپیتالیستی بیشتر کار سالیانه در اختیار خویش را در تولید وسایل تولیدی (نتیجتا سرمایه ثابت) مصرف می‌کند که... می‌تواند به عنوان سرمایه عمل کند." (کاپیتال جلد ۲، نقل از لنین، همانجا، ص ۱۲ و ۱۳)

پس جای آن دارد که طرفداران انقلاب بورژوا دموکراتیک به این واقعیت سر تسلیم فرود آورند. تجدید تولید سرمایه داری، همانگونه که لنین اشاره می‌کند، اساساً نمی‌تواند به شکل ساده آن وجود داشته باشد و همانگونه که مارکس به آن می‌پردازد جامعه کاپیتالیستی کار سالیانه خویش را در تولید وسایل تولید و نهایتاً به عنوان سرمایه بکار می‌برد. اینها واقعیات دنیای سرمایه داری هستند و جامعه ما که بیش از ۴۰ سال از زمان تسلط شیوه تولید سرمایه داری بر آن می‌گذرد از این قاعده مستثنا نیست.

مسئله عقب ماندگی از دیدگاه علمی تنها در ارتباط با مناسبات و شیوه تولیدی جدید معنا می‌یابد و در قیاس با هر نظام سرمایه داری تنها ویژگیهای فرعی و ملی مطرح است که نمی‌توان به آن نام عقب ماندگی گذاشت. تاریخ دنیای ماقبل

سرمایه داری در جهان سپری گردیده و سرمایه بمتابیه یک پدیده بین المللی عمل می‌کند. جهانی شدن سرمایه بر سرعت گردش سرمایه افزوده است و در نتیجه انباشت سرمایه و رشد سرمایه ثابت نیز شتابی سریع گرفته است. با جهانی شدن سرمایه داری همیشه سرمایه بیشتری برای جایگزینی و رقابت، و سرمایه های حاضر و آماده تری برای شرکت و صدور یا پر کردن هر عرصه ای برای تولید وجود دارد. در دنیای کنونی سرمایه های خارجی با آزادی عمل بسیار فراوانتری نسبت به گذشته عمل می‌کنند و جای خالی هر کمبود سرمایه داری را پر می‌کنند. هر چند که سرمایه گذاری های خارجی در نهایت منجر به خارج شدن مافوق سود از کشور می‌گردند، اما برای کسب سود ضروری است که سرمایه ثابتی پدید بیاید و بر مبنای ترکیب با سرمایه متغیر منجر به کسب سود گردد. همین روند، رشد سرمایه داری را در کشورهای سرمایه داری وابسته به همراه دارد و جای فقدان سرمایه ای را پر می‌کند.

(به میلیارد ریال ارزش ثابت جاری)

ارزش تولید	ارزش افزوده ناخالص	درصد رشد	ارزش تولید	درصد رشد
۱۳۴۲	۳۱/۸	--	۹۹/۱	--
۱۳۴۳	۳۵/۳	۱۰/۹	۱۰۹	۹/۹
۱۳۴۴	۴۱/۵	۱۷/۸	۱۲۵	۱۴/۷
۱۳۴۵	۴۷/۹	۱۵/۲	۱۴۰/۷	۱۲/۶
۱۳۴۶	۵۵/۳	۱۵/۵	۱۶۰/۴	۱۴
۱۳۴۷	۶۴/۱	۱۶	۱۸۲/۹	۱۴
۱۳۴۸	۷۶	۱۸/۵	۲۱۲/۸	۱۶/۴
۱۳۴۹	۸۴/۵	۱۱/۲	۲۳۳/۴	۲۱/۱
۱۳۵۰	۱۰۱/۳	۲۰	۲۷۶/۲	۱۸/۳

۲۱/۱	۳۳۴/۴	۲۲/۷	۱۲۴/۳	۱۳۵۱
۳۱	۴۳۸	۳۴/۸	۱۶۷/۶	۱۳۵۲
۳۲/۶	۵۸۱	۳۳/۲	۲۲۳/۲	۱۳۵۳
۲۳/۷	۷۱۸/۴	۲۴/۹	۲۷۸/۷	۱۳۵۴
۱۷/۷	۸۴۵/۶	۱۹/۱	۲۳۱/۹	۱۳۵۵
۲۵/۳	۱۰۵۹/۳	۲۵/۳	۴۱۵/۸	۱۳۵۶

مأخذ: بانک مرکزی ایران، حسابهای ملی ۵۶-۱۳۳۸، جدولهای ۹۶ و ۹۷، ص ۷۷-۱۷۶

بر همین مبنا در پیرامون کلان شهرها، کارگاهها و کارخانجات متعددی به وجود می آید و هر روزه بر تعداد آنها افزوده می گردد. در نتیجه تکامل این شهرکها و شهرهای صنعتی جزئی از وجود هر شهری شده اند که این خود مرحله ای نوین در رشد صنعتی است. در هر شهری قطبهای صنعتی پدید می آمده که نقش غیر قابل انکاری در زندگی روزمره دراز مدت ما دارد. نهادها و گروهها و صنوف مختلف، شرکتها و ارتباطات حاشیه ای و بسیاری موارد دیگر پیرامون این قطبهای صنعتی شکل می گیرند که همه به نوعی به آن وابسته اند و از زاویه ای خاص در آن منافع دارند. اما برای آنکه فقط به تنوری بافی نپرداخته باشیم و بحث هایمان با استناد به واقعیات مشخصی باشند ضروری است ارزش تولید و ارزش افزوده و رشد سالانه گروه صنعت را بررسی کنیم. آمار جدول فوق از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ را شامل می شوند که طبیعتاً روند مشخص صعودی آن در سالهای بعد نیز کاملاً ادامه داشته که در آمار آن در اختیار ما نیست.

رشد ارزش افزوده و ارزش تولید در عرصه صنعت دقیقاً در جدول فوق مشخص است که در واقع بیانگر افزایش سرمایه ثابت می باشد. اما نکته مهم تر در این مورد آن است که درصد رشد هر مورد نه در قیاس با اولین سال بلکه نسبت به

هر سال قبل، بجز در یکی دو مورد، همگی سیر صعودی داشته اند و این مسئله روند پرشتاب رشد آنها را بیان می کند.

جدول زیر نیز در این رابطه به ما کمک می کند تا رشد سرمایه ثابت را طی ۱۰ سال، یعنی از سال ۱۳۴۱ الی ۱۳۵۱ نشان بدهد. این جدول نشان می دهد که، در تمامی زمینه های تولیدی، سرمایه موجود در سال ۱۳۴۱ لغایت ۱۳۵۱ افزایش چشمگیری داشته است. (جدول فوق نسبت رشد را از سال ۱۳۴۱ لغایت ۱۳۵۱ نشان نداده و تنها درصد سرمایه گذاری در هر رشته نسبت به کل سرمایه گذاری در همان سال را بیان کرده است.) چنانچه نسبت رشد سرمایه را بین سال ۴۱ و ۵۱ قیاس بکنیم، مقادیر رشد سرمایه برای ما بسیار دقیق تر و روشن خواهد شد. جدول زیر این نسبت را نشان می دهند.

(ارقام به میلیون ریال)

۱۳۵۱		۱۳۴۱		نوع صنعت
درصد به کل	سرمایه موجود در پایان سال	درصد به کل	سرمایه موجود	
۱۷/۱۷	۴۱۷۷۹	۳۳/۷۲	۱۶۹۰۰	غذایی
۲/۰۳	۴۹۵۱	۲/۰۵	۱۰۳۰	آشامیدنی
۲/۴۷	۶۰۱۹	۷/۷۵	۳۸۴۴	دخانیات
۱۰/۸۷	۲۶۴۴۵	۲۵/۴۲	۱۲۷۴۰	نساجی، قالی و گلیم
۳/۱۶	۷۶۹۰	۱/۹۸	۹۹۴	پوشاک
۱/۸۰	۴۳۹۳	۱/۵۳	۷۶۶	چوب و مبل
۲/۰۷	۵۰۳۸	۰/۲۷	۱۳۴	کاغذ و مقوا
۱/۶۹	۴۱۰۳	۰/۸۹	۴۴۵	چاپ و صحافی
۲/۶۷	۶۴۸۶	۱/۰۷	۵۳۸	چرم و پوست

۲/۵۹	۶۲۹۷	۱/۷۲	۸۶۰	لاستیک و کانوچو
۱۲/۲۵	۲۹۸۰۴	۲/۶۸	۱۳۴۴	شیمیایی
۰/۷۸	۱۹۰۸	۰/۰۰۲	۱	نفت (غیر دولتی)
۶/۱۸	۱۵۰۴۳	۱۱/۹۰	۵۹۶۲	محصولات معدنی (غیر فلزی)
۱۶/۶۶	۴۰۵۲۹	۰/۱۷	۸۸	فلزات اساسی
۵/۰۴	۱۲۲۵۴	۳/۹۲	۱۹۶۴	محصولات فلزی
۳/۳۲	۸۰۶۸	۰/۷۸	۳۹۳	ماشین آلات
۱/۷۶	۴۲۸۷	۰/۴۳	۲۱۲	ماشین آلات الکتریکی
۶/۸۰	۱۶۵۳۸	۳/۴	۱۷۰۴	وسایل نقلیه
۰/۴۳	۱۰۵۳	۰/۲۹	۱۴۷	متفرقه
۱۰۰		۱۰۰	۵۰۱۰۶	جمع

(وزارت صنایع و معادن، اداره کل آمار و بررسیها - آمار صنعتی ایران در سالهای

۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ نقل از کتاب رشد روابط سرمایه داری در ایران، ص ۴۲۴)

ردیف	نوع صنعت	درصد رشد در پایان سال ۵۱ نسبت به سال ۱۳۴۱
۱	غذایی	۲۴۷٪
۲	آشامیدنی	۴۸۰٪
۳	دخانیت	۱۵۷٪
۴	نساجی، قالی و گلیم	۲۰۷٪
۵	پوشاک	۷۷۴٪
۶	چوب و مبیل	۵۶۶٪
۷	کاغذ و مقوا	۳۷۵۹٪
۸	چاپ و صحافی	۹۲۲٪
۹	چرم و پوست	۱۲۰۵٪
۱۰	لاستیک و کانوچو	۷۳۲٪

۱۱	شیمیایی	۲۲۱۷٪
۱۲	نفت (غیر دولتی)	۱۹۰۸۰۰٪
۱۳	معدنی غیر فلزی	۲۵۲٪
۱۴	فلزات اساسی	۴۶۰۵۵٪
۱۵	محصولات فلزی	۶۲۴٪
۱۶	ماشین آلات	۲۰۵۲٪
۱۷	ماشین آلات الکتریکی	۲۰۲۲٪
۱۸	وسایل نقلیه	۹۷۱٪
۱۹	متفرقه	۷۱۶٪
	معدل درصد رشد برای صنایع نامبرده شده	۱۳۴۰۸٪

همانگونه که ملاحظه می شود، بطور میانگین در صنایع کشور طی یک دهه نامبرده بیش از یکصد و سی برابر رشد کرده که بیانگر رشد سرسام آور سرمایه گذاری می باشد. البته سرمایه گذاری صنعت نفت خود نقش بسیار اساسی در جامعه ما داشته است و در این جداول فقط سرمایه گذاری خصوصی آورده شده که نسبت بسیار کمی از کل سرمایه گذاری در صنایع نفت را شامل می شود و چنانچه بخواهیم بطور واقعی رشد سرمایه گذاری را بررسی کنیم با احتساب مبالغ سرمایه گذاری دولتی و خارجی صنایع نفت درصد رشد سرمایه گذاری در مدت فوق مقادیر بسیار بزرگتر و بیشتری بوده است که بعداً و بطور مفصل تری به آن خواهیم پرداخت.

در سالهای ۵۲ تا ۵۵ سرمایه گذاری ثابت افزایش چشمگیری می یابد. آقای سوداگر چنین می نویسد:

"در سالهای ۵۵-۱۳۵۲ ظرف چهار سال جمع اموال ناخالص سرمایه ای (سرمایه ثابت) صنایع بزرگ معادل مبلغ ۱۸۶ میلیون ریال بود که با توجه به

۲/۵۴	۱/۳	۳/۳	۴/۶	۱۳۵۰
۲/۳۲	۳/۸	۸/۸	۱۲/۶	۱۳۵۱
۲/۴۱	۲/۲	۵/۳	۷/۵	۱۳۵۲
۲/۵	۴	۱۰	۱۴	۱۳۵۳
۱۰	۳	۳۰	۳۳	۱۳۵۴
۴/۶	۱۰	۴۶	۵۶	۱۳۵۵

(مأخذ: دفتر آمار، گزارش توسعه صنایع و معادن در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۲ وزارت صنایع و معادن اداره کل آمار و بررسی ها، گزارش توسعه صنایع و معادن در سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۵، نقل از کتاب رشد روابط سرمایه داری در ایران، ص ۴۳۱)

همانگونه که از جدول فوق ملاحظه می شود، نسبت رشد سرمایه ثابت به ویژه نسبت به کل سرمایه گذاری انجام شده افزایش یافته و این از جمله همان قانون سرمایه داری است که در ایران نیز به شدت عمل می کند. همانقدر باید کافی باشد که بدانیم در سال ۱۳۴۱ ارزش افزوده داخلی بخش صنایع و معادن ۳۸/۳۶۱ میلیارد ریال بوده است و در سال ۱۳۴۶ ارزش افزوده داخلی بخش صنایع و معادن ۶۶/۶۰۰ میلیارد ریال، و بالاخره در سال ۱۳۵۱ ارزش افزوده فوق ۱۲۲/۷۴۰ میلیارد ریال بوده است. باید توجه داشت که در طی سالهای فوق ارزش پولی ایران نسبت به دلار تقریباً ثابت بوده و یا تغییرات ناچیزی داشته است و بنابراین ارقام رشد یابنده نشان دهنده رشد ارزش افزوده داخلی در زمینه های صنایع و معادن است که لازمه آن جبراً رشد سرمایه ثابت در حجم زیادی است.^۱

افزایش مصرف کالاهای تولید شده خود دلیلی است بر ضرورت رشد سرمایه ثابت. جامعه سرمایه داری با بوجود آوردن و رشد دادن مناسبات شهری باعث می

۲۴۳ میلیارد ریال کل سرمایه موجود در سال ۱۳۵۱ مبلغ تقریبی سرمایه های ثابت در صنایع کشور پس از کسر استهلاک حدود ۴۰۰ میلیارد ریال برآورده می شود.

"در اموال ناخالص سرمایه ای و شمار کارکنان کارگاههای بزرگ در فاصله کوتاه ۱۳۳۵۱-۵۵ تغییرات زیادی روی داد. میزان افزایش ناخالص اموال سرمایه ای از ۲۱ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ به ۶۲ میلیارد ریال در ۱۳۵۲ افزایش یافت (حدود سه برابر)، در حالی که شمار کارکنان در همین فاصله کمتر از ۶۰ درصد افزایش می یابد و از ۲۵۹ هزار نفر به ۴۰۴ هزار نفر می رسد." (رشد روابط سرمایه داری، ص ۴۵۲. مأخذ جدول، صفحه ۴۲۶ همان کتاب از سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران نتایج سرشماری از کارگاههای بزرگ صنعتی، ۱۳۵۲-۱۳۵۵).

جدول دیگری در ارتباط با رشد سرمایه ثابت وجود دارد که به ما نشان می دهد سرمایه ثابت طی سالهای ۱۳۴۵ لغایت ۱۳۵۵ به نسبت کل سرمایه گذاری انجام شده و به نسبت سرمایه در گردش چه وضعیتی داشته است.

(به میلیارد ریال)

سال	کل سرمایه گذاری	سرمایه ثابت	سرمایه در گردش	نسبت سرمایه ثابت به سرمایه در گردش
۱۳۴۵	۴	۲/۷	۱/۳	۲/۰۸
۱۳۴۶	۴/۳	۳	۱/۳	۲/۳۱
۱۳۴۷	۲/۵	۱/۷	۰/۸	۲/۱۳
۱۳۴۸	۱۳	۸/۷	۴/۳	۲/۰۲
۱۳۴۹	۱۲	۱۰	۲	۵

^۱ رجوع شود به کتاب رشد روابط سرمایه داری در ایران، ص ۴۴۰، جدول شماره ۱۶-۸.

ردیف	کالا	واحد	مقدار
۱	کنسرو ماهی (تن، ساردین)	تن	۹۳۸۱
۲	قند و شکر	هزار تن	۸۳۰
۳	نوشابه گازدار غیرالکلی (بجز دوغ)	میلیون بطری	۲۹۷۸
۴	ماء الشعیر	میلیون بطری	۳۷
۵	سیگار	میلیون نخ	۷۹۳۹
۶	انواع نخ	تن	۱۵۶۷۹۱
۷	پارچه تکمیل شده	میلیون متر	۴۲۲
۸	فرش ماشینی	هزار متر مربع	۱۸۶۹۵
۹	موکت	هزار متر مربع	۳۱۱۴۴
۱۰	پتو	هزار تخته	۴۴۳۶
۱۱	انواع کاغذ	تن	۲۹۶۲۰۲
۱۲	پودر پاک کننده	تن	۱۹۱۷۸۴
۱۳	صابون	تن	۶۲۶۶۸
۱۴	کبریت	هزار بسته	۱۸۹۳۹۵۴
۱۵	سیمان	هزار تن	۱۶۲۵۰
۱۶	کاشی و سرامیک	هزار متر مربع	۴۱۸۱۶
۱۷	کمپاین	دستگاه	۱۲۹
۱۸	تراکتور	دستگاه	۶۶۱۶
۱۹	ماشین آلات راه سازی	دستگاه	۱۳۴
۲۰	تیغ اصلاح	دستگاه	۲۴۰۱۱
۲۱	رادیو و رادیو ضبط	دستگاه	۱۰۰۵۲۰
۲۲	کنتور آب	دستگاه	۷۶۱۸۰۶
۲۳	کنتور برق	دستگاه	۶۱۷۳۶۳
۲۴	اتوموبیل سواری	دستگاه	۵۰۸۵۴
۲۵	کامیون	دستگاه	۳۰۰۷
۲۶	اتوبوس	دستگاه	۶۹۰

گردد که نیازهای انسانی نیز افزایش چشمگیری نسبت به مناسبات ماقبل آن داشته باشند. بر همین مبناست که عرصه های جدیدی برای تولید پدید می آید و سرمایه های بیشتری جذب روند تولیدات در عرصه صنعت می گردند. بسیاری از کالاها تا قبل از رشد روابط سرمایه داری اساسا در زندگی ما کاربردی نداشته اند اما با تکامل سرمایه داری نه تنها کاربرد خود را پیدا می کنند، بلکه بدون آنها گذران امور زندگی ممکن نمی باشد. به مرور بخشی از کالاها به پدیده هایی پیش پا افتاده در زندگی شهری تبدیل می گردند و کالاهای جدیدتری مکمل آنها و یا جایگزین آنها می گردند. حجم کالاهای مورد نیاز در زندگی فعلی دایما سیر صعودی طی می کند و جای هیچگونه توفقی برای آن متصور نیست. ضرورتهای زندگی دگرگون می گردند و مسیر صعودی نیازهای جامعه بشری با وجود تمامی تضادهای آن ریشه می دواند. تنوع در تولید کالاها اوج می گیرد و در هر زمینه ای سیلی از کالاها روانه بازار می گردد.

بررسی نوع کالاها در هر مقطع تکامل سرمایه داری که شاید بیشتر از دو یا سه سال را حتی در بر نگیرد با قبل از آن غیرممکن است و برتری و افزایش کالاهای جدید مسئله ای کاملا محسوس است.

برای روشن تر شدن مسئله کافی است نگاهی گذرا به مقدار تولید کالاهای منتخب صنعتی داشته باشیم تا هم از حجم وسیع آن مطلع گردیم و هم بدانیم که این کالاها حدود چهل سال قبل تقریبا کاربردی در جامعه ما نداشته اند و یا بسیار محدود بوده است. تولید کالاهای نامبرده شده در جدول زیر بجز یکی دو مورد تا قبل از ۱۳۴۰ چندان ناچیز بوده که حتی در آمارها آورده نشده است. این آمار فقط مربوط به سال ۱۳۷۳ می باشد:

۲۷	مینی بوس	دستگاه	۱۰۶۳
۲۸	وانت	دستگاه	۱۲۳۷۰
۲۹	انواع واگن	دستگاه	۱۶۰

(سالنامه آماری ۱۳۷۵، ص ۲۴۳- مأخذ:

مرکز آمار ایران، مدیریت آمارهای صنعت، معدن و انرژی)

کالاهای مصرفی یاد شده دارای چنان حجمی از تولید هستند که عموماً در چند کارخانه بزرگ و صنعتی و با کار و فعالیت هزاران کارگر اداره می گردند. کالاهای مصرفی به مرور تنوع و کیفیت بیشتری پیدا کرده و به کالاهای پیش و پا افتاده ای در زندگی اجتماعی تبدیل گردیده اند.

- کالاهای سرمایه ای و صنایع سنگین

رشد سرمایه ثابت باعث فراهم شدن شرایط انباشت بیشتر سرمایه گردید و در نهایت بورژوازی بر مبنای شرایط فزاینده ای که یافته بود به سمت سرمایه گذاری های بزرگتر و دراز مدت گرایش یافت. ما شاهد تولید دو نوع کالا در صنایع هستیم. کالاهای مصرفی و کالاهای سرمایه ای. کالاهای مصرفی که از جمله ضروریات هر سیستم تولیدی است و سیر صعودی آن بدون وقفه در جامعه ادامه دارد ولی دیگر به تنهایی ضروریات تکامل سرمایه داری را برآورده نمی کنند و در نهایت، تولید کالاهای سرمایه ای باید مکمل آن گردد. کالاهای سرمایه ای آن دسته ای از کالاها هستند که مستقیماً به دست افراد جامعه مصرف نمی گردند، بلکه جهت تولید در رشته های دیگر تولیدی بکار برده می شوند و بمثابه کالاهایی جهت تولید کالاهای دیگر کاربرد دارند. به مرور و با پیچیده شدن سیکل تولید و افزایش نیازهای جامعه این دسته از صنایع که کالاهای سرمایه ای تولید می کنند و بمثابه صنایع مادر شناخته می شوند وارد عرصه اقتصاد می گردند.

تولید کالاهای سرمایه ای راه را برای سرمایه گذاری های بیشتری باز کرد. تولید کالاهای مصرفی که به دلیل نرخ بالای مواد اولیه وارداتی تولید آن به صرفه نبود و یا سود کمی به بار می آورد و در نهایت سرمایه داران از سرمایه گذاری در این زمینه ها اجتناب می کردند، با تولید پاره ای کالاهای سرمایه ای گرایش به تولید محصولات مصرفی فوق نیز فزونی یافت.

احداث کارخانه های عظیمی چون ذوب آهن اصفهان، ماشین سازی اراک، تراکتور سازی تبریز، نیروگاههای برق که بخش زیادی از تولیدات برق آنها در صنایع کاربردی تعیین کننده داشته است، در زمره تولید کالاهای سرمایه ای، یا صنایع سنگین، شمرده می شوند. بعد از انقلاب سال ۵۷ این روند همچنان ادامه یافت و صنایع پتروشیمی بندر امام که شامل چندین مجتمع عظیم صنعتی است، مجتمع فولاد مبارکه، افزایش تعداد نیروگاههای حرارتی و سیکل ترکیبی، و تعدادی دیگر از کارخانه هایی که صرفاً به تولید مواد خام برای کارخانجات دیگر می پردازند، ساخته شد.

افزایش راه های ارتباطی و بنادر همگی در خدمت به سهل کردن روند تولید و گردش سرمایه بود. افزایش حجمهای بارگیری و تخلیل در بنادر خرمشهر، بندر عباس، بندر امام، بندر چابهار و افزایش خطوط آهن و اتوبانها و یا راههای بین المللی به امر گردش سرمایه و سرمایه گذاری بیشتر کمک کرد و این مسئله شامل تسهیل در روند تولید کالاهای سرمایه ای نیز می شود. در این ارتباط، سوداگر چنین می نویسد:

"در دوره مورد بررسی با به راه افتادن کارخانه های تازه در کمیت و کیفیت کالاهای صنعتی و نوع محصولات تغییرات زیادی روی داد. به ویژه از نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ با به راه افتادن صنایع سنگین، ماشین سازی و خودرو سازی اهمیت کالاهای واسطه ای از ۲۷/۳ درصد در ۱۳۵۱ به ۳۲/۲

۱۵۵/۶	۱۳۲/۱	۱۱۴/۲	واسطه ای ساختمانی
۱۴۳/۴	۱۲۴/۲	۱۰۷/۳	واسطه ای غیرساختمانی
۲۶۹	۲۲۳/۶	۱۳۰/۲	سرمایه ای

(مأخذ: بانک ملی ایران، نتایج بررسی کارگاههای بزرگ صنعتی، ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰؛

رشد روابط سرمایه داری، ص ۴۴۷)

همانطور که ملاحظه می کنید رشد کالاهای مصرفی (بادوام و بی دوام) حتی به یک برابر و نیم نیز نرسیده است، اما کالاهای سرمایه ای در عرض ۳ سال کمی کمتر از سه برابر رشد داشته است. این واقعیت بیانگر سرمایه گذاری بیشتر در امر تولیدات کالاهای سرمایه ای است. آمارها خود بسیار گویا و روشن هستند. رشد روابط سرمایه داری ضرورت سرمایه گذاری در جهت تولید کالاهای سرمایه ای را پدید آورده و طبیعتاً این روند سیر تکاملی و صعودی خود را طی می کند.

چنین تفاوت فاحشی بیانگر گرایش به سرمایه گذاری عظیم در بخش کالاهای سرمایه ای می باشد. واضح است که با انباشت و تمرکز بیشتر سرمایه، سرمایه گذاری بیشتر در عرصه تولید کالاهای سرمایه ای فزونی می یابد. تولید کالاهای سرمایه ای لازمه اش وجود صنایع سنگین می باشد و زنجیره ای از تولید را در کشور ما به وجود آورده، که از جمله ضروریات روند تولیدی است. پس از این روند گردش سرمایه بدون چنین زنجیره ای غیرقابل تصور است.

شیفتگان رشد سرمایه داری کلاسیک باید به دقت به واقعیات فوق بیندیشند و درک کنند که رشد سرمایه داری حتی در زمینه صنایع سنگین و تولید کالاهای سرمایه ای چه مقیاسی از تولید را در بر می گیرد. به عبارتی دیگر تنوری باقی های "سرمایه داری عقب مانده" رنگ می بازد و واقعیات اشاره شده در کشورهای سرمایه داری وابسته هر روز برجسته تر و غیرقابل انکار می گردد.

درصد در ۱۳۵۵ و کالاهای سرمایه ای با دوام از ۲۴/۹ درصد به ۲۷/۳ درصد در همان فاصله افزایش پیدا کرد. در مقابل سهم کالاهای مصرفی از ۴۵/۵ درصد به ۴۰/۱ درصد کاهش یافت. (مأخذ: بایزید مردوخی، الگوی مطلوب ساخت و ترکیب تولید در بخش صنعت ایران، سازمان برنامه و بودجه، مدیریت صنایع سنگین، ص ۷). همچنین شاخص کل تولید کارگاههای بزرگ صنعتی در ۱۳۵۶ نسبت به ۱۳۵۳ بیش از ۵۰ درصد افزایش یافت که بیشترین سهم از آن محصولات سرمایه ای (۲۶۹ درصد) بود. پس از ماشین آلات و تولید وسایل تولید، کالاهای مصرفی بادوام و وسایل خانگی با رشدی معادل ۸۶ درصد قرار داشتند. تولیدات کالاهای مصرفی بی دوام مانند پارچه، قند و شکر با اینکه در این فاصله افزایش چشمگیری پیدا کرده بود اما آهنگ رشد آن در مقایسه با کالاهای سرمایه ای اندک بود و از ۲۵ درصد تجاوز نمی کرد. (رشد روابط سرمایه داری، ص ۴۴۶)

همانگونه که ملاحظه می کنید کالاهای سرمایه ای نسبت به کالاهای مصرفی رشد بیشتری داشته اند و این مسئله در دوران پس از انقلاب نیز تداوم داشته است. قبل از آنکه هرگونه بحثی را در این باره آغاز نکنیم، برای اینکه جای تردید باقی نماند جدولی دقیق را که در این مورد وجود دارد (تا انقلاب سال ۵۷) در زیر آورده ایم:

شاخص تولید کارگاههای بزرگ صنعتی کشور

به تفکیک کالاهای مصرفی، واسطه ای و سرمایه ای

(سال ۱۳۵۳ = ۱۰۰)

۱۳۵۶	۱۳۵۵	۱۳۵۴	
۱۵۰/۶	۱۳۴/۶	۱۱۴/۷	شاخص کل
۱۲۵	۱۲۱/۳	۱۰۹	مصرفی بی دوام
۱۸۶/۳	۱۶۵/۲	۱۳۰/۶	مصرفی با دوام

تنها موردی که شاید در چند دهه قبل توسط طرفداران انقلاب بورژوازی به عنوان قوی ترین ادله بکار گرفته می شد عدم وجود صنایع سنگین و کالاهای سرمایه ای بود که به نظر آنها تنها از طریق رشد کلاسیک سرمایه داری می تواند تحقق یابد. اما واقعیات به گونه ای دیگر رقم خوردند. در حال حاضر در اکثر کشورهای سرمایه داری وابسته، صنایع سنگین و تولید کالاهای سرمایه ای جزء تفکیک ناپذیری از اقتصاد شده اند. نیروگاه های اتمی، صنایع فولاد، کشتی سازی ها، ماشین سازی ها و تولید دستگاههای الکترونیکی دیگر تنها مختص کشورهای امپریالیستی نیست، هرچند که امپریالیستها با کسب مافوق سود جهانی روند گردش سرمایه را در خدمت به منافع خود در اختیار دارند، اما به همین دلیل نیاز روزافزونی به هرچه جهانی تر کردن سرمایه دارند و بر این مینا با شتابی جنون آمیز به صدور سرمایه می پردازند.

نیروی کار ارزان در کشورهای سرمایه داری وابسته روز به روز عامل مهم تری می گردد تا سرمایه های بیشتری را جذب نماید. بورژوازی در تلاش برای مافوق سودی بیشتر به واسطه اشتهای سیری ناپذیرش، سرمایه های کلانی را که در بسیاری موارد شامل عرصه های تولید کالاهای سرمایه ای است، را نیز به کشورهای سرمایه داری وابسته منتقل می کند، چرا که عرصه های تولید چنان گسترده شده و عوامل وابستگی کانالهای پیچیده ای را طی می کند که به هیچ وجه هراسی برای کشورهای امپریالیستی و کارتلها به وجود نمی آورند. انباشت سرمایه کارتلهای امپریالیستی به چنان درجه و تمرکزی رسیده است که کشورهای سرمایه داری وابسته یاری رقابت با آنها ندارند و از سویی دیگر تکنولوژی پیشرفته و برتر همچنان در اختیار امپریالیستها قرار خواهد داشت.

اساسا ساده نگری است که تصور کنیم بر مبنای مناسبات و تقسیم کار جهانی سرمایه داری، کشوری از کشورهای سرمایه داری وابسته (حتی پیشرفته ترین

آنها به لحاظ صنعتی) می تواند به رقیبی امپریالیستی تبدیل گردد، بلکه کاملا برعکس، رشد صنعتی کشورهای سرمایه داری وابسته در خدمت به کسب سود بیشتر برای کشورهای امپریالیستی است.

طبقه بورژوا در کشورهای سرمایه داری برای سهم شدن در بخشی از سودهای امپریالیستی با تمام نیرو و توان و امکانات سعی در فراهم کردن شرایطی هستند تا سرمایه های امپریالیستی تمایل به سرمایه گذاری در آن کشورها را پیدا نکنند. تلاش برای به وجود آوردن ثبات سیاسی و اقتصادی و تبلیغات در این خصوص دقیقا در راستای چنین منفعی است.

به عبارتی ساده، روابط سرمایه داری جهانی مبتنی است بر صدور سرمایه بیشتر و کسب سود فزونتر و اینها ممکن نیست مگر با گسترش هرچه بیشتر سرمایه ثابت در کشورهای سرمایه داری وابسته و جهانی تر شدن سرمایه داری. ارزش افزوده فعالیت صنعتی کارگاههای صنعتی برحسب نوع فعالیت بیانگر این واقعیت است که سرمایه داری در جامعه ما در چه زمینه هایی گسترش یافته و نقش تولید کالاهای سرمایه ای چه مقیاسی از تولید ما را در بر می گیرد. دقیقا در هر زمینه ای از تولید که ارزش افزوده بیشتر باشد، سرمایه گذاری نیز بیشتر بوده و گرایش طبیعی سرمایه برای کسب سود فزونتر بر این مسنله تأکید دارد.

در آخرین جداول صفحات قبل، بجز صنایع مواد غذایی و آشامیدنی، به ترتیب تولید فلزات اساسی، صنایع تولید مواد و محصولات شیمیایی، تولید سایر محصولات کانی غیرفلزی در رده های بعدی قرار دارند. ارزش افزوده در هر سه مورد فوق بیش از ۲۰۰ میلیارد ریال بوده است.

در زمینه های دیگر نیز که کالاهای سرمایه ای تولید شده اند رقم آنها قابل توجه است و در هر حال در اقتصاد جامعه از جایگاه قابل توجه و ضروری برخوردارند. آقای سوداگر با استناد به آمارها به بررسی پنج ساله بعد از انقلاب سال ۵۷

پرداخته و با وجود آنکه سرمایه های بسیاری در جریان انقلاب از کشور خارج شده بود و هرج و مرج و روحیات انقلابی از سرمایه گذاری ها کاسته و بخصوص جنگ ایران و عراق از سال ۵۹ به بعد تأثیرات قوی بر این مسئله داشته است، و از سویی دیگر شرایط مساعدی هنوز برای سرمایه داری بخش خصوصی به وجود نیامده بود، اما بازم واقعیات بیانگر رشد سرمایه داری در این سالها هستند و بورژوازی با تمامی موانع موجود همچنان به ریشه دوانی در اقتصاد و جامعه ادامه داده است. آقای سوداگر چنین می گوید:

"پس از پیروزی قیام بهمن اقدامات گسترده ای از سوی دولت موقت برای ملی کردن صنایع بزرگ و دارایی های وابستگان نظام پهلوی صورت گرفت و بسیاری از سرمایه داران بزرگ، همراه با سرمایه های کلان از کشور گریختند. احساسات ضد سرمایه داری به اوج خود رسید. اما هنوز توفان انقلابی فروکش نکرده بود که درجه حرارت سرمایه داری بار دیگر بالا گرفت. مثلاً تنها در سال ۱۳۶۱، ۱۶۷۸ فقره پروانه برای تأسیس واحدهای جدید صنعتی و یا گسترش واحدهای موجود با سرمایه های معادل ۲۹ میلیارد ریال از سوی وزارت صنایع صادر شد. در همان سال ۸۳۴ واحد جدید صنعتی با ۱۹/۸ میلیارد ریال سرمایه مورد بهره برداری قرار گرفت و یا گسترش پیدا کرد. در این سال ۲۰۶۵ پروانه صنعتی با ۵۸/۷ میلیارد ریال سرمایه (حدود سه برابر سال پیش) صادر شد. در همین سال ۷۴۳ واحد صنعتی با سرمایه ای معادل ۲۱/۱ میلیارد ریال مورد بهره برداری یا توسعه قرار گرفت. در حالی که در سال ۱۳۵۵ که از نظر دور شمار پروانه های تأسیس و بهره برداری واحدهای صنعتی و نیز از نظر میزان سرمایه گذاری پر رونق ترین سال دوره سلطنت پهلوی به شمار می رفت، ۸۲۴ پروانه جهت تأسیس واحدهای جدید با سرمایه ای معادل ۶۴/۸ میلیارد ریال صادر شده بود و

۳۱۳ واحد صنعتی جدید صنعتی با ۵۶/۱ میلیارد ریال سرمایه مورد بهره برداری قرار گرفته بود.

"بدین ترتیب در سال ۱۳۶۲ از نظر میزان سرمایه و تأسیس واحدهای تازه حدود ۱۰٪ و از نظر میزان سرمایه واحدهای مورد بهره برداری حدود ۶۳٪ کمتر از سال ۱۳۵۵ پروانه صنعتی صادر شد.

"همین گرایش در شمار و میزان سرمایه ثبت شده شرکتهای صنعتی نیز دیده می شود. در ۱۳۵۶، ۴۵۳۶ شرکت با سرمایه ای معادل ۶۴/۵ میلیارد ریال به ثبت رسید. در ۱۳۵۷ این تعداد تا ۳۱۳ شرکت با سرمایه ای معادل ۳۳ میلیارد ریال کاهش پیدا کرد. اما در سال ۱۳۶۲ بار دیگر شمار شرکتهای صنعتی به ثبت رسیده رو به فزونی گذاشت و به رقم بی سابقه ۸۶۴۹ شرکت و با سرمایه ای معادل ۶۰ میلیارد ریال رسید. همچنین، با اینکه شمار کارگاههای بزرگ بخش خصوصی از ۵۲۴۷ واحد در ۱۳۵۵ به ۴۰۷۴ واحد در ۱۳۵۸ کاهش پیدا کرد، اما از سال ۱۳۵۹ به بعد بار دیگر سیر صعودی خود را از سر گرفت بطوری که شمار آنها در همین سال به ۵۲۸۸ واحد و در ۱۳۶۱ به ۵۹۲۴ واحد افزایش یافت."

پر واضح است که در سالهای ۵۷ الی ۶۷ تحت تأثیرات قوی انقلاب، مبارزات مردمی و کارگری سالهای ۵۸ و ۵۹، جنگ طولانی و پرخرج سالهای ۵۹ الی ۶۷، سیستمهای سرمایه داری دولتی سالهای ۵۸ الی ۶۳، و درگیری نظامی داخلی و بی ثباتی سیاسی و غیره، تمامی این عوامل بر مسئله سرمایه گذاری که نیاز به یک شرایط و محیط نسبتاً با ثبات دارد تأثیر داشته و محدودیتهای شدیدی

^۱ رشد روابط سرمایه داری در ایران، ص ۴۸۸؛ منابع: بانک مرکزی ایران، گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۶۱، ص ۵۳ و سال ۱۳۶۲، ص ۶۷، بانک مرکزی ایران، گزارش اقتصادی سالانه سال ۱۳۵۵، بانک مرکزی ایران، اداره آمار اقتصادی، آمار ثبت و انحلال شرکتهای بزرگ در سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۲، مرکز آمار ایران، سالنامه های آماری در سالهای مختلف.

(سرمایه گذاری خصوصی خارجی در ایران، از طریق مرکز جلب و حمایت سرمایه های خارجی، برحسب کشور و به میلیون ریال، برای سه دوره ۴۶-۱۳۴۲، ۵۱-۱۳۴۶، و ۵۶-۱۳۵۱)

نام کشور	دوره اول	دوره دوم	دوره سوم	جمع
امریکا	۱۶۰۹	۴۹۶۲	۴۹۹۷	۱۱۵۶۸
انگلستان	۲۳۰	۹۸۸	۶۶۲	۱۸۸۰
آلمان	۱۹۶	۱۴۴۹	۲۹۹۸	۴۶۴۳
فرانسه	۱۷۳	۵۱۲	۱۴۹۳	۲۱۷۸
ژاپن	۲۰	۴۱۵	۱۱۴۸۵	۱۱۹۲۰
ایتالیا	۷۱	۱۳۸	۱۱۱۸	۱۳۲۷
سایر	۶۷۲	۱۵۰۹	۲۶۵۲	۴۸۳۳
جمع	۲۹۷۱	۹۹۷۳	۲۵۴۰۵	۳۸۳۴۹

(رشد روابط سرمایه داری، ص ۵۰۷. مأخذ: بانک مرکزی، گزارش اقتصادی

و ترازنامه سالهای ۱۳۴۶، ۱۳۵۱، و ۱۳۵۶)

برای رشد سرمایه داری در این دوران پدید آورده. بخصوص سرمایه گذاری خارجی که در این سالها از سرمایه گذاری در ایران پرهیز می کرده اند. اما با تمام این اوضاع و احوال به دلیل عطش سیری ناپذیر سرمایه داری باز هم، هرچند کند، رشد یافته و به گسترش دامنه فعالیتش افزوده است. در این سالها سرمایه های خرد نیز با شرایط پدید آمده توانستند راه طولانی را در مدت زمانی کوتاه طی کنند و با انباشت سرمایه های باد آورده از قبیل فقر توده ها به جرگه سرمایه داران بزرگ پیوندند. مالکیت های کوچک در شرایطی که موانع از پیش پای آنها برداشته می شود بستر مساعدی برای رشد روابط سرمایه داری بشمار می روند. این سرمایه داران تازه نفس وارد بازار سرمایه داری می گردند و تجزیه طبقاتی را شدت می بخشند. در نهایت آنها با سرمایه های کلان پیوند برقرار می کنند و انباشت و تمرکز فزونی پدید می آورند.

با پایان جنگ و به وجود آمدن ثبات نسبی، سرمایه های خارجی و نیز واگذاری بیشتر صنایع دولتی به بخش خصوصی و وامهای صندوق بین المللی پول، همگی در خدمت به رشد سرمایه داری و شتاب بخشیدن به سرمایه گذاری های کلان و به وجود آمدن صنایع سنگین و بزرگ و سرمایه گذاری های دراز مدت عمل کردند. با جهانی شدن سرمایه، حضور سرمایه های خارجی در کشورهای سرمایه داری وابسته پدیده های موثر در رشد سرمایه داری و سرعت بخشیدن به روند حرکت این مناسبات است. دیگر در هیچ کشوری تنها سرمایه های ملی عمل نمی کنند و همگام با سرمایه های داخلی و یا در بسیاری موارد مشترکا اقدام به سرمایه گذاری می کنند. بر همین مبنا مناسبات سرمایه داری با عمق و وسعت بیشتری عمل می کند و جامعه غرق در روابط و مناسبات سرمایه داری می گردد. جدول زیر بیانگر واقعیت فوق است.

از سالهای ۴۲ الی ۵۶ سرمایه های خارجی در اقتصاد ما حضور فعال داشتند. این سرمایه گذاری ها عموماً توسط کشورهای امپریالیستی انجام می شد. جدول بالا دقیق تر واقعیت فوق را نشان می دهد. همانگونه که مشاهده می شود، سرمایه گذاری های خارجی دارای رشد صعودی در این مدت بوده اند و این مسئله بیانگر حضور بیشتر سرمایه در ایران می باشد. همانگونه که در تیترا جدول نوشته شده است، این سرمایه گذاری ها فقط مختص سرمایه های خصوصی است و واضح است که سرمایه گذاری های دولتی مبالغ بیشتری را شامل می شده اند که متأسفانه آمار آنها در اختیار ما نیست. آمار جدول زیر بیانگر رشد سرمایه گذاری خارجی در دو دوره است.

(سرمایه گذاری خصوصی خارجی، به میلیون ریال و بر حسب رشته فعالیت)

نوع صنعت	دوره ۱۳۴۷-۵۱	دوره ۱۳۵۲-۵۶
لاستیک سازی	۱۲۲۴	۲۶۱۷
داروسازی	۱۲۱۰	۹۶۶
الکتریکی و الکترونیکی	۱۰۴۰	۱۷۹۵
فلزی	۹۶۳	۳۹۱۷
ساختمانی	۲۷۶	۶۳۹
پتروشیمی	۲۱۹۸	۸۲۰۱
وسائط نقلیه و حمل (مونتاز)	۵۸۳	۱۸۳۵
مواد غذایی	۲۳۰	۴۹۱
تصفیه موتور	۱۵۸	
فعالیت‌های معدنی	۹۶۰	۴۲۵
هتل سازی و هتل داری	۲۹۳	۲۹۵
شیشه چینی سازی	۲۲۳	
کشت و صنعت	۲۹۴	۳۵۵
سایر	۳۱۷	۳۲۷۰
جمع	۹۹۷۳	۲۵۴۰۵

در دوره های ۵۶-۱۳۵۱ صنایع پتروشیمی همچنان از نظر جذب مقدار سرمایه های خارجی در صدر دیگر رشته های صنایع قرار داشتند و سهم آنها از ۲۲ درصد در دوره دوم به بیش از ۳۲ درصد کل سرمایه های وارداتی افزایش یافت. در این دوره صنایع فلزی با جذب حدود ۴ میلیارد ریال (۱۶ درصد) و صنایع لاستیک سازی با جذب ۲/۶ میلیارد ریال (بیش از ۱۰ درصد سرمایه های خارجی وارده از همان طریق) در جای دوم و سوم قرار داشتند. بنابراین بخش قابل

توجهی از سرمایه های خارجی در زمینه تولید کالاهای سرمایه ای انجام گرفته بود (صنایع پتروشیمی).

اگر تناسبی بین دو دوره ببندیم، درصد افزایش سرمایه های خارجی مشخص می شود. در مقایسه این دو دوره ما شاهد رشدی معادل ۲۵۵٪ می باشیم. طبیعی است که هرچه شرایط اقتصادی برای سرمایه گذاری فراهم تر گردد، سرمایه های خارجی بیشتری جذب می گردد. به عبارت دیگر با رشد روابط سرمایه داری، سرمایه گذاری در زمینه هایی بیشتر و وسیع تری می تواند انجام شود و سرمایه جهانی نیز متناسب با این شرایط به صدور سرمایه بیشتری مبادرت می کند. در واقع دوره دوم سرمایه گذاری بخش خصوص خارجی ۲/۵ برابر گردیده.

هرچند که بعد از انقلاب آمارهای دقیق سرمایه گذاری در بخشهای مختلف را نداریم، اما مقادیر سرمایه گذاری خارجی در مجموع خود می تواند واقعیت افزایش آنرا ثابت بکند. وامها و اعتبارات دریافتی از خارج و سپرده های ارزی در سال ۱۳۶۰، ۲۰۴ میلیارد ریال بوده است درحالی که در پایان سال ۱۳۷۵ وامها و اعتبارات دریافتی و سپرده های ارزی به مبلغ ۹۷۴۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. (سالنامه آماری ۱۳۷۵، ص ۴۱۷، جدول ۱-۱۲). با توجه به نرخ تورم، و نزول ارزش ریال بعد از انقلاب ضروری است برای بدست آوردن نتیجه ای درست ارقام فوق را به قیمت دلار در هر سال مربوطه برگردانیم. با توجه به قیمت دلار در سال ۱۳۶۰ که حدود ۸۰۰ ریال بوده است و قیمت دلار در سال ۷۵ که حدود ۳۵۰۰ ریال بوده است، در نتیجه تناسب فوق در این مدت ۴۳۷٪ رشد تورم بوده است (یعنی ۴/۳۷ برابر)، اما اعتبارات دریافتی ۴۷/۷ برابر رشد داشته که با احتساب کسر کردن مقدار تورم باز هم شاهد ۴۳/۳ برابر هستیم (یعنی ۴۳۳٪ رشد داشته ایم). این مسئله بیانگر افزایش سرسام آور اعتبارات خارجی است که بخشی از رشد سرمایه را نشان می دهد.

موارد ذکر شده فقط شامل وامها و اعتبارات است که از خارج دریافت شده است، که البته بطور دائم رو به افزایش است. صدور سرمایه تنها به موارد فوق محدود نمی شود، بلکه سرمایه گذاری های مسقیم و غیرمسقیم، وامهایی که از طریق سیستم بانکی دریافت نمی شود و به بخشهای دیگر دولتی و خصوصی تعلق می گیرد، و بسیاری موارد دیگر که در مجموع سیر صعودی و فزاینده ای را به عنوان صدور سرمایه به وجود می آورند، را نیز در بر می گیرد.

- معادن

معادن در اقتصاد ما از جایگاه وسیعی برخوردارند. به دلیل وجود معادن زیاد و متنوع در کشور ما و استخراج آسان، نقش زیادی در عرصه تولید ایفا کرده اند. صنعت و معدن در جزء جدائی ناپذیر هستند و به عبارتی دیگر معادن کشور ما عموماً برابر با صنایع سنگین قابل قیاس هستند. این قیاس هم از جنبه اهمیت تولیدات آنها و هم وابسته بودن بخشهای دیگر تولید می باشد. بسیاری از معادن اصلی و بزرگ مواد لازم جهت تولید دیگر رشته ها را آماده می کنند و از سویی دیگر کارخانه های بسیاری نیز برای تخلیص مواد استخراج شده لازم اند تا آنها را برای استفاده در دیگر رشته های تولیدی آماده بکنند. بخش قابل توجهی از تولیدات معادن بمثابة کالاهای سرمایه ای هستند که در تولید نقش تعیین کننده ای دارند و بعضاً حتی به خارج نیز صادر می گردند.

مواردی مانند زغال سنگ، سنگهای آهنی، سرب و روی، سنگ طلا، سنگ مس، کرومیت، منگنز، بوکسیت و سولفات سدیم از این جمله اند. تقریباً تمام موارد فوق در صنعتی کاربردی با اهمیت دارند و تمام آنها نیاز به کارخانه های جنبی برای تخلیص دارند. بدین سان نقش معادن در کشور ما، نه تنها نقش فرعی و حاشیه

ای نیست بلکه بمثابة تولیداتی که چرخه تولیدات اصلی جامعه به آن وابسته اند باید مد نظر قرار بگیرد.

اهمیت و نقش معادن تنها موردی نیست که باید درک گردد، بلکه افزایش تولیدات مواد معدنی از جمله مسائل با اهمیت دیگری است که نباید به سادگی از آن گذشت. برای آنکه ما هر دو مورد ذکر شده را نشان بدهیم، ضروری است به جدول زیر مراجعه بکنیم. اما قبل از آن باید متذکر شد که معادن در هیچ سالی ارزش تولیداتش نه تنها کاهش نیافته است، بلکه دائماً سیر صعودی طی کرده و در نهایت از جایگاه با ارزش تری در اقتصاد برخوردار گردیده است.

ارزش تولیدات مواد معدنی در جدول زیر آمده است. این جدول ما را به حجم وسیع ارزش تولیدات مواد معدنی آگاه می کند و بر مبنای آن نه تنها حجم وسیع و متنوع آنرا درک می کنیم، بلکه سیر رشد یابنده آنرا نیز مشاهده می کنیم. مطابق آمار جدول زیر، بین سال ۷۰ تا ۷۴ ارزش منابع معدنی ۳۱۶٪ رشد کرده که در واقع بیش از سه برابر می باشد. طبیعتاً این روند چه قبل از این سالها و چه سالهای بعد نیز وجود داشته است.

همانگونه که در جدول زیر مشاهده می کنید، استخراج مواد معدنی در ایران از یک سیر صعودی برخوردار بوده است. صنایع جنبی و وابسته به معادن نیز به موازات رشد استخراج مواد معدنی رو به رشد بوده و می باشد. برای آنکه با وضوح بیشتری رشد ارزش تولیدات مواد معدنی را درک بکنیم کافی است به جدول زیر که به بررسی این مسئله فقط طی سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۴ پرداخته، نظر بیفکنیم.

۸۰۱	۵۲۲	۲۴۵	۵۰۱	۸۳۶	خاک سرخ و زرد
۳۷۵۸	۳۱۲۹	۱۱۵۲	۴۷۸	۹۱۹	فلورین
۴۵۵	۴۲۶	۴۰۲	۲۵۲	۱۷۲۴	سولفات استرونیسم
۱۶۱۴	۱۰۶۶	۲۶۱	۶۰	۳۸	پُر
۱۹۸	۲۵۰	۳۴	۱۹۰	۳۱۳	زرنیخ
۷۳۳۹	۷۲۳۰	۵۴۳۷	۴۱۹۷	۳۲۳۰	نمک
۱۸۵۷۳	۱۰۵۸۳	۶۹۹۲	۷۴۱۳	۲۰۵۹	سیلیس
۱۹۴۳	۱۴۱۰	۱۴۶۷	۱۰۲۹	۹۷۰	پوکة معدنی
۲۳۰۳	۱۴۶۹	۹۴۹	۷۳۰	۳۹۳	فلدسپات
۵۰۶	۶۸۳	۵۸۱	۵۰۰	۲۲۲	تالک
۲۵۹	۹۴۹	۸۷۵	۷۳۵	۶۸۵	پنبه نسوز
۱۲۵۹	۸۷۱	۸۴۲	۵۵۰	۶۵۴	صدف دریانی
۷۵۵	۲۷۲	۲۱۷	۱۳۳	۸۹	میکا
۳۲۷	۲۴۱	۸۶	۵	۸۰	فیروزه

(مأخذ: سالنامه آماری ۱۳۷۵، ص ۱۶۴، جدول ۵-۴)

بنابراین معادن نیز تأثیرات قابل توجه اقتصادی و اجتماعی رو به رشدی در جامعه ما دارند. چرخة تولید در این زمینه فعال است و نیروهای کارگری قابل توجهی را پیرامون خود به تولید واداشته است. مطابق آمار^۱ تا سال ۱۳۷۳ تعداد متوسط شاغلان تولیدات معادن به ۵۵۱۸۲ نفر رسیده اند که مطابق آمارهای قبلی مبنی بر رشد تولیدات این تعداد طبیعتاً رو به فزونی هستند. این تعداد انسان که در زمینه تولیدات معادن فعالیت می کنند نیروی قابل توجه اجتماعی را تشکیل می دهند که یقیناً اکثریت آنها را کارگران تشکیل می دهند.

(به میلیون ریال)

۱۳۷۴	۱۳۷۴	۱۳۷۲	۱۳۷۱	۱۳۷۰	نوع فعالیت استخراجی
۱۳۴۳۵۲۸	۱۱۳۳۳۸۹	۷۰۵۴۹۹	۵۸۱۸۵۳	۴۲۴۷۸۰	کل معادن
۲۲۸۰۹۷	۱۹۷۶۶۰	۱۲۲۴۴۴	۱۱۰۴۶۶	۷۸۲۴۳	زغال سنگ
۱۶۰۳۴۹	۱۱۰۰۶۲	۴۸۱۱۱	۴۰۷۹۲	۱۹۲۰۳۷	سنگهای آهنی
۹۷۲۵۹	۶۵۰۴۳	۳۱۵۷۲	۳۰۶۸۳	۱۷۸۶۶	سرب و روی
۲۸۷۸	۲۲۹۱				سنگ طلا ^۱
۲۰۰۶۹۱	۱۸۷۸۳۶	۱۴۴۴۳۶	۸۱۵۳۲	۷۳۶۹۸	سنگ مس
۶۰۶۹۵	۵۶۲۲۰	۲۰۰۱۲	۱۶۷۸۶	۸۴۶۰	کرومیت
۸۵۳۰	۵۵۷۱	۳۱۸۵	۱۵۱۱	۱۰۴۷	منگنز
۸۵۳۲	۵۹۸۱	۳۵۰۳	۲۷۹۶	۷۵۴	بوکسیت
۱۷۸۱۳۹	۱۷۱۶۱۴	۱۰۸۷۴۳	۱۰۱۳۸۷	۷۸۶۹۳	شن و ماسه
۱۶۰۸۱۹	۱۵۱۱۸۹	۱۰۳۲۰۲	۱۰۶۸۴۱	۷۶۲۶۶	سنگ تزئینی
۲۴۹۵۳	۱۲۰۲۷	۱۰۸۷۰	۷۷۷۴	۵۲۵۸	سنگ لاشه
۷۵۷۰	۹۵۰۸				سنگ بالاست ^۲
۹۵۴۹۳	۷۱۱۵۷	۴۴۳۹۸	۳۳۰۲۶	۲۸۲۲۹	سنگ آهک
۲۹۳۲۸	۲۳۳۸۲	۱۷۷۳۲	۱۳۲۰۴	۱۱۵۴۳	سنگ گچ
۲۱۵۹۸	۱۷۸۴۶	۱۴۸۴۴	۱۱۱۹۲	۱۰۰۲۲	کانولن، خاک نسوز
۲۱۵۷	۷۰۱۲	۱۷۱۰	۲۵۸۱	۷۲۲	دلومیت
۱۰۴۴	۷۳۹	۳۹۴	۳۸۳	۲۴۳	بنتونیت و گل سرشوی
۵۲۴۱	۲۸۳۸	۵۵۶۰	۱۱۹۹	۴۰۰	منیزیت گل سفید
۴۰۷۹	۱۹۰۱	۱۷۶۴	۹۵۳	۴۳۸	سولفات سدیم
۵۶۸۷	۴۴۱۱	۳۴۸۱	۱۹۷۱	۱۴۹۷	باریت

^۱ ارزش تولید سنگ طلا در سالهای ۱۳۷۰ لغایت ۱۳۷۲ همراه با سنگ مس می باشد.

^۲ ارزش تولید سنگ بالاست در سالهای ۱۳۷۰ لغایت ۷۲ همراه با سنگ لاشه می باشد.

^۱ سالنامه آماری سال ۱۳۷۵، جدول صفحه ۱۶۱.

اکثر معادن، رشته‌هایی از تولید می‌باشند که سالیان درازی به تولیدات ادامه خواهند داد و روز به روز مکانیزه‌تر و صنعتی‌تر می‌گردند. ایران از جمله کشورهایی است که مواد معدنی بسیاری را دارا می‌باشد و زمینه برای گسترش تولیدات در این عرصه زیاد است. این مسئله زمینه‌های اشتغال‌کارگران بیشتری را فراهم کرده و می‌کند. معادن به موازات رشد صنایع، و برعکس، صنایع به موازات رشد معادن رشد می‌یابند. با این ویژگی که در کشورهایی که مواد معدنی کم و محدودند نیاز به واردات مواد معدنی افزایش می‌یابد، اما در ایران به دلیل مواد معدنی فراوان رشد تولیدات معدنی تأثیرات مستقیم رشد صنایع بوده است.

در معادن همانند صنایع نیاز به تقسیم کار دقیق و استفاده از نیروهای گسترده کارگری ضروری است. کارگران معدن همواره در مبارزات کارگری نقش فعال داشته‌اند (چه در ایران و چه در دیگر کشورها) و وضعیت آنها هرگز جدای از وضعیت دیگر کارگران صنعتی نبوده است. در واقع کارگران معادن نیز جزئی از افشار پیشرو کارگری به حساب می‌آیند.

به لحاظ علم معدنی، ایران یکی از کشورهای نسبتاً غنی است و این مسئله‌ای قابل توجه و مؤثر در اقتصاد است. برخی از معادن هنوز به مرحله استخراج نرسیده یا در ابتدای راه قرار دارند، بنابراین تولیدات معدنی همچنان رو به رشدند و عده‌ای بیشتر را جذب خود می‌کنند و نقش مهم‌تری در اقتصاد ایفا می‌کنند. تولیدات معادن به عنوان یک پارامتر قوی در اقتصاد ایران عمل می‌کنند و این مسئله‌ای نیست که آنرا بتوان نادیده گرفت.

یکی دیگر از ویژگی‌های زیاد بودن مواد معدنی و معادن جذب سرمایه‌گذاری خارجی است. چرا که سرمایه‌های خارجی نیز همانند سرمایه‌های داخلی همیشه به کم هزینه تمام کردن کالاهای خود می‌اندیشند، در نتیجه هر جا که مواد معدنی و به عبارتی دیگر مواد خام قابل دسترس است، تولیدات در کنار و نزدیک مواد

خام مورد نیاز کم هزینه‌تر و با صرفه‌تر خواهد بود. بر همین مبنا سرمایه‌های بیشتری در این مورد به رقابت با هم می‌پردازند و سرمایه‌های خارجی نیز از این قاعده خارج نیستند.

تأثیر دیگر وجود مواد معدنی فراوان در یک کشور، افزایش یافتن راه‌های ارتباطی و امکانات حمل و نقل می‌باشد. ضرورت وجود راه آهن، جاده‌های بین شهری و اتوبانها و یا حمل و نقلهای هوایی و دریایی از این جمله‌اند. افزایش امکانات حمل و نقل ضرورت وجود بنادر و انبارها را به وجود می‌آورد و همه این موارد که به موازات رشد سرمایه‌داری دائما باید توسعه بیابند خود نیز به نوبه خود بر شرایط اجتماعی مؤثر واقع می‌شوند. عده زیادی در این رشته‌ها به فعالیت مشغول می‌شوند و شرکتها و کمپانیهای در خصوص مسئله حمل و نقل بوجود آمده‌اند که عده زیادی را به خدمت گرفته‌اند و نقش قابل توجهی در اقتصاد دارند. امروزه کشورهای سرمایه‌داری سرمایه‌گذاری‌های کلانی در زمینه‌های حمل و نقل و راه‌های ارتباطی و بنادر و غیره به عمل می‌آورند. هرچه سرمایه‌داری گسترده‌تر می‌گردد ضرورت مسائل فوق نیز بیشتر می‌شود و کالاهای بیشتری با سرعت بیشتر جابجا می‌گردند و بدست مصرف‌کنندگان می‌رسند.

- نیروی انسانی

ضروری است که بازتاب تغییر و تحولات اقتصادی که به آنها اشاره و استناد کرده‌ایم را در بُعد نیروی انسانی جامعه نشان بدهیم. تغییر و تحولات شگرفی که در جامعه پس از ظهور سرمایه‌داری به وجود آمده و در تمامی موارد ذکر شده، طبیعتاً تأثیرات بزرگی نیز در بُعد اجتماعی و نیروی کار و مشاغل جدید پدید آورده است. نیروی کارگری و نیروهای متخصص، سرمایه‌داران بزرگ و تهی‌دستان

بیکار شهری، مهاجرت و تجمعات انسانی همگی در خدمت به سرمایه داری، باعث دگرگونی عظیمی در عرصه نیروی انسانی کار گردیده اند.

تقسیم کار در عرصه نیروی کار به کارگران متخصص و ساده، کارهای فکری و یدی، نیروی ذخیره کار، مدیریت، تقسیم کارهای کوچک و گسترده، نیروی کارگری موقت و دائم، اشرافیت کارگری، بوروکراتها و غیره همگی از جمله تقسیمات گسترده نیروی انسانی در روابط تولیدی است. بر همین مبنا پیچیدگی روابط تولیدی در عرصه تقسیمات نیروی انسانی تبلور می یابد و شکافهای اجتماعی کوچک و بزرگ با ویژگیهای فراوان شکل می گیرد. همانگونه که با ظهور کشورهای امپریالیستی، صدور سرمایه به تمامی دنیا باعث تأثیر در تقسیم کار نیروی انسانی گردید و روابط تولیدی از آن تأثیرات قوی گرفت، با ظهور کشورهای سرمایه داری وابسته و جهانی شدن سرمایه داری مسئله را چندین بار بیشتر تحت تأثیر قرار داد و نیروهای انسانی شدیداً دستخوش تغییرات کیفی گردیدند.

نه تنها جهانی شدن سرمایه داری و گسترش مناسبات و روابط تولیدی آن بر نیروی انسانی تأثیرات قوی داشته، بلکه مضافاً بر این مسئله به دلیل نیروی کار ارزان در کشورهای سرمایه داری وابسته سیل سرمایه گذاری در کشورهای سرمایه داری وابسته جریان یافته و رقابت شدیدی برای استفاده و استثمار هرچه بیشتر برای دستیابی به نیروی کار ارزانی که دیگر در چارچوب نظام سرمایه داری قابل استفاده و بهره برداری است برای کشورهای امپریالیستی مافوق سود جهانی را ببار آورده که بمثابة شریان حیاتی آنها است.

حال دیگر نیروهای متخصص و امکانات اقتصادی، کارخانجات و راههای ارتباطی و وسایل حمل و نقل و سیستمهای بازرگانی و روابط مدیریتی ضروری کاملاً در خدمت به سرمایه داری امپریالیستی قرار دارند و بر همین مبنا تمام شرکتهای چند

ملیتی که به نیروی کار ارزان وابسته شده اند و بررسی آنها جدای از مسئله نیروی کار ارزان کاملاً به دور از واقعیت است.

در رابطه با تغییرات نیروی انسانی در روابط تولیدی آقای سوداگر چنین می نویسد:

"در فاصله سالهای ۵-۱۳۴۱ در توزیع جمعیت فعال و شاغل در بخشهای عمده اقتصادی، کشاورزی، صنعت (شامل صنایع و معادن و ساختمان) و خدمات تغییرات چشمگیری روی داد.

"کل جمعیت شاغل از ۹۶/۵ درصد جمعیت فعال در سال ۱۳۴۱ به ۹۷/۱ درصد افزایش پیدا کرد و از ۶/۶۴۵ میلیون نفر به ۹/۲۴۴ میلیون نفر رسید. بیشترین میزان کاهش جمعیت فعال در بخش کشاورزی و بیشترین افزایش در بخش صنعت و معدن به وجود آمد. سهم بخش کشاورزی از ۴۸/۶ درصد جمعیت فعال در ۱۳۴۱ (۳/۲۳۲ میلیون نفر) به ۳۲/۱ درصد در ۱۳۵۶ کاهش یافت (۲/۹۶۶ میلیون نفر) و سهم صنعت و معدن در این مدت از ۲۲/۸ درصد (۱/۵۱۶ میلیون نفر) به ۳۳/۴ درصد (۳/۰۸۵ میلیون نفر) افزایش پیدا کرد و از نظر جمعیت فعال و میزان اشتغال در میان بخشهای اقتصادی در مقام اول قرار گرفت." (رشد روابط سرمایه داری در ایران، ص ۶۷۱، بر مبنای جدول ۲-۱۰)

با رشد سرمایه داری هرچند که در عرصه کشاورزی نیز روابط تولید دستخوش تغییرات کیفی گردید اما، به دلیل نیاز روزافزون به نیروهای جدید در زمینه های تولیدات صنعتی، معادن و خدمات و عمرانی، به سرعت تغییرات جمعیتی فعال در تولید از کشاورزی به صنایع و معادن و خدمات به وجود آمد و بافت جمعیت دستخوش دگرگونی گردید. در تمامی کشورهای سرمایه داری وابسته به سرعت چنین تغییری در جریان بوده و هست. این روند بعد از انقلاب سال ۵۷ نیز ادامه

داشته و در سال ۱۳۷۵ از مجموع شاغلان ده ساله به بالا که ۱۴۵۷۲۰۰۰ نفر بوده اند، ۸۷۹۹۰۰۰ نفر در شهرها به کار مشغول بوده اند و ۵۷۱۱۰۰۰ نفر در روستاها. (مأخذ: سالنامه آماری ۱۳۷۵، ص ۸۰، جدول ۸-۳)

بیشتر بودن جمعیت شاغل در شهرها دقیقا بر مبنای نیازهای اقتصادی جامعه است و تمرکز روابط و مناسبات تولیدی در شهرها بمثابه علت اصلی رشد ذکر شده بوده است. آمار فوق در حالی سه میلیون جمعیت فعال شهری را نشان می دهد که مشاغل کاذب ثبت نشده در شهرها بسیار بالاتر از روستاها است. دست فروشان، دلانان خُرد، شاگردان پادو، کارگران فصلی، و غیره از جمله این موارد اند که هر کدام جمعیت قابل توجهی را شامل می گردند.

هرچند که این جمعیتها در صنایع و دیگر رشته های وابسته فعالیت ندارند، اما در واقع محصول مناسبات صنعتی و سرمایه داری هستند که همیشه در حاشیه این روابط به گذران زندگی می پردازند.

نکته دیگری که مسئله را برای ما در بررسی نیروی انسانی هر جامعه ای روشن تر می کند، ارزش افزوده است. این نکته که آیا ارزش افزوده بیشتر از طریق کارگاههای کوچک به وجود می آید یا از طریق صنایع بزرگ و یا اینکه نسبت آنها به چه میزان است، ما را در درک مطلب یاری خواهد داد و بحثهای همچون سرمایه داری عقب مانده و یا سرمایه داری که رشد کلاسیک نداشته است و در واقع آبخور اقتصادی آن نه در صنایع بزرگ و متوسط، بلکه از طریق صنایع کوچک و غیر صنعتی است، مشخص می شود. استناد تنوریسینهای انقلاب بورژوا دموکراتیک به عقب ماندگی طبقه کارگر و یا به عبارتی دیگر غیر صنعتی بودن آن و کم بودن کارگران صنعتی و مجتمع در مراکز بزرگتر همیشه ادله ای برای اینان بوده است.

اما ما معتقدیم که واقعیات به گونه ای دیگرند. تولیدات و ارزشهای افزوده جامعه سرمایه داری ما نه در کارگاههای کوچک و پراکنده بطور کلی، بلکه عموما از طریق کارخانجات و کارگاههایی که عده قابل توجهی از کارگران را در خود جای داده اند شکل گرفته است. روشنفکران هراسان از انقلاب سوسیالیستی همیشه در توجیه این مسئله سعی فراوان دارند تا اقتصاد کشورهای سرمایه داری وابسته و مشخصا کشور ما را بخشا مبتنی بر کشاورزی بدوی و کارگاههای کوچک و پراکنده که کارگرانی بی سواد و غیرمتخصص در آنها مشغول به کار هستند و عمدتا به شکل کاملا موقت و فصلی کار می کنند، نشان بدهند. آمار زیر واقعیتهای شگرفی را ثابت می کند که برای هر انسان بی غرضی مبرهن است و خود جای بحثهای بسیاری را پر می کند.

از آمار مربوطه مشخص است که کارگاههای ۱۰۰ نفر و بیشتر تقریبا دوازده برابر کارگاههای ۵۰ تا ۹۹ نفر، و حدود شش برابر کارگاههای ۱۰ الی ۴۹ نفر، و حدود چهار برابر کارگاههای ۱ الی ۵ نفره ارزش افزوده تولید می کنند. بنابراین کارگاههایی که بیش از صد نفر کارگر دارند نقش تعیین کننده ای در اقتصاد ما دارند و انباشت سرمایه عموما از طریق اینگونه کارگاهها به وجود می آید. در آمارهای سرمایه داری ارزش افزوده برابر با سود حاصل از کارگاههای تولیدی است.

پر واضح است که در کارخانجاتی با بیش از صد نفر کارگر تقسیم کار بیشتر و تخصص و مهارت از ضروریات ابتدایی است. در نتیجه کراگران ماهر و نیمه ماهر و محیطهای کارگری بزرگ، سطح سواد بیشتر و ماشین آلات مکانیزه و صنعتی بیشتر از کارگرانی است که در کارگاههای کوچک فعالیت می کنند و یا دارای تخصصهای کمتری هستند و طبیعتا ماشین آلات ابتدایی و یا ابزارهای دستی در درجه دوم اهمیت در اقتصاد ما قرار دارند.

آنچه که مهم تر است، آگاهی بر این مسئله است که این روند روندی رو به تکامل و صعود است. یعنی فاصله بین کارگاههای کوچک و کارخانجات صنعتی و نسبتاً بزرگ دائماً در حال افزایش و رشد است. پیچیده تر شدن مناسبات تولیدی ضرورت بکارگیری بخشهای بیشتری از صنایع پیشرفته و تقسیم کاری وسیع تر و کامل تر را می طلبد. بکارگیری وسیع متخصصات روشنفکر در امر تولید و صنعت و در نهایت هر چه بیشتر کردن سود از طریق بنگاههای صنعتی و تولیدی بزرگ و متوسط می باشد.

فرهنگ کار و کارفرما گسترش یافته و عده بیشتری در این مناسبات غرق می گردند. کارگران از سابقه بیشتری برخوردار می گردند و فرزندان آنها از کودکی با محیط کار و تولید و استثمار آشنا می گردند. متخصصین ارزان تر بکار گرفته می شوند و دردهای مشترکی با کارگران پیدا می کنند که آنها را هر روز از سرمایه داری دورتر و متنفر تر می کند.

مسئله نیروی کار کارگری در ایران از زاویه دید تنوری پردازان انقلاب بورژوا دموکراتیک، بمثابة نیروی اجتماعی است که از روستا به شهرسرازیر گردیده اند و بر مبنای همین مسئله دارای روبناهای فنودالی و خرده بورژوایی می باشند و در نتیجه آغشته به اندیشه های ماقبل سرمایه داری هستند و در نهایت این نیرو (کارگران) توانایی لازم و شرایط مساعد برای به فعل در آوردن یک انقلاب سوسیالیستی را دارا نمی باشد. تنوری پردازان انقلاب بورژوا دموکراتیک روشنفکران کم حافظه ای هستند، زیرا در کجای تاریخ، در کشورهایی که سرمایه داری به شکل کلاسیک رشد کرده است، روستاییانی که به مرور به شهر روی می آورده اند از همان ابتدا دارای اندیشه های کارگری بوده اند، هیچگونه آغشتهگی به گذشته خرده مالکی و یا فنودالی نداشته اند؟ پس از چنین تنوری ای باید نتیجه

گرفته که در کشورهایی که سرمایه داری به گونه ای کلاسیک نیز رشد یافته است، تا آن زمان که هنوز کارگران به گذشته خرده مالکی و ماقبل سرمایه داری آغشته بوده اند هنوز مرحله انقلاب بورژوا دموکراتیک بوده است. شاید نظریه پردازان انقلاب بورژوا دموکراتیک با قاطعیت اعلام کنند بله. از نظر ما همانقدر که این واقعیت روشن گردد که آغشتهگی کارگران به گذشته روستایی مختص کشورهایی که سرمایه داری رشد کلاسیک کرده و یا نه، تفاوتی نمی کند و در هر حال کارگران از یک پیشینه اجتماعی گسسته اند و نیروی اجتماعی جدیدی تبدیل شده اند، نکته مثبت و گامی به جلو است.

در جوامعی که سرمایه داری به گونه ای کلاسیک رشد یافته، آیا سرمایه داری از دل جامعه فنودالی بیرون نیامده است؟ و باز آیا آغشتهگی ها با گذشته نیز که در اروپای فنودالیسم حاکمیتی مطلق داشته است قوی تر و بیشتر نبوده است؟ نظریه پردازان «انقلاب بورژوایی» حتماً با جار و جنجال خواهند گفت، رشد کلاسیک سرمایه داری به مرور باعث نهادینه شدن سرمایه داری در اروپا و ریشه دوانیدن آن در زندگی توده ها شده و در نتیجه سرمایه داری بمثابة یک شیوه تولیدی به همراه روبناهای خود در میان جامعه جای باز کرده است. در واقع رشد تضادهای درونی جامعه فنودالی در اروپا باعث بروز انقلاباتی همانند انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه و یا انقلاب صنعتی در انگلستان و تحولات کشور پروس شده است. ما نیز کاملاً موارد فوق و ادله ذکر شده را می پذیریم. این واقعیتی است که سرمایه داری از دل جامعه فنودالی سر بر آورد و طبیعتاً تأثیرات اجتماعی و روبیاتی خود را نیز بر جای گذاشته. حال ببینیم در کشورهای سرمایه داری وابسته شرایط چگونه بوده است:

آیا در این کشورها، تا زمانی که هنوز تولید سرمایه داری مسلط نگردیده بود، سرمایه داری رشد نکرد و جنبش دموکراتیک و ملی به اوج خود نرسید؟ انقلاب

بورژوا دموکراتیک و ضد فئودالی به وجود نیامد؟ جنبشهای وسیع دهقانی و ملی تحت رهبر بورژوازی ملی و حتی بعضا توسط طبقه کارگر (مثلا چین) وجود نداشت؟ تاریخ تمام کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره طی یک سده گذشته و یا بیشتر مملو از این جنبشها و انقلابات و تحولات اجتماعی بوده است. جنبشهایی به رهبری قوام نکرومه، پاتریس لومومبا، کمال پاشا، نهرو و گاندی، سوکارنو، بوتو، عمر مختار، بن بلا، چه گوارا و کاسترو، دکتر سون یات سن، زاپاتا، آلنده، جمال عبدالناصر، و بسیاری موارد دیگر و بالاخره در کشور ما امیرکبیر، ستارخان، باقرخان و در نهایت دکتر مصدق وجود نداشته اند؟ آیا واقعیات تاریخ بزرگی به این ابعاد و وسعت را می توان نادیده گرفت؟ و آیا هر کدام از افراد ذکر شده جنبش وسیع و یا انقلابی را در پشت سر خود نداشته و آنرا رهبری نمی کرده اند؟ اینکه کدامیک و در چه زمانی به پیروزی رسیدند در اصل مسئله و در بروز تبلور تضادهای حاد طبقاتی در دل جوامع فئودالی تفاوتی به وجود نمی آورند. در هر حال این جنبشها و انقلابات در نتیجه رشد تضادهای درونی جامعه فئودالی پدید آمده بودند و با وجود حمایت کامل نیروهای امپریالیستی از ارتجاع حکومتهای فئودالی در نهایت این جنبشها باعث نابودی فئودالیسم و در نهایت عقب نشینی سرمایه داران امپریالیستی گردیدند. این جنبشها تأثیرات قوی و ریشه ای خود را بر جای گذاشته و در تاریخ هر کشوری بجای مانده اند، بر روپناها تأثیر گذاشته و توده ها را وسیعا تحت تأثیر قرار داده اند. بسیار مغرضانه خواهد بود هرگاه ما بخواهیم این واقعیات تاریخی را به گونه ای دیگر و تنها از بالا و تحت رهبری سرمایه داری امپریالیستی بدانیم. سرمایه داری امپریالیستی در نهایت و بر مبنای نیروی عظیم جنبشها و انقلابات ذکر شده سعی در سمت و سو دادن آن به گونه ای بر آمدند تا منافع خود را از دست ندهند و در واقع تن به یک عقب نشینی

تاریخی دادند و به دنبال شرایطی جدید در خدمت به منافع خود، تحت مناسبات سرمایه داری جهانی، گشتند.

تنوری پردازان «انقلاب دموکراتیک» هرگز قادر نخواهند بود واقعیات یاد شده را پرده پوشی بکنند، چرا که عظمت جنبشها و انقلابات و وسعت آنها بیش از آن است که بتوان آنرا کم رنگ جلوه داد و ارتباط آنرا با تضادهای درونی و تاریخی نادیده گرفت.

همانگونه که در ابتدای مطلب توضیح دادیم، شیفتگان انقلاب بورژوایی دچار تناقض تاریخی و دیالکتیکی بسیاری هستند. چرا که برخی از کشورهای امپریالیستی نیز سیر کلاسیک سرمایه داری را طی نکرده اند. مثال بارز آن امریکا است. امریکا نه بر مبنای تضادهای درونی جامعه فئودالی بطور مشخص، بلکه در نتیجه مهاجرت اروپاییان و بیشتر انگلیسیان به امریکا تحت تأثیر قرار گرفت و سرمایه داری در واقع از اروپا به امریکا انتقال یات. در امریکا، بجز در دوران جنگهای داخلی شمال و جنوب که بین مدافعین نظام برده داری و فئودالیسم سر بر آورده بود، جنگها و انقلابات و حتی جنبشهای ضعیف تر در مبارزه و تضاد بین بورژوازی و فئودالیسم و یا قیامهای دهقانی و بورژوازی ملی امریکایی در تضاد با ارتجاع فئودالی را نداشته است. سرمایه داری بر اساس مهاجرت تجار و بورژواهای صنعتی تازه به قدرت رسیده در انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی به امریکا منتقل شد. اساسا جامعه امریکا تحت تأثیر مهاجرتها و سرمایه گذاریهای خارجی قرار داشت.

حال چه کسی است که نداند اقتصاد امپریالیستی امریکا در رأس جهان سرمایه داری است و سرمایه ثابت بر اثر انباشت مافوق سودهای کلان به اوج رسیده است. ضرورتی ندارد مثالهای دیگری که در قبل آوردیم را بیان بکنیم. همانقدر اشاره کافی است تا کشورهایی همانند سوند، نوژ، اسرائیل و کانادا را نیز در

نیست کشورهای بگنجانیم که سرمایه داری به گونه ای کلاسیک در آنها رشد نیافته اند. اما کدام انسان منطقی است که نداند این کشورها در ردیف کشورهای امپریالیستی و یا حداقل بسیار صنعتی هستند و برعکس کشورهای نیز وجود دارند که با وجود جنبش های قوی دهقانی و حتی به سرانجام رسیدن انقلابات بورژوا دموکراتیک در آنها و فروپاشی فنودالیسم و در نهایت رشد سرمایه داری به گونه ای کلاسیک از جمله کشورهای سرمایه داری وابسته اند و هیچ تفاوتی با دیگر کشورهای سرمایه داری وابسته ندارند. از جمله این کشورها هند، الجزایر، ترکیه، کوبا، مصر و بسیاری موارد دیگر هستند اما در نهایت آنها نیز بمثابة کشورهای سرمایه داری وابسته ای هستند که تفاوت فاحشی با دیگر کشورهای سرمایه داری وابسته ندارند.

آنان که تغییر و تحول در کشورهای سرمایه داری وابسته را کافی نمی دانند و معتقدند که سالیان متمادی و زیادی از عمر سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی سپری گردیده و در نتیجه گسست کامل کارگران از اندیشه ها و روبناهای فنودالی تحقق یافته است، اما در کشورهای سرمایه داری وابسته اینگونه نیست و کارگران هنوز آغشته به اندیشه های فنودالی و ماقبل سرمایه داری هستند، قادر به درک مطالب و واقعتهای عمیق تری در این رابطه نیستند.

بله، ما نیز تصدیق می کنیم که سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی بنابه تاریخچه طولانی تر خود از اندیشه های فنودالی فاصله گرفته و سرمایه داری در همه جا ریشه دوانیده است و به عبارتی دیگر روبناهای فکری متأثر از سرمایه داری کاملاً جا افتاده است. اما به این نکته که سرمایه داری در کشورهای سرمایه داری وابسته هنوز روبناهای خود را مستقر نکرده است به هیچ وجه توافق نداریم. قبل از آنکه به این مطلب بپردازیم، اجازه بدهید به نکته ای دیگر اشاره داشته باشیم. اولاً وجود عقب ماندگی های فنودالی تعیین کننده مرحله انقلاب

نیست. چرا که گاه حتی روبناهای فکری فنودالی در جامعه سوسیالیستی نوپا نیز یافت می شوند. چرا که اندیشه های ارتجاعی همیشه می توانند در اذهان و حداقل در حاشیه زندگی اجتماعی باقی مانده باشند. اما اینکه مرحله انقلاب را به دلیل وجود بقایایی از جوامع ماقبل حال تعیین کننده شرایط کنونی و قوی تر از تضادهای اصلی و موجود جامعه و اقتصاد بدانیم کاملاً درکی غیر دیالکتیکی و غیرواقعی است.

بطور مثال، کشور روسیه و انقلاب اکتبر نمونه ای بارز است. با وجود آنکه در این کشور هنوز بقایای فنودالی و اندیشه هایش قویا وجود داشتند، به هیچ وجه نقش تعیین کننده ای به عنوان مانع در راه به سرانجام رسیدن انقلاب سوسیالیستی نبودند. انقلاب سوسیالیستی حتی پس از فوریه، یعنی کمتر از یکسال از گذشت سرنگونی فنودالیسم، انقلابی کاملاً بر مبنای واقعیات و تضادهای طبقاتی و تاریخی به سرانجام رسید. برعکس، در کشوری همانند انگلستان که سرمایه داری در آنجا از تمامی کشورهای جهان دارای قدمت بیشتری است و از همان ابتدا با رشد صنایع و تکنولوژی همراه بوده و همواره نیز بمثابة یک کشور امپریالیستی پس از دوران رقابت آزاد سرمایه داری، عملی کرده است، انقلاب سوسیالیستی تا این زمان به وقوع نپیوسته و شرایط اجتماعی از انقلاب سوسیالیستی فاصله دارد. هرچند که ما معتقدیم مرحله انقلاب بر مبنای واقعیتهای دیالکتیکی در انگلستان نیز سوسیالیستی است، اما این مسئله تا شرایط تحقق آن به دلیل خصوصیات امپریالیستی تا به حال جامعه عمل نپوشیده است.

بنابراین، همانگونه که در ابتدای مطلب نیز اشاره داشتیم، تنها بر مبنای حاد بودن تضادها و تکامل آنها جامعه به انقلاب سوسیالیستی نزدیک تر می گردد. چه کسی است که منکر حاد بودن و قوی تر بودن تضادهای اجتماعی و طبقاتی در کشورهای سرمایه داری وابسته بگردد؟ بر همین مبناست که درگیری ها و

نبردهای طبقاتی در این کشورها با توسل به دیکتاتوری و سرکوب می گردد و فضای جامعه سیاسی تر و مبارزات بیشتر توده ای، کارگری و رادیکال است. بنابراین، روبناهای فنودالی تحت تأثیر تضادهای حاد طبقاتی و تکامل بیشتر جامعه سرمایه داری کاملاً در حاشیه قرار می گیرند و نمی توانند نقش تعیین کننده ای در شرایط افزایش تضادهای طبقاتی جامعه سرمایه داری داشته باشند. وانگهی، حتی اگر از دریچه دید محدود تنوری پردازان «انقلاب دموکراتیک» به مسئله بنگریم، در خواهیم یافت که در کشورهای سرمایه داری وابسته، هرچند سرمایه داری عمر کوتاه تری داشته است، اما پس از حدود چهل سال حاکم شدن شیوه تولید سرمایه داری در این کشورها، و با وجود آن که تا قبل از حاکمیت این شیوه تولید نیز نسلهایی از کارگران غیر روستایی عقب مانده را پرورش داده، به هیچ وجه کارگران کشورهای سرمایه داری وابسته در مجموع وابسته به روستاها و شرایط ماقبل سرمایه داری نیستند.

کارگران بسیاری بازنشسته شده اند و فرزندان آنها و نسلهای شهری جدید جایگزین آنها گردیده اند. اگر در روسیه به درستی پس از چند ماه از سرنگونی فنودالیسم، انقلاب سوسیالیستی تحقق یافت، حال چندین دهه از حاکمیت تولید سرمایه داری در کشورهای سرمایه داری وابسته می گذرد و طبقه کارگر از صف بندی مشخص اجتماعی برخوردار است که به مراتب از جنبه عینی دارای شرایط بهتری نسبت به روسیه آن دوران برخوردار می باشند. عده ای با اشاره به روبناهای مذهبی جامعه ما و یا روبناهای ناسیونالیستی و دیکتاتوری در دیگر جوامع سرمایه داری وابسته، در تلاش اند تا ثابت کنند هنوز روبناهای فنودالی در این جوامع حاکم اند.

اما سطحی نگری است هر زمان تصور بکنیم که بورژوازی تنها دارای روبناهای دموکراسی و آزادیخواهی و اندیشه های لائیک خاص خود است. اینگونه اندیشه

ها مختص شرایط رشد در جامعه فنودالی بودند و اینگونه اندیشه های بورژوازی برای در هم شکستن فنودالیسم ضرورت داشتند و پاره ای دیگر بر مبنای شرایطی که تضادهای طبقاتی حاد نیستند (همانند کشورهای سرمایه داری امپریالیستی) و بورژوازی حاکم در هراس بالفعل از طبقه کارگر و توده های زحمتکش نمی باشد به اینگونه دموکراسی ها روی می آورند. مارکس درباره روبناهای آزادیخواهانه بورژوازی چنین می گوید: (توجه کنید که این سخنان مارکس در هنگامی بیان می شوند که بورژوازی علیه فنودالیسم مبارزه کرده و سلطنت را بوسیله انقلاب ۱۸۴۸ سرنگون ساخته، و در شرایطی که توسل به شعارهای آزادیخواهانه و لیبرال و ایجاد مجلس مؤسسان بر فنودالیسم غلبه کرده و جنبش توده ها آنها را بر مسند قدرت قرار داده اند.)

"از سوی دیگر نفع سیاسی بورژوازی که حکم می کند که سرکوب را روز به روز شدید تر کند، ناگزیر می بایست بر وسایل و تعداد خدمه حکومتی در دستگاه اجرایی بیفزاید، ضمن آنکه در عین حال ناچار بود جنگی مدام را بر ضد افکار عمومی اداره کند و اندامهای محرک مستقل جامعه را در هر جا که از عهده ناقص کردن کامل آنها بر نمی آمد حسودانه از کار بیندازد...

این فقط یک شیوه ساده بیان، یک مد یا یک تاکتیک حزبی نبود. بورژوازی به خوبی دریافته بود که همه سلاحهایی که وی بر ضد فنودالیسم ساخته بود حالا به سوی خود او برگشته، همان وسایل آموزشی که او بنیان نهاده اکنون بر ضد فرهنگ خاص او بکار افتاده، و همه خدایانی که آفریده بود اکنون ترکش گفته اند. می دید که همه به اصطلاح آزادیهای بورژوازی و نهادهای پیشرفته اکنون، چه در پایه اجتماعی و چه در قله موقعیت سیاسی اش، به سلطه طبقاتی خود او حمله ور شده اند و تهدیدی برای آن شمرده می شوند، و بنابراین همه آنها دیگر

«سوسیالیستی» شده بودند. بورژوازی در این تهدید و این حمله بحق، راز سوسیالیسم را می دید...

باری بورژوازی با زدن برچسب «سوسیالیستی» به اموری که پیش از آن به عنوان امور «لیبرال» گرامی شان می داشت، در واقع اذعان می کرد که نفع ویژه وی حکم می کند که خود او از خطرات حکومت برخود برکنار دارد، که لازم است، برای ایجاد آرامش در کشور، اول از همه مجلس بورژوایی خود را درهم بشکند، که بورژواها فقط در صورتی می توندند به بهره کشی از طبقات دیگر ادامه دهند و از مزایای مالکیت، مذهب و نظم و امنیت و آرامش برخوردار شوند که طبقه آنها هم از لحاظ سیاسی مثل طبقات دیگر محکوم به نیستی باشد، که بورژوازی باید حتما تاج سلطنت را از دست بدهد تا کیسه پول اش را نگاه دارد، و بالاخره اذعان می کند که تیغی که باید در حمایت وی باشد ناگزیر شمشیر داموکلسی است آویخته بر بالای سر او." (کارل مارکس، هیجدهم برومر لونی بناپارت)

بله، اینگونه است که بورژوازی از همان اندیشه های لیبرالی و آزادیخواهانه ای که علیه فنودالیسم بهره می برد، در حال حاضر احساس خطر می کند و شدیداً بر علیه اندیشه های آزادیخواهانه و دموکراسی های حداقل نیز برخوردی قهرآمیز و سرکوبگر می کند. در کشورهایی که تضادها حادث می گردند، بورژوازی به ناچار بیشتر به نیروهای سرکوبگر متوسل می شود. در کشورهایی که کارگران نیروهای کار ارزانی هستند و عده ای زیاد از کارگران بیکار بمثابه ذخایر نیروی کار در فقر شدید بسر می برند و خرده بورژواهای تهیدست و زحمتکش در فشار فزاینده ای زیر شلاقهای مدام سرمایه داری قرار دارند، طبیعی است که قیامها و درگیری های طبقاتی نیز حاد و برجسته باشند و نیاز به دستگاه پلیس مخوف سرکوبگر نیز دهها بار بیشتر از دیگر کشورهای امپریالیستی باشد. در همین چند دهه اخیر

ما شاهد بوده ایم که در کشورهای سرمایه داری وابسته صد ها اعتصاب بزرگ کارگری و هزاران اعتصاب و اعتراضات کوچک تر، با وجود فضای سرکوب و دیکتاتوری به وقوع پیوسته و جنبشهای توده ای هر روز دامنه ای وسیع تر به خود گرفته اند. دهها و صدها اتحادیه و سندیکاهای کارگری در کشورهای مختلف به وجود آمده و نیروهای کارگری فراوانی گرد هم آمده اد. سرمایه داری امپریالیستی در هراس دائم از نیروی طبقاتی کارگران در کشورهای سرمایه داری وابسته است و بارها و بارها در اتحاد با بورژوازی کشورهای وابسته به سرکوب نیروهای کارگری و سیاسی پرداختند. همه اینها بیانگر واقعیاتی در راستای شرایط جهانی سرمایه داری و مسئله مرحله انقلاب می باشد.

روشنفکران متزلزل نیروی طبقاتی کارگران را کم رنگ جلوه می دهند تا نقش و جایگاه اجتماعی واقعی آنها از دیده ها پنهان بماند. اما با تمامی افت و خیزهای جامعه ما و دیگر کشورهای سرمایه داری وابسته، سرمایه داری با ریشه دوانیدن بیشتر عملاً نقش طبقاتی کارگران را بزرگتر و تعیین کننده تر می کند. تنها با نگاهی به آمار بیمه شدگان تأمین اجتماعی که بیمه ای کارگری است از سال ۷۱ لغایت ۷۵ پی میبریم که کمیت کارگری چه وسعتی در جامعه ما دارند:

۱۳۷۱	۳ میلیون و ششصد هزار نفر
۱۳۷۲	۳ میلیون و نهصد و شصت و پنج هزار نفر
۱۳۷۳	۴ میلیون و چهارصد و نوزده هزار نفر
۱۳۷۴	۴ میلیون و هشتصد و سی و چهار هزار نفر
۱۳۷۵	۵ میلیون و یکصد و بیست هزار نفر

(مأخذ: سالنامه آماری ۱۳۷۵، ص ۴۸۳، جدول ۱۳-۱۵)

خانواده باشند درصد بزرگ ۱۰٪ را کم کنیم خواهیم داشت: ۳۰۴۹۲۰۰۰ نفر (سی میلیون و چهارصد و نود و دو هزار نفر).

در واقع نیمی از جمعیت شصت میلیونی ما را کارگران و یا خانواده های وابسته به آنها تشکیل می دهند و آقایان روشنفکر ما هنوز از نقش ضعیف و محدود کارگران در عرصه اجتماعی داد سخن سر می دهند. نیروی اجتماعی ای که نیمی از جامعه را در بر گرفته آیا ممکن است نقش تعیین کننده ای در جامعه نداشته باشند؟ "البته که ممکن است"، چرا که روشنفکران جدای از کارگرن در میان خود، کارگران را بسیار کم و کوچک می بینند و این واقعیت ریشه تحلیلهای آنان است.

باید همیشه مد نظر داشته باشیم طبقه کارگر به هیچ وجه جدای از دیگر اقشار زحمتکش در جریان انقلاب سوسیالیستی نیست. توده های زحمتکش شهری و روستایی بینوا به لحاظ وضعیت عینی زندگی و امرار معاششان از جمله متحدین پرولتاریا در یک انقلاب کارگری به شمار می روند. این مسئله ایست که بی چون و چرا نیروی طبقاتی کارگران و زحمتکشان را بمثابة نیروی اکثریت جامعه و قوی ترین و وسیع ترین آن در آورده. نادیده گرفتن بزرگترین نیروی اجتماعی جامعه همانند آن است که در مقابل کوه بزرگی چشمها را ببندند و با لمس کردن خاک و کلوخ بگویند اینجا تلی خاک بیشتر وجود ندارد!

از همین رو است که بورژوازی در هراس از به حرکت در آمدن چنین نیروی عظیمی است و باز بر همین مبنا است که باافزایش تضاد این طبقه، دستگاه سرکوب و قهر بورژوازی ضرورتی بیشتر می یابد. رشد روابط سرمایه داری همانگونه که تضاد کار و سرمایه را افزایش می دهد، همانگونه نیز این تضادها را در روبناهای جامعه و تقویت عوامل سرکوب نیز افزایش خواهد داد. این

لازم به ذکر است که هرچند بیمه تأمین اجتماعی شامل متخصصینی نیز که در محیطهای کارگری فعالیت می کنند می شود، اما چنانچه رقم بزرگ ۲۰٪ را برای آنها در نظر بگیریم بیش از این درصد را کارگرانی تشکیل می دهند که در کارهای موقت و یا واحدهای صنفی کوچک فعالیت دارند و اصلا بیمه نمی باشند. کارگران ساختمانی که بسیار زیادند، کارگران مغازه ها و تولیدی های کوچک، کارگران خدماتی پراکنده که با عناوین سرایدار، نظافتچی، آبدارچی، نگهبان و غیره به صورت فردی در سراسر کشور پراکنده اند و موارد زیاد دیگری در واقع درصد بیشتری از آنچه عنوان شد را در بر می گیرند.

همانگونه که ملاحظه می کنید، تا سال ۱۳۷۵ بیش از پنج میلیون نفر بیمه شده کارگری در کشور وجود داشته اند. چنانچه به این عده بیکاران کارگر که در صد قابل توجهی را در کشور تشکیل می دهند و بیمه نیز نمی باشند را بیفزاییم، عده کارگران بسیار بیشتر از رقم بیمه شدگان تا سال ۱۳۷۵ می باشد. متأسفانه آمارهای دقیقی در مورد کارگران بیکار وجود ندارد. چنانچه رقم دو میلیون را به عنوان بیکاران بیمه نشده بپذیریم و به عدد پنج میلیونی بیفزاییم و سپس خانواده های کارگران را نیز بر اساس روش زیر به حساب آوریم، خواهیم داشت:

تعداد خانوارهای کل کشور تا سال ۱۳۷۵ = ۱۲۳۸۷۹۵۳

جمعیت کشور (۶۰۰۵۵۴۸۸) تقسیم بر تعداد خانوار = ۴/۴۸ (افراد یک خانواده) بنابراین، عدد هفت میلیون کارگر را چنانچه به عدد ۴/۸۴ ضرب کنیم (که معمولا تعداد افراد خانواده های کارگری بر جمعیت تر از خانواده های دیگر اقشار و طبقات هستند و ما آنرا در اینجا به حساب نمی آوریم) تعداد کارگران با احتساب خانواده شان حدود ۳۳۸۸۰۰۰۰ نفر (سی و سه میلیون و هشتصد و هشتاد هزار نفر) خواهند شد. و چنانچه برای موارد محاسبه نشده و یا کارگرانی که از یک

است بدانیم که این دو بحث مسائلی جدای از هم با ماهیتهای مشخص به خود می باشند.

این واقعیت را باید پذیرفت که دیگر مسائل امروزه ما نه مبارزه علیه بقایای فنودالی و روبناهای باقی مانده از دنیای ماقبل سرمایه داری و در نهایت انتظار و تلاش برای رشد سرمایه داری، بلکه مسائل امروزه طبقه کارگر رهائی از روابط پوسیده سرمایه داری و استثمار فزاینده چنین مناسباتی است. تولید سرمایه داری با تمام اجزاء و جوانبش در تضاد با منافع طبقاتی کارگران قرار دارد و همین مسئله عامل بزرگی در خدمت به رشد اندیشه های ضد سرمایه داری در کارگران شده و خواهد شد. انحراف این مبارزه به بهانه نداشتن رشد کلاسیک این طبقه، وجود بقایای فنودالی، نهادینه نشدن دموکراسی، تنها نغمه های روشنفکرانی است که قادر نیستند خود را تا سطح مبارزه و رو در روی کامل با دنیای سرمایه داری قرار بدهند.

واقعیت است که تمامی این جوامع سرمایه داری وابسته به اردوگاه بزرگ نیروی کار ارزان تبدیل شده اند تا سرمایه داری جهانی هرچه بیشتر به استثمار و سودجویی بپردازد. با جهانی شدن هرچه بیشتر سرمایه داری روابط کارگری و جمعیت کارگران در کشورهای سرمایه داری هم از جنبه کمی و هم از جنبه کیفی رشد بیشتری خواهد داشت.

ضروری است در همین جا به نکته ای دیگر نیز اشاره بکنیم. عده ای بر این باورند که به دلیل عقب ماندگی ها و نا آگاهیهای طبقاتی و رکود حاکم بر جامعه شرایط برای وقوع یک انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست. بله، وقوع انقلاب سوسیالیستی در چنین شرایطی ممکن نیست، اما مگر در چنین شرایطی وقوع انقلاب بورژوا دموکراتیک امکان پذیر است؟ مسئله مرحله انقلاب نه به معنای وقوع آن در همین شرایط بلکه شرایط عینی بروز آن در جامعه است. پر واضح است طبقه کارگر و توده های زحمتکش نیاز به آگاهیهای طبقاتی و رشد بیشتر تضادها دارند تا انقلاب سوسیالیستی بوقوع بپیوندد. اما مسئله مرحله انقلاب شرایط عینی لازم برای آگاه شدن طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش می باشد. یعنی همانگونه که در جامعه ای فنودالی نیروی اصلی جامعه را دهقانان تشکیل می دهند و منافع و شرایط آنها ماهیت بورژوایی دارد (تقسیم اراضی کشاورزی و غیره)، اما در جامعه سرمایه داری کارگران و زحمتکشانشان تهیدست که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند منافع طبقاتی بجز نابودی سرمایه داری ندارند. و البته همانگونه که در جامعه فنودالی نیز سطحی خاص از رشد طبقاتی لازم است تا دهقانان به تحرک و قیام متوسل شوند، در جامعه سرمایه داری نیز سطح خاص از تکامل شرایط وقوع انقلاب ضروری است. بنابراین نباید این دو مسئله یعنی نداشتن آگاهی طبقاتی را با بحث مرحله انقلاب مخلوط کرد و ضروری

بورژوازی می گشت تا بتواند بصورت مسالمت آمیز با گذار و دور زدن سرمایه داری به "سوسیالیسم" برسند. بر این اساس از این پس نگاه حزب توده دیگر به طبقه کارگر نه بعنوان نیروی تا به آخر انقلابی و تعیین کننده، بلکه بمثابة نیرویی برای اتحاد با دیگر طبقات بود.

بنابراین از یکسو کارنامه چند سال برخوردهای متناقض و سازشکارانه این حزب تأثیرات بسیار منفی بجای گذاشته بود و هم تنوری های تجدید نظر طلبانه جدید آن. این حزب حتی از سیاستهایی مثل فروش تسلیحات شوروی به رژیم شاه حمایت می کرد و سعی داشت آنرا به گونه ای توجیه نماید. در این میان جبهه جدید چین و آلبانی که از در مخالفت با نظریات تجدید نظر طلبانه شوروی درآمده بودند عامل دیگری بود که در حزب توده انشعاب صورت بگیرد. قاسمی و فروتن، دو تن از رهبران این حزب، دست به انشعاب زدند و «سازمان مارکسیست لنینیستی توفان» را در خارج از کشور به وجود آوردند. عده ای دیگر نیز از این حزب جدا شدند که خود را «سازمان انقلابی حزب توده» معرفی کردند. هر دو این جریانات بیشتر به چین و دیدگاههای مائو گرایش داشتند و بحث جنگ خلق و جنگ دهقانی را در مقابل نظریات سازشکارانه حزب توده مطرح می کردند. در واقع این حزب از این پس دیگر هرگز قادر نشد تا مثل گذشته وجهه قابل توجهی بدست آورد و نام این حزب در میان افکار عمومی مساوی بود با سازش، خیانت و وابستگی. هرچند که آنها کاملا از طرف شوروی حمایت می شدند و رادیویی نیز داشتند، اما این ابزارها نیز نمی توانست کارساز باشد. تنها نیروهای باقی مانده در داخل کشور این حزب زندانیان سیاسی بودند که قبلا دستگیر شده بودند.

در شرایطی که سرمایه داری در ایران در حال رشد بود، حزب توده به تبلیغ راه رشد غیر سرمایه داری می پرداخت که می گفت خرده بورژوازی می تواند جامعه را تا سوسیالیسم بددون گذار از سرمایه داری، آنهم تحت یک گذار مسالمت آمیز

فصل پنجم: مبارزه طبقاتی از اصلاحات ارضی تا انقلاب بهمن

- احزاب سیاسی از سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) تا ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)

حزب توده که در دهه های قبل (دهه ۲۰ تا ۳۰)، با تمام افت و خیزها و شکستها و موفقیتهايش، یک جریان مطرح و با اهمیت در جامعه بود حالا بیشتر تبدیل به یک تشکیلات کوچک خارج کشوری شده بود. بیشتر رهبران این حزب در اروپای شرقی و شوروی زندگی می کردند و کمتر فعالیتهايشان در داخل کشور نمود داشت.

پس از کنگره های بیست و بیست و دو شوروی و حاکم شدن جناح خروشچف، هر آنچه که ماهیت انقلابی داشت کنار زده شد و تنوری های معروف راه رشد غیر سرمایه داری، همزیستی مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز کاملا تسلط یافت. شوروی و اروپای شرقی تعداد قابل توجهی از احزاب معروف به احزاب برادر در سطح بین المللی از این تنوری ها استقبال کردند و در نهایت از مسیر انقلاب، مبارزه طبقاتی قهر آمیز پرولتاریا علیه سرمایه داری خارج شدند و قدم در راه نفی دیکتاتوری پرولتاریا گذاشتند. هرچند که این احزاب از مدتها قبل نیز دچار انحراف شده بودند و یک شبه این تغییرات بوجود نیامد، اما بهر حال از این پس چهره ای کاملا تجدید نظر طلبانه در مبانی اساسی مارکسیسم را به خود گرفتند. حزب توده نیز به پیروی از خط مشی جدید، به دنبال نیروی "مترقی" در میان

طی کند. اما واقعیات با این گفته ها کاملا در تضاد بود. تضاد کار و سرمایه به تضادی عمده و تعیین کننده تبدیل گردیده و این تضاد روابط و مناسبات جدیدی را پدید آورده بود که نیاز به رشد و تکامل داشتند. و همانطور که در بخشهای قبل توضیح داده شد، شیوه تولید سرمایه داری تضادهای خاص خود را به وجود آورده و دور زدن این مناسبات و روابط هیچ انطباقی با واقعیت نداشت. از این پس دیگر حزب توده نه برای انقلاب و مبارزه قهر آمیز طبقه کارگر، بلکه در جهت سازش، اصلاحات، رفم، پارلماناریسم، شرکت در حکومت بورژوازی، حمایت از بخشهایی از سرمایه داری در مقابل بخشهای دیگر تلاش می کرد و بنابراین تبدیل به یک گرایش بورژوایی در لباس مارکسیسم شده بود. در تمام سالهای آینده و در هر تندبیج تاریخی ما شاهدیم که این حزب آستی طبقاتی را مطرح و همواره در لباس مارکسیسم علیه مارکسیسم تبلیغ می کرد. پس از تبدیل شدن شوروی به کشوری امپریالیستی، در جریان جنگ سرد این حزب توجیه گر هر آن چیزی بود که شوروی انجام می داد و در واقع هیچ اراده مستقلی از این حزب حتی در یک مورد برخلاف خط و عمل شوروی دیده نشد. حزب توده تبدیل به یک جریان عامل شوروی و نه یک جریان مستقل شده بود. همانطور که بعدها مشخص شد، رهبران شوروی می توانستند رهبری حزب توده را تعیین کنند و به مهره چینی آن بپردازند.

در مقابل سازشکاری و رفرمیسم حزب توده روشنفکران خرده بورژوا برای شکستن فضای دیکتاتوری تلاش می کردند و تحت شرایط جدید و تحت تأثیر از الگوهای همانند چه گوارا و کاسترو به مشی مسلحانه روی می آوردند. در شرایطی که از یکسو حزب توده در مقیاس ملی و شوروی در مقیاس جهانی تبدیل به گرایش سرمایه داری شده بودند، و از سوی دیگر هیچ گرایش کارگری و

انقلابی وجود نداشت، تعدادی از روشنفکران جوان به مبارزه مسلحانه چریکی روی آوردند. آنها می خواستند اراده گرایانه و بدون در نظر گرفتن سطح مبارزه توده ها و کارگران حکومت شاه را سرنگون نمایند. اراده آنها هیچ تطابقی با واقعیات جاری آن زمان نداشت و بنابراین نتوانست نتیجه ای نیز به بار بیاورد. در واقع این یک مبارزه بین تعدادی روشنفکر جدا از توده با رژیم بود. چون مذهب در جامعه ما همواره نقش زیادی داشته است، در دهه چهل نیز یکی از گرایشات جنبش چریکی در حال تولد با مذهب تلفیق، و ترکیبی از ظواهر چپ چریکی با مذهب شکل گرفت. قبل از اینکه به توضیح چگونگی شکل گیری و روند این جریان بپردازیم، ضروری است اشاره ای به اندیشه های دکتور شریعتی داشته باشیم.

دکتور شریعتی هرچند یک چهره منفرد و غیر تشکیلاتی بود اما تأثیرات قابل توجهی بر گرایشات سیاسی مذهبی آن زمان و گرایشاتی که بعدا شکل گرفتند داشت. دکتور شریعتی برخلاف شیوه های رایج مبارزات مذهبی تا آن زمان، یعنی رهبری روحانیت و فتوا و سنتهای حاکم بر جامعه، شکل دیگری از مذهب را و در واقع چهره «مدرنی» از مذهب را نشان داد. شریعتی از سنتها فاصله گرفت و مدرنیسم و بحثهای افتاعی را جایگزین مدلهای قبل کرد. شریعتی که کتابها، مقالات، و سخنرانی های زیادی از او به جای مانده، مذهب را به مثابه تنوری مبارزه و اسطوره ای جلوه گر ساخت که با شرایط جدید، یعنی رشد سرمایه داری و شکل گیری قشر روشنفکر شهری، سازگارتر بود. او از خرافات و سنتها فاصله گرفت و با ترکیب و توسل به علم و روندهای جاری جامعه الگوهای جدید مذهبی عرضه کرد. بسیاری از روشنفکران شیفته اندیشه های شریعتی شدند و مذهب را نه برای شعایر دینی بلکه بمتابیه طریقه ای برای نابودی ظلم انتخاب کردند. شریعتی در فضای سیاسی آن زمان بار دیگر به مذهب رونق بخشید و جایگاهی

برای آن ساخت که تأثیرات آن با توجه به ریشه قوی مذهب تا زمان حاضر وجود دارد.

از زاویه طبقه کارگر شکل گیری اینگونه گرایش‌ها نه تنها به روند مبارزاتش کمک نمی‌کرد، بلکه کاملاً برعکس تأثیرات منفعل‌کننده و بازدارنده ای داشت. چرا که روش‌های مبارزاتی طبقه کارگر که بر پایه مادی واقعیات جاری و اقتصادی زندگی قرار داشت با گرایش‌های معنوی و هدف‌های عرفانی مطابقت نداشت و به همین دلیل نیز این کارگران نبودند که جذب چنین الگوهای می‌شدند، بلکه روشنفکران خرده بورژوا و مذهبی بودند که به ایده آلهای عرفانی و مذهبی می‌اندیشیدند.

در سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) تعدادی جوان به نام‌های محسن حنیف نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع زادگان، رسول مشکین فام، و محمد عسگری زاده تشکیلاتی بنام سامان مجاهدین خلق بوجود آوردند. مشی آنها مبتنی بر مبارزه مسلحانه با ایده های مذهبی بر گرفته از اندیشه های دکتر شریعتی و برای ایجاد جامعه بی طبقه توحیدی بود.

بنیانگذاران سازمان مجاهدین جوانانی بودند که قبل از تأسیس سازمان با نهضت آزادی همکاری می‌کردند و از سازشکاری و محافظه کاری این گرایش‌ها فاصله گرفتند و رو به مبارزه چریکی و مسلحانه آوردند. حنیف نژاد مدتی در رابطه با قیام سال ۴۲ در زندان بود و در زندان با آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان آشنا شد و تأثیراتی پذیرفت.

اکثر بنیان گذاران سازمان مجاهدین دانشجویان و یا فارغ التحصیلانی بودند که شدیداً تحت تأثیر اندیشه های دکتر شریعتی قرار داشتند. اولین جزوه این سازمان که توسط رضائی نوشته شده بود به نام «نهضت حسین» (۱۳۴۷) توضیح می‌داد که مبارزه نهضت امام حسین و بطور کلی خطوط اصلی اسلام به سمت جامعه

ای بی طبقه حرکت می‌کند که جامعه ای توحیدی و نوعی تکامل الهی است و بنابراین ضروری است با هرگونه ظلم به نبرد پرداخته شود. تعداد دیگری از کسانی که به مجاهدین پیوستند اعضای انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها بودند.

فعالیت های نظامی مجاهدین خلق عمدتاً از سال ۴۹ به بعد آغاز شد. چندین مورد بمب گذاری، ترور و درگیری های خیابانی و ربودن یک هواپیما که علیه رژیم شاه انجام گرفت، باعث سرکوبیهای شدید این سازمان توسط ساواک گردید. حدود ۵۰ تا ۶۰ نفر تا سال ۵۴ جان باختند و این سازمان تا مرز فروپاشی پیش رفت. سال ۴۹ سه تن از اعضای مجاهدین در دبی دستگیر و پس از مدتی زندان شرایط استرداد آنها فراهم می‌شود. مجاهدین طی پرواز هواپیما به عنوان مسافر در پرواز حضور داشتند (۶ نفر)، و با همکاری سه متهم دیگر هواپیما را ربوده و به بغداد می‌برند. در آنجا حدود یکسال زندان بودند و در نهایت آزاد می‌گردند.

توده های مردم و کارگران عموماً با اینگونه عملیاتها و درگیری ها بیگانه بودند. بدلیل مشی چریکی و جدا از توده این سازمان و فدائیان (که به آن خواهیم پرداخت)، هیچ ارتباطی بین مبارزه این گرایش‌ها و توده ها وجود نداشت و حتی عناصری که جذب این جریانات می‌شدند بلافاصله از محیط زندگی اجتماعی (دانشگاه، کارخانه، و یا هر محل کار دیگری) خارج می‌شدند و در خانه های تیمی مخفی وارد می‌گردیدند و به آموزش نظامی می‌پرداختند. مردم چند وقت یکبار می‌شنیدند که چند نفر در درگیری خیابانی کشته شده اند. یا یک خانه تیمی کشف شده است. با تبلیغات گسترده ای که رژیم علیه این جریانات انجام می‌داد، تصویری ساخته بود که عده ای خرابکار و عوامل خارجی و عراقی عامل موارد ذکر شده هستند.

هر چند که مجاهدین سعی داشت پاره ای از اعتقادات مارکسیستی را با اسلام تلفیق نمایند و مثلاً اصل اضداد درون پدیده ها و یا تکامل و تحول را می‌پذیرفت،

در واقع تفکری التقاطی را پدید آورده بودند. اما به هر حال این مسئله هیچ تأثیر انقلابی بر جامعه و روند مبارزه طبقاتی نداشت، چرا که تضادهایی را که این سازمان به آن می پرداخت صرفاً تضاد بین عده ای چریک جدا از مردم در مقابل رژیم بود، نه تضاد کار و سرمایه که دینامیزم تغییر و تحول بود.

اعضای سازمان مجاهدین بطور متوسط از پنجاه تا ۳۰۰ نفر متغیر بودند. سازمان نیروهای خود را از میان دانشجویان مذهبی جذب می کرد و دانشجویان با خواندن محدود جزوات و یا اعلامیه های این سازمان و شیفته شدن نسبت به عملیات های ماجراجویانه و مسلحانه جذب این سازمان می شدند. مجاهدین خلق تصمیم داشتند تا در عملیاتی نظامی در مقطع جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در سال ۱۳۵۰ به رژیم ضربه بزنند. در این رابطه برای تهیه اسلحه با شخصی به نام الله مراد دلفانی که ظاهراً با قاجاچی ها در ارتباط بود تماس گرفتند، اما او از اعضای فعال ساواک بود و در همین رابطه و طی قرارهای متعدد تعدادی از اعضای سازمان را شناسایی و بدنبال آن ساواک نیز طی تعقیب و مراقبتها، بخشهای زیادی از اعضا و خانه های تیمی را شناسایی کرد. در این رابطه قبل از آغاز جشن های ۲۵۰۰ ساله ساواک اقدام به دستگیری تعداد زیادی از اعضا و کادرهای مجاهدین کرد. بیش از ۱۰۰ نفر اعضا و کادرهای سازمان مجاهدین در این ضربه دستگیر شدند. مجاهدین خلق سعی کردند که برای آزادی دستگیر شدگان برادر شاه را بربایند و او را معاوضه کنند، که این طرح نیز با شکست مواجه شد و به نتیجه نرسید.

در ضربه سال ۱۳۵۰ محمد حنیف نژاد، محسن بدیع زادگان، رسول مشکین فام، سید جلیل احمدیان، سعید محسن، بهمن بازرگان، محمد عسگری زاده، رضا رضائی و مسعود رجوی از جمله کادرهایی بودند که دستگیر شدند. در این ضربه حدود نیمی از تشکیلات از بین رفته بود و بیشتر تشکیلات خارج کشور مجاهدین بخش باقی مانده بود.

تفکر چریکی آن دوران در گرایشاتی مثل سازمان مجاهدین به گونه ای بود که امکان ضربه پذیری را افزایش می داد. همه کسانی که جذب سازمان می شدند بلافاصله از محیط های علنی زندگی جدا گردیده و به شکل غیر عادی در خانه های تیمی زندگی می کردند. آنها درک نمی کردند که در میان مردم بودن و همانند مردم زندگی کردن خود بهترین پوشش مبارزه است و اساساً به این دلیل که روش مبارزه آنها جدای از مسیر واقعی و جاری زندگی کارگران و توده ها بود، در زمینه امنیتی نیز هرچه بیشتر جدا شدن و دور شدن از توده ها به مثابه یک راه حل در نظر گرفته می شد. البته نباید شرایط رکود جنبش و جو سرکوب و خفقان سازمان امنیت رژیم را هم دستکم گرفت. در آن ایام کوچکترین حرکات سیاسی و تشکیلاتی به شدت سرکوب می گردید و دستگاه پیچیده ساواک در این رابطه بسیار فعال بود.

با فرار رضا رضایی از دست ساواک، او و بهرام در رأس رهبری داخل کشور مجاهدین قرار گرفتند و تلاش کردند تا تشکیلات را مجدداً سازماندهی نمایند. در سال ۱۳۵۱ چند تن از رهبران دستگیر شده مجاهدین خلق از جمله حنیف نژاد، بدیع زادگان و سعید محسن اعدام گردیدند و تعدادی به حبسهای طولانی مدت محکوم گردیدند. مجاهدین نیز چندین انفجار و عملیات علیه عوامل رژیم و در آستانه ورود نیکسون به ایران انجام داد که از جمله آنها ترور سرهنگ طاهری، سرکوبگر جنبش مردم در سال ۴۲ بود. این عملیات توسط علیرضا سپاسی آشتیانی و محمد مفیدی صورت گرفت.

سال ۱۳۵۲ رضا رضائی طی محاصره خانه ای که در آن زندگی می کرد با نیروهای امنیتی درگیر و جان می بازد، و از سوی دیگر در همین دوران تقی شهرام که یکی از کادرهای زندانی بود و به زندان ساری تبعید شده بود با تحت

تأثیر قرار دادن ستوان زندانبان، احمدیان، از آنجا فرار می کنند و بنابراین تقی شهرام و بهرام آرام در رهبری سازمان قرار می گیرند.

ضربات پی در پی از یکسو و از سوی دیگر تناقضات نظری که در بنیادهای فکری مجاهدین وجود داشت رهبران این سازمان را به این رساند که بحران ایدئولوژیکی در تشکیلات وجود دارد و بنابراین ضروری است ریشه های بحران شناسایی و مورد برخورد قرار گیرد. مجموعه بحثها، جمع بندی ها و جلسات و مطالعات، آنها را هرچه بیشتر به ماتریالیسم نزدیک کرد و طی جزوات داخلی که عمدتاً توسط تقی شهرام نوشته می شد سازمان گرایش مذهبی خود را به مرور کنار گذاشت و ماتریالیسم را جهانبینی سازمان اعلام کرد.

ظاهراً در این دوران مرکزیت سازمان، که متشکل از ۳ نفر بود (تقی شهرام، بهرام آرام، مجید شریف واقفی)، در جریان مباحث داخلی به اختلاف نظر رسیدند. مجید شریف واقفی بر مواضع قبلی پافشاری می کرد و تقی شهرام و بهرام آرام مارکسیسم را ایدئولوژی سازمانی می دانستند. مباحث پیرامون ماتریالیسم و ایده آلیسم در سازمان در سال ۱۳۵۴ به اوج خود رسید. اکثریت سازمان بیش از ۸۰ درصد مارکسیسم را بعنوان ایدئولوژی خود پذیرفته بودند و در همین رابطه اختلاف با مجید شریف واقفی و صمدیه لباف افزایش یافت. آنها (شریف واقفی و صمدیه لباف) انبار اسلحه سازمان را تصاحب کردند و اجازه ندادند تا افراد تحت مسئولیتشان با مرکزیت ارتباط بگیرند. تقی شهرام و بهرام آرام تصمیم می گیرند که دو فردی را که از نظر آنها خائن بودند از سر راه بردارند. آنها بدون توجه به اینکه تا مدتی قبل نیز خود آنها دارای همان مواضع بودند و اساساً سرکوب و برخورد فیزیکی با آنها همان شیوه ایست که بورژوازی از آن استفاده می کند تا صدای دیگران را خاموش کند، تصمیم به ترور شریف واقفی و صمدیه لباف می گیرند. ترورها توسط تقی شهرام انجام می شود و شریف واقفی کشته و صمدیه

لباف زخمی و سپس توسط ساواک دستگیر می شود و در نهایت با شناسایی فرد خانی بنام وحید افراخته که قبلاً از اعضای سازمان بود و در زندان خیانت کرده و با ساواک همکاری می نمود، اعدام می گردد.

مجاهدین که حالا دیگر خود را «سازمان مجاهدین خلق (م-ل)» می نامیدند پس از سر و سامان دادن خود مبادرت به تشدید عملیات ترور و بمب گذاری کردند. در سال ۵۵ و ۵۶ چندین مورد عملیات موفق از جمله ترور سه مستشار نظامی امریکائی و چند عملیات ناموفق داشتند و در همین رابطه ساواک نیز ضربات سنگینی به آنها وارد کرد و طی درگیری و یا دستگیری و اعدام تعدادی از آنها را از بین برد. در این سالها کادرها و اعضای همچون بهرام آرام (که عضو مرکزیت بود و طی درگیری خیابانی با ساواک و در نهایت با انفجار نارنجکی خودکشی می کند)، لیلا زمردیان، میرزا جعفر علاف، جمال شریف زاده شیرازی، سید مهدی موسوی قمی، فاطمه رضائی، حسن آلاپوش و تعدادی دیگر کشته شدند و عده دیگری دستگیر گردیدند. در نتیجه، در اواخر سال ۱۳۵۵ مجاهدین م-ل دچار تشتت و پراکندگی شده بودند.

فرق مجاهدین م-ل با گذشته فقط در این بود که دیگر مذهبی نبودند، اما خط مشی شان هیچ تغییر نکرده بود. آنها نیز طی چند عملیات مسلحانه تعدادی از اعضای خود را از دست دادند. اما با اوجگیری مبارزات مردم و شروع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران مجاهدین م-ل نیز دستخوش تغییرات دیگری گردید. این تشکیلات در جریان کنگره اولش در سال ۵۷ به نفی مشی چریکی رسید و به نقد آن پرداخت و بنابراین مشی توده ای و کار سیاسی تبلیغی در دستور کار قرار گرفت و در نهایت به سازماندهی جدید پرداخت. پس از سالها این اولین گرایش عمده ای بود که ضمن مرزبندی با مشی چریکی بر ضرورت انقلاب نیز پافشاری می کرد و این یکی

از وجوه تمایز این گرایش با گرایش‌های مثل فدائیان خلق شد. در سال ۱۳۵۷ این گرایش نام خود را به «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» تغییر داد.

«پیکار» شوروی را بمثابة یک کشور سوسیال امپریالیسم ارزیابی کرده و حزب توده و حزب حاکم بر شوروی را بدرستی رویزیونیستی دانست. بنابراین سازمان پیکار به واقعیات نزدیکتر می شد اما هنوز نمی توانست نقش یک گرایش سوسیالیستی را ایفا نماید. چرا که خواهان یک جمهوری دموکراتیک خلق و نه سوسیالیسم بود. خواست تقسیم مجدد اراضی و عدم مرزبندیش با گرایش‌های طبقاتی خرده بورژوا این گرایش را در صف گرایش‌های غیر کارگری قرار می داد. در جریان انقلاب ۵۷ به دنباله روی از دیگر طبقات پرداخت و از سوی دیگر درگیر یک سازماندهی و تفکر شدیداً پوپولیستی شده عمده سازماندهی‌ها را در میان دانش آموزان و دانشجویان متمرکز کرد و نقش فرعی برای طبقه کارگر قائل شد. بر همین اساس این سازمان نیز از منافع طبقه کارگر حرکت نمی کرد و در عرصه مبارزه طبقاتی گرایش کارگری نبود. طبقه کارگر تنها با حرکت به سمت سوسیالیسم می توانست منافعش را تأمین و برآورده کند در صورتی که گرایش‌های سیاسی در آن زمان و از جمله پیکار چیزی فراتر از جمهوری دموکراتیک، و یا هر چیز دیگری بین سرمایه و سوسیالیسم، نبودند و در واقع یک چیز خیالی و غیر واقعی را در سر می پروراندند. سوسیالیسم آنها تخیلی بود و راه حل‌هایشان در نهایت در چارچوب سرمایه داری عملی می کرد. بسیاری از آنها همان بحث رشد کلاسیک سرمایه داری را در جمهوری دموکراتیک مطرح می کردند و بنابراین به نفی و نقد کاملی از سرمایه داری نمی رسیدند.

پس از انقلاب و از سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱) این سازمان دستخوش بحران و تغییر و تحولات زیادی شد که جلوتر به آن خواهیم پرداخت.

یکی دیگر از گرایش‌های چریکی که در سال ۱۳۴۹ تولد یافت «سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» بود. دو محفل کوچک که یکی از آنها شامل بیژن جزنی، عباس سورکی، علی اکبر صفائی فراهانی و چند تن دیگر تشکیل شده بود و همه آنها دانشجویان دانشگاه تهران بودند. در دههٔ چهل هرچند که چیزی بنام سازمان چریک‌های فدائی خلق وجود نداشت اما این محفل و محفل دیگری که توضیح خواهیم داد فعالیت داشتند. تعدادی نیز از شاگردان صمد بهرنگی بعدها به این جریان پیوستند، مثل بهروز دهقانی و مرضیه احمد اسکویی. صمد بهرنگی نیز که در دههٔ سی در آذربایجان معلم بود توانست تعدادی از شاگردان را تحت تأثیر قرار دهد و با نوشتن داستانهایی برای کودکان و در عرصهٔ ادبیات تأثیرات قابل توجهی در این رابطه به جای گذاشت. البته صمد بهرنگی که یک نویسنده بود و عملاً خود به فعالیت سیاسی و اجتماعی در میان توده‌ها می پرداخت در داستانهایش اشاراتی به روش‌های مبارزه مسلحانه داشت و به هر حال الگویی برای چریک‌ها محسوب می گردید. (مثل «ماهی سیاه کوچولو» و «۲۴ ساعت در خواب و بیداری»). اما صمد تأثیرات مثبت زیادی نیز بجای گذاشت. داستانهای مردمی و مؤثرش هنوز هم در میان کودکان و نوجوانان طرفداران زیادی دارد و بارها مورد تجدید چاپ قرار گرفته است. صمد در سال ۴۷ در حین شنا در رودخانهٔ ارس جان خود را از دست داد.

به بحث اصلی خود باز گردیم: محفل دانشجویان دانشگاه تهران به رهبری جزنی بستر شکل‌گیری «سازمان چریک‌های فدائی» بود. جزنی که در جریان فعالیت‌های دستگیر شد، چند کتاب در زندان به رشته تحریر در آورد که معروف‌ترین آنها «تاریخ سی سالهٔ ایران» است. جزوهٔ دیگری بنام «چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می شود» نیز نوشت که در آن بحث «موتور کوچک و بزرگ» مطرح گردید.

وی اعتقاد داشت که با مبارزه مسلحانه و چریکی می توان مانند موتور کوچکی عمل کرد که موتور بزرگ یعنی توده ها و در نهایت انقلاب را به حرکت درآورد. گروه دوم تشکیل دهنده سازمان چریکها تحت رهبری مسعود احمد زاده بود. کتاب معروف او بنام «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک» در میان روشنفکران جوان آن زمان شور و شوقی ایجاد کرده بود. او در این کتاب مبارزه مسلحانه جدا از توده را حتی فراتر از یک تاکتیک و به عبارتی دیگر تاکتیکی می داند که در نهایت استراتژی، یعنی جنگ مسلحانه فراگیر را بوجود می آورد. امیر پرویز پویان نیز از دوستان احمد زاده بود. آنها هر دو دانشجویان دانشگاه مشهد بودند که برای ادامه تحصیل به دانشگاه تهران آمدند. امیر پرویز پویان کتابی بنام «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تنوی بقاء» به رشته تحریر در آورد.

از دید تئوری ها و کتابهای آنها هیچ جایی برای طبقه کارگر و مبارزانش و چگونگی رشد مبارزات و سمت و سو دادن و سازماندهی آن به چشم نمی خورد. همانطور که از نام آنها، چریک، پیدا بود، مسئله اصلی، مبارزه چریکی و جدا از روندهای جاری و معادلات بین طبقات بود. مبارزه این روشنفکران خرده بورژوا در سال ۱۳۵۰ به اوج خود رسید و بسیاری از مبارزات سیاسی و اجتماعی را به انفعال کشاند. حتی در یکی از نوشته های رهبران آنها (علیرضا نابدل) طبقه کارگر ایران لمپن خوانده می شود و به همین دلیل کارگران را سازماندهی پذیر نمی داند و بر ضرورت مبارزه چریکی از این زاویه تأکید می گردد. در سال ۱۳۴۹ این دو گروه با هم ادغام و سازمان چریکهای فدائی خلق را تشکیل می دهند. بخشی از این سازمان در سال ۱۳۴۹ در جنگلهای گیلان در حومه سیاهکل گرد هم می آیند و به فعالیت مسلحانه می پردازند. در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ (۱۹۷۱) به پاسگاه سیاهکل حمله می کنند و افراد پاسپاه را خلع سلاح می نمایند. با رسیدن خبر به عوامل رژیم ساواک و نیروهای کماندویی رژیم منطقه را به

محاصره در آوردند و علیه چریکها وارد عمل شدند. حمله چریکها به پاسگاه سیاهکل، که برای آزادی یکی از همزمانشان که در روستا دستگیر و در پاسگاه بود با موفقیت انجام شده بود، پایدار نبود. چرا که چریکها حتی در میان روستائیان منطقه نیز کاملاً ناشناخته بودند. نیروهای رژیم از زمین و هوا به چریکها یورش برد و در فاصله زمانی کوتاهی طی چند درگیری چند نفر از آنها جان باختند و چند تن دیگر دستگیر شدند و بنابراین اجرای سیاهکل در ابتدای راه پایان یافت و همه چریکهای جنگل جان باختند. پس از این واقعه سرکوب شدیدتر شد و عده ای در تهران که ارتباطاتی با چریکها داشتند نیز دستگیر شدند و جو خفقان و سرکوب بیشتری بر جامعه و جنبش کارگری حاکم شد. از این پس رهبری جدیدی شکل گرفت که در رأس آن حمید اشرف قرار داشت. حمید اشرف مبارزه چریکی شهری را سازماندهی کرد. طی سالهای ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) تا ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) چندین عملیات و ترور توسط چریکها در شهرها انجام گرفت. چند مورد مصادره بانک و درگیری های خیابانی نیز صورت گرفت. اما چریکهای فدائی ضربات جبران ناپذیری را متحمل شدند. اکثر آنها کشته و یا دستگیر شدند. تبلیغات رژیم علیه آنها وسعت یافت و توده ها بیش از پیش از فعالیتهای این چینی فاصله گرفتند.

در سال ۱۳۵۴ حمید اشرف به همراه چند تن دیگر از رفقاییش در جریان محاصره و درگیری خانه تیمیشان جان باختند و بنابراین سازمان چریکها تا مرز فروپاشی پیش رفت. عده ای در سازمان که از نبردهای چریکی خسته شده بودند راه فرمیسیم و رویزیونیسم حزب توده را برگزیدند، و در سال ۱۳۵۶ با اعلام انشعاب به حزب توده پیوستند. این مسئله سازمان چریکها رادر موقعیت بسیار وخیمتری قرار داد.

بیشتر دانشجویانی که مبارزات «چه گوارا» برایشان جاذبه ایجاد کرده بود به «سازمان چریکهای فدائی» تمایل پیدا می کردند. در آن دوران مبارزه چریکی و یا پارتیزانی نه فقط در ایران بلکه در کل جهان جاذبه زیادی داشت. جزئی و دیگر رهبران چریکها سمبلهایی مثل «چه گوارا» برای جوانان و دانشجویان بودند. آنها انسانهایی از جان گذشته بودند که با دیکتاتوری مبارزه می کردند. شخص جزئی که از هوش و استعداد زیادی برخوردار بود، با نوشتن کتاب تاریخ سی ساله و دیگر کتابهایش وجه تمایزی با چریکهای جوان و کم تجربه داشت. او چه در تشکیلات چریکهای فدائی خلق و چه در تمام طول زندانش فردی تأثیر گذار و دارای جاذبه بود. بسیاری از چریکها از طریق آشنایی با او جذب سازمان چریکهای فدائی شده بودند. او برخلاف دیگر چریکها از بحث گریزان نبوده و همواره و بخصوص در زندان از فعالین سیاسی در مباحث و برخوردهای نظری بود.

شجاعت و ازخود گذشتگی، تحمل شرایط سخت، پا در راه مبارزه ای نابرابر گذاشتن، و... از جمله خصوصیات چریکها بود و در این راه بیشترین اعدامی ها و شکنجه و زندان و یا کشته شدن در خیابان، متعلق به چریکهای فدائی خلق بود. آنها طی هشت سال مبارزه مسلحانه از ۱۳۴۹ تا ۵۷، فضای سکوت و خفقان را می شکستند و دیکتاتوری مطلق را زیر سؤال می بردند. بسیاری از روشنفکران و دانشجویان از طریق چریکهای فدائی خلق با افکار چپ آشنا شدند و به مبارزه سیاسی کشیده شدند. چریکهای فدائی خلق هم ابتدا به شکل پارتیزانی در جنگلهای سیاهکل مبارزه را تجربه کردند و هم به شکل شهری و طی چند سال ترور و درگیری و مخفی کاری فعالیت کردند. چریکها در شرایطی دست به مبارزه زدند که رژیم سلطنتی پس از کودتای سال ۳۲ دیکتاتوری را کاملاً مسلط کرده بود و عده زیادی بدلیل سازشکاری ها و اشتباهات حزب توده و جبهه ملی سرخورده و

مأیوس بودند. مبارزه چریکی در شرایطی فضای خفقان و سکوت را شکست که شوروی به مبارزات کارگران پشت کرده بود و «راه مسالمت آمیز» خود را می رفت. چریکها در شرایطی دست به مبارزه زدند که زرق و برق سرمایه داری تازه به دوران رسیده عده ای را شیفته خود کرده بود.

اما آیا به راستی همه اینها توضیحی برای مبارزه چریکی بوده و هست؟ آیا این مبارزه توانست و می تواند جنبش کارگری را به حرکت وادارد؟ آیا به راستی فضای سکوت شکسته شد؟ آیا بالعکس فضای سکوت سنگین تری بر مبارزات کارگران و دیگر توده ها حاکم نگردید؟ آیا برای مبارزه سیاسی به معنای واقعی کلمه، یعنی به معنای طبقاتی آن، شجاعت چریکی کافی است؟ آیا به جنگل رفتن و یا به خانه های تیمی پناه بردن و جدا شدن از توده ها و کارگران در جدال با سرمایه داری راه حل درستی است؟ آیا چندین سال مبارزه چریکی فدائیان و مجاهدین و مجاهدین م-ل، در هنگام انقلاب ۵۷ آنها را قادر به رهبری مبارزات مردم کرد؟

واقعیت این است که مبارزه تروریستی و چریکی، توده را بیش از پیش به لاک خود فرو برد. مبارزه چریکی موتور کوچکی نبود که تا موتور بزرگ را به حرکت در آورد. مبارزه چریکی بیراهه ای بود که پیشروان و روشنفکران را از مردم جدا می کرد و در یک نبرد بی حاصل به شکست می کشاند.

مجموعاً حدود ۳۵۰ نفر از چریکها از سال ۴۹ تا ۵۷ جان باختند که حدود نیمی از آنها متعلق به سازمان چریکهای فدائی خلق، بیش از ۷۰ نفر از سازمان مجاهدین، حدود ۳۰ نفر از مجاهدین م-ل، و بقیه از گروههای کوچک اسلامی دیگر بودند. ریشه های جنبش چریکی در ایران به چند مسئله مربوط می شود. یکی خیانت و سازشکاری حزب توده، و در مقیاس بین المللی حاکمیت سرمایه داری شوروی و تبلیغ گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم، که خلأ بزرگی را پدید

آورده بود. حتی جریاناتی مثل چریکهای فدائی خلق، با وجود آنکه شوروی را همچنان به مثابه اردوگاهی سوسیالیستی می دیدند، اما از روشها و خط مشی شوروی پیروی نمی کردند. گرایشات دیگری نیز که شوروی را سرمایه داری می دیدند قادر نبودند به تجزیه و تحلیل علل این چرخش بزرگ ایدئولوژیک بپردازند. از سوی دیگر سرمایه داری نوپا در ایران اقشار خرده بورژوازی را بوجود آورده بود که از تضاد کار و سرمایه رنج می بردند و خفقان و جو پلیسی آزارشان می داد. آنها بر اساس ماهیت طبقاتی خود ماجراجویی را بهترین راه برون رفت از بحران می دیدند. آنها حوصله مبارزه دراز مدت و ریشه ای نداشتند و افق دیدشان کم بود. تأثیرات جنبش چریکی در ایران انفعال بیش از پیش توده ها و کارگران از یکسو و بازتر شدن هرچه بیشتر دست رژیم در سرکوب بود. عده ای هم که انگیزه های رادیکال تری داشتند فاقد مطالعه و تجربه بودند و در نهایت قادر به فراتر رفتن از مشی چریکی نبودند.

گرایشات دیگری مثل سازمان انقلابی و بعدها اتحادیه کمونیستها (مائونیستها) که جریانات خارج کشوری بودند، بر اساس نظریه «عقب ماندگی ساختاری» تا بدانجا پیش رفتند که اساساً اعتقادی به رشد سرمایه داری در ایران نداشتند. اینها از جمله عقب مانده ترین جریانات سیاسی در ایران بودند. این گرایشات چشم را بر روی واقعیات بزرگت تغییر و تحول رشد سرمایه داری و روابط جدید پدید آمده بین طبقات بسته بودند. این گرایش عمدتاً در میان تشکیلات دانشجویان خارج کشور (کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج کشور) نفوذ داشت. آنها در جریان انقلاب و پس از آن به ایران بازگشتند و با وجود تغییر و تحولات بسیار باز هم بر طبل توخالی ساختار نیمه فئودال - نیمه مستعمره می کوبیدند. «اتحادیه کمونیستها» بدلیل همین تفکری که فرسنگها با واقعیت فاصله داشت، بدنبال

متحدینی در میان بورژوازی لیبرال و اصلاح طلبان می گشت. در میان بورژوازی از نیروهای ملی و ناسیونالیستی حمایت می کردند و همیشه بورژوازی را به «بد» و «بدتر» تقسیم و همیشه از بخشی از بورژوازی در مقابل بخش دیگر حمایت می کردند و در نتیجه به نوعی دنباله رو جناحی از بورژوازی می شدند. از سوی دیگر، چون ایران را کشوری نیمه فئودال و نیمه مستعمره می دانستند، مبارزه علیه استعمار را می ستودند و از حرکتها و جریانات ناسیونالیست حمایت و هواداری می کردند. در دورانی که سرمایه داری رشد کرده و به شیوه تولید غالب تبدیل گردیده بود و تنها از طریق حل تضاد کار و سرمایه می شود این مناسبات و روابط را دگرگون کرد، و مبارزه به ظاهر استعماری و حمایت از گرایشات و حرکتها ناسیونالیستی چیزی جز واپسگرایی نبود، آنها بورژوازی لیبرال را بورژوازی ملی و مترقی می نامیدند و در واقع نقش یکسانی برای آنها مثل مصدق قائل بودند. غافل از اینکه شرایط آنزمان زمین تا آسمان با دنیای کنونی سرمایه داری متفاوت است. این گرایش بحث جنگ خلق و محاصره شهرها از طریق روستاها را مطرح و الگوهای مبارزه در چین را برای ایران تجویز می کرد، بدون اینکه تفاوتها بزرگ ساختاری و طبقاتی را ببیند و بر همین اساس نیز هیچ زمینه ای برای تحقق تئوری هایشان وجود نداشت. بیشتر فعالیت آنها تخیلات روشنفکرانه ای بیش نبود.

- هنر و ادبیات، و مبارزه طبقاتی

عده ای بر این باورند که ادبیات و هنر ارتباطی به مبارزه طبقاتی و سیاسی ندارد. هرچند که هنر و ادبیات دارای ویژگی ها و پیچیدگی های خاص خود است، اما در جریان تغییر و تحولات اجتماعی و اقتصادی نه تنها نقش منفعل و جدایی ندارند، بلکه کاملاً برعکس نقش تأثیر گذار و زیادی دارند و طبقات و گرایشات مختلف هر

کدام سعی دارند در این عرصه بر مبنای منافع و گرایش‌های خاص خود فعالیت نمایند و به نفع خود، ادبیات و هنر را به خدمت می‌گیرند.

با رشد سرمایه‌داری و تبعات آن، که رشد صنعت، شهرنشینی، شکل‌گیری طیف وسیع روشنفکران، حضور همه‌جانبه طبقه کارگر و غیره است، هنر و ادبیات نیز نقش بیشتری یافتند. تعداد با سوادان و کسانی که با هنر و ادبیات ارتباط برقرار می‌کنند نسبت به دوران ماقبل سرمایه‌داری قابل‌مقایسه نیست و در نتیجه طبقه حاکم هزینه زیادی در این عرصه‌ها می‌پردازد تا هر چه بیشتر شرایط اجتماعی را تحت کنترل خود در آورد. از سوی دیگر به موازات رشد تضادها و مبارزات، هنر و ادبیات «طبقات دیگر» نیز پا به عرصه می‌گذارد. چه اقشار بینابینی و چه طبقه کارگر بنا به شرایط و تکامل خود در این زمینه حضور می‌یابند و روشنفکران خاص این طبقات هنر و ادبیات خود را مطرح می‌کنند. با افت و خیز مبارزه طبقاتی و موقعیت طبقات و آرایش قوای آنها، ادبیات و هنر دستخوش تغییر می‌گردند و بر همین اساس گرایش‌ها و تمایلات مختلفی از خود بروز می‌دهند. ادبیات و هنری که در دوران انقلابات شکل می‌گیرد با هنر و ادبیات دوران رکود بسیار متفاوت است. از سوی دیگر هنر و ادبیات نیز سیر تکاملی خود را همانند بسیاری از رویدادهای دیگر اجتماعی طی می‌کنند و بنابراین دارای مدارج مختلفی هستند که با رشد مبارزه طبقاتی ارتباط تنگاتنگی دارند. حتی منفعل‌ترین گرایش‌های هنری و ادبی تبلور شرایط و اوضاع و احوال گرایش‌های خاص در جامعه هستند.

در دهه ۱۳۲۰ که جامعه دستخوش تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی بود و مبارزه سیاسی فعالی به مردم امیدواری تغییر و تحولات را می‌داد و جنبش کارگری و دیگر زحمتکشان پا به میدان گذاشته بود، هنر و ادبیات نیز رنگ و بوی دیگر یافته بود. شعری مثل افراشته مردم را به مبارزه برای آزادی و رهایی

فرا می‌خواندند. شعرهای آنها با زبانهای مردمی، زبان به زبان نقل می‌شد و در میان اکثر روشنفکران رواج داشت. تأثیرات آنها را نمی‌توان کمتر از فعالیت‌های سیاسی دانست، بخصوص که در ایران همیشه شعر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. اشعار آنها حماسی، انقلابی، تهبیجی و آگاه‌کننده بود. بسیاری از مردم بی‌سواد و کم‌سواد نیز اشعار آنها را حفظ می‌کردند و در قهوه‌خانه‌ها و دیگر مجالس می‌خواندند. گاه شعرهای مردمی برای توده‌ها ملموس‌تر و مؤثرتر از مقالات و سخنرانی‌ها بود و در آن ایام پر تلاطم سیاسی که اکثریت مردم ایران بی‌سواد و کم‌سواد بودند با اینگونه اشعار ارتباط قوی تری برقرار می‌کردند.

هنر و ادبیات واپس‌گرایانه خرافاتی و سازشکارانه به عقب رفته بود و خریداری نداشت. توده‌ها آمال و آرزوهای خود را در بیت بیت اشعار انقلابی می‌دیدند. در آن ایام که مبارزه علیه ارتجاع فئودالی و ناپودی آن تمایل عمومی طبقات دیگر بود، نزدیک و همسویی زیادی در این رابطه وجود داشت و هنر و ادبیات آن زمان از پیچیدگی زیادی برخوردار نبود و عموماً ارتجاع فئودالی حاکم را مورد تعرض قرار می‌داد.

با سرکوب جنبش در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جامعه ایران وارد فاز دیگری گردید. قلع و قمع نیروهای سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و حاکم شدن جو خفقان و سرکوب، مبارزه را دچار افت شدیدی کرد. مبارزان دسته‌دسته روانه زندان گردیدند و عده‌ای اعدام شدند. نمایندگان بورژوازی ملی نیز تار و مار گردیدند و جبهه ملی متلاشی شد. در چنین اوضاع و احوالی شاعران نیز از تعرض در امان نماندند.

در دهه ۱۳۳۰ رکود بر جنبش توده‌ها حاکم می‌شود و هنر و ادبیات نیز تحت تأثیر این شرایط قرار می‌گیرد. با اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲ شرایط رکود برای یک دهه دیگر تداوم می‌یابد و بنابراین بیش از دو دهه رکود و خفقان در

جامعه از یکسو و از سوی دیگر رشد و ظهور سرمایه داری نوپا، گرایشات و تمایلات جدیدی را در ادبیات و هنر ایران به وجود می آورد. گرایشی در هنر و ادبیات ایران سمبل یأس و فضای سنگین خفقان آور آن دوران شد (مثلا اشعار اخوان ثالث). نا امیدی، یأس، دلهره، گریز، بدبینی ای که در چنین ادبیاتی موج می زند تنها انعکاسی از واقعیات آن دوران جامعه ما است. اما نا امیدی و یأس این قبیل روشنفکران تنها بخشی از ادبیات و هنر آن دوران بود. بخش مثبت آن انعکاس واقعیات و اعتراض علیه فضای حاکم بود. موضع انتقادی در نوشته های این دسته اخیر نسبت به شرایط و عوامل آن، جنبه مثبتی بود که باعث می شد روشنفکران بیشتری جذب نوشته های آنها شوند. نشان دادن واقعیات، افشای دستگاه سانسور، خفقان و... هر چند به شکل محدود آن، به هر حال تضاد روشنفکران با فضای آن زمان را بیان می کرد. این جنبه مثبت زمانی آشکارتر می شود که آنها با گرایش دیگری در عرصه ادبیات مقایسه کنیم.

جلال آل احمد نماینده گرایش دیگری در این دوران است. او که خود از فعالان حزب توده بود، با شکست جنبش و از بین رفتن نقش حزب توده بعنوان یک گرایش قوی اجتماعی، از در ضدیت با روشنفکران سیاسی به سمت عرفان و سنتها می رود. عوامل شکست را غرب زدگانی می داند که از "واقعتهای" جامعه خود دور شده اند. او واقعیت ها را همانا سنتها و عرفان عامیانه می دانست که تنها به شکل واپس گرایی عمل می کرد و در واقع او در ادبیات گرایشی را نمایندگی می کرد که با نفی هر آنچه که در جنبش وجود داشته است، بر ابعاد مثبت نیز پای می گذارد و به سیاست زدایی می پردازد. در واقع سیاست را گردابی می داند که همه را به زیر می کشد و در نتیجه چاره ای جز دوری از آن و پناه بردن به عرفان وجود ندارد. بنابراین ادبیات جلال آل احمد متمایز با حتی ادبیات و هنر امثال صادق هدایت و اخوان ثالث است و نماینده گرایش سرخوردگی کاملی

است که به عقب حرکت کرده است. او نماینده افشار بینابینی فوقانی است که همه را به باد ناسزا می گیرند تا به توجیه موقعیت خود پرداخته باشند و خود را میرا از همه انحرافات و اشتباهات بنمایانند. در آن دوران که حزب توده ضربات بزرگی بدلیل تزلزل و سازشکاری هایش به جنبش وارد کرد و در نهایت با کودتای مرداد ۳۲ ارتجاع تثبیت گردید، طیف وسیعی از روشنفکران به سمت عرفان و سنتهای موجود در جامعه رفتند که جلال آل احمد نیز یکی از سردمداران این گرایش بود که، در آن دوران که حزب توده مساوی با جنبش چپ بود، در جامعه و از جمله بخش زیادی از روشنفکران تأثیرات منفی داشت. از جمله این تأثیرات، گرایش جلال آل احمد بود که نه تنها در عرصه ادبیات بلکه در دیگر عرصه های هنری نیز بوجود آمد و می توان آنرا نقطه مقابل ادبیات صمد بهرنگی و علی اشرف درویشیان دانست. هرچند فضای آن زمان خفقان و سرکوب و یأس بود، اما دوران تضادها و گرایشات جدید سرمایه داری نیز بود. در عرصه ادبیات بهرنگی ها و درویشیان چهره های جدیدی بودند که به رئالیسم گرایش داشتند و رئالیسم آنها انفعالی نبود و زندگی مردمی را نشان می داد که فراموش شده بودند و زیر چرخ دنده های سرمایه داری له می شدند. زبان ساده آنها در بیان واقعیات تلخ جامعه به زودی مخاطبان زیادی پیدا کرد. در میان جوانان و روشنفکران کتابهای بهرنگی و بعدها درویشیان (دهه ۵۰) جای پا پیدا کردند. آنها نشان می دادند که زندگی روستاییان و خانواده های کارگری با دنیای به اصطلاح متمدن سرمایه داری هیچ خوانایی ندارد و تضادهای موجود را برجسته و شفاف می کردند. با خواندن داستانهای آنها، خواننده به فکر می افتاد که چه باید کرد و اینهمه تفاوت به چه دلیل وجود دارد. هرچند بیان ساده و محدود به همین عرصه بود اما برای آن دوران بسیار تأثیرگذار و سنوآل برانگیز بود.

هرچند مبارزه فردی گاهی در نوشته های بهرنگی برجسته می شد و «اراده گرایی» و قهرمان پروری به جای واقعگرایی برجسته تر می شد، اما این مسئله وجه غالب نوشته هایش نبود. درویشیان واقعتهای پنهان را نشان می داد و از اراده گرایی و قهرمان پروری بهرنگی فاصله گرفت. به هر دو حال این دو نویسنده در آن دوران بسیار پیشروتر از جریانات سیاسی عمل کردند و گرایش انقلابی را در ادبیات ایران شکل دادند. هنوز هم بسیاری با خواندن داستانهای آنها با واقعیات آشنا می شوند و به راه چاره می اندیشند.

در عرصه شعر نیز احمد شاملو وجه تمایزی با تمام شعرایی که تاکنون در ایران بوده اند گرفت. اشعار انقلابی و آرمانی او تأثیر زیادی بر روشنفکران داشت. سبک او دست او را از قید قافیه و امثال آن رها کرده بود و بیشتر به آن چاشنی سیاسی و رادیکال داده بود. اشعار او سرشار از نقد به خفقان، مبارزه برای آزادی، حمایت از مبارزان، افشای سازشکاران و... بود. در فضای سکوت و سکون حاکمیت سلطنت، او فریاد رسایی بود که به گوش می رسید و بر هر آنچه روبناهای نظام بود یورش می برد. توانایی شگرف او همراه با محتوای انقلابی، اشعارش را بیش از پیش جذاب کرده بود و بزودی شهرت او نه تنها در ایران بلکه جهانی گردید. با وجود سانسور شدید مطبوعات اشعار او در میان دانشجویان و دیگر روشنفکران دست به دست می گشت و دامنه تأثیرات او بعنوان یک شاعر بسیار گسترده بود و به سرعت مخاطبان بسیاری یافت. در واقع او نقطه مقابل یأس امثال اخوان ثالث و نقطه مقابل عرفان و عقب گرد جلال آل احمد و نقطه مقابل اومانیزم هایی مثل سهراب سپهری بود.

اشعار او در میان زندانیان سیاسی و در شکنجه گاهها زمزمه می شد و یا بر روی دیوار سلولها حک می گردید. او در عرصه ادبیات و شعر برای مردم زحمتکش و دنیایی بهتر شمشیر می زد و در تک تک اشعار او این واقعیات را می توان دید.

دامنه فعالیت او به همینجا محدود نمی گردید. ترجمه اشعار و رمانهای انقلابی توسط او در جامعه ما تأثیری انقلابی زیادی داشت. در دوران انقلاب و پس از آن بدون اغراق می توان گفت که در خانه کمتر آدم سیاسی اشعار و یا نوشته و ترجمه ای از شاملو یافت نمی شد. در واقع جبهه انقلابی که در هنر و ادبیات ایران در دهه چهل و پنجاه توسط بهرنگی، شاملو و درویشیان وجود داشت به هیچ وجه در عرصه سیاسی ایران وجود نداشت. در آن دوران که روشنفکران غرق مبارزه چریکی جدا از توده بودند، مبارزه انقلابی در عرصه هنر و ادبیات ایران توسط بهرنگی، شاملو و درویشیان پیش می رفت. مبارزه سیاسی ایران تنها در کانال نظامی و آوانتوریستی جریان داشت و مردم با آن بیگانه بودند، در صورتی که داستانهای صمد بهرنگی برای هر نوجوانی قابل لمس بود. اشعار شاملو، روشنفکران رادیکال را تحت تأثیر قرار می داد. و بالاخره درویشیان دنیای خاکستری را به نقد می کشید. همه اینها بر هر انسان بی غرضی آشکار است و تاریخ جامعه ما در عرصه ادبیات و هنر مدیون چنین اشخاصی است. نسل جدید فعالین سیاسی نه تحت تأثیر مبارزات چریکی و فلان انفجار و ترور، بلکه تحت تأثیر نوشته های امثال صمد بهرنگی، احمد شاملو و درویشیان به عرصه مبارزه و سیاست کشیده شدند. از سوی دیگر، با پیچیده شدن جامعه سرمایه داری و جهانی شدن آن، هر روز هنر و ادبیات نقش بیشتری در زندگی انسانها ایفا می کنند و با رشد مبارزه طبقات متخاصم، هنر نیز تضادهای بیشتری را در خود رشد داده و عرصه های بیشتری از مبارزه طبقاتی را متبلور ساخت. با رشد مبارزه طبقاتی در ایران و وقوع انقلاب ۵۷، نقش ادبیات و هنر این دسته از شعر و نویسندگان برجسته تر شد. کتابهای بهرنگی و شاملو و درویشیان چندین بار تجدید چاپ شد و خوانندگان بسیار بیشتری پیدا کرد، و بالعکس ادبیات و هنر انفعالی واپس گرا شدیداً به حاشیه رفت.

در میان گرایش‌های متفاوت و متناقض در سه دهه ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ تا انقلاب ۵۷، بودند شعرا و نویسندگانی که تلفیقی از رادیکالیسم و التقاط بودند. نیما یوشیج، فروغ فرخزاد و محمود دولت‌آبادی از این دسته بودند. ضمن اینکه واقعگرایی و نقد اجتماعی بخش انکار ناپذیری از نوشته‌ها و اشعار آنها است، اما گرایش آنها شدیداً آغشته به اومانیسم بود و همین مسئله آنها را در موقعیتی کاملاً بینابینی قرار می‌داد، موقعیتی که بیشتر متعلق به افشار بینابینی بود. از یکسو فیلمی مثل «خانه سیاه است» توسط فروغ ساخته می‌شود که بیان واقعیت تلخ بخشی از جامعه ما است. رمانی مثل جای خالی سلوچ توسط دولت‌آبادی نوشته می‌شود که ظلم اربابان را نشان می‌دهد، و اشعار نیما اوضاع وخیم اجتماعی را به نقد می‌کشد. همه‌ی اینها بخش رادیکال و واقعگرایانه آنها است که در جامعه تأثیر مثبتی دارد، ولی این تمام آن چیزهایی نیست که در نوشته‌های آنها وجود دارد. دولت‌آبادی خود و آثارش را درگیر مناسبات و روابط سرمایه‌داری و ستیز با آن نمی‌کند و محافظه‌کاری همواره بخش جدایی‌ناپذیری از اوست. فروغ بیش از حد به احساسات و انسانیت در نقطه مقابل واقعیت‌های جاری مبارزه طبقاتی گرایش دارد و نیما ناامیدی و یأس در بسیاری از اشعارش نمود دارد. مجموعه اینها التقاطی است که آنها را در موقعیت بینابینی قرار می‌دهد. البته واضح است که در میان این طیف نیز تفاوت‌های زیادی وجود داشته است. بر اساس اینکه هرکدام تا چه حد متأثر از دو قطب متضاد هنر و ادبیات جامعه بودند، دارای شرایط و برخوردهای متفاوتی در هر رابطه‌ای بوده‌اند. مثلاً فروغ فرخزاد پس از شعر تولدی دیگرش واضح است که از شاملو تأثیر پذیرفته و از یأس و سرخوردگی فاصله گرفته بود، اما باز هم نمی‌توانیم او را بطور کامل شاعر انقلاب بدانیم، چرا که اومانیسم یکی از ارکان اصلی اشعار اوست و سمت و سوی طبقاتی در اشعار او کمتر وجود دارند. گرایش بینابینی هنر و ادبیات همواره یکی از گرایش‌های قوی در جامعه ما

بوده چرا که بخش بیشتری از روشنفکران و افشار بینابینی با هنر و ادبیات ارتباط می‌گیرند و در نتیجه نزدیکی بیشتری با این گرایش دارند.

بحث درباره هنر و ادبیات و نقش و تأثیر آن در جامعه ما بسیار مفصل‌تر از آن است که بتوانیم در اینجا و در یک بخش از این کتاب به آن بپردازیم. در اینجا تنها اشاره‌ای کلی به گرایش‌های طبقاتی هنر و ادبیات داشتیم تا روشن شود که نقش و تأثیر هر کدام چه بوده و اساساً نمی‌توان نقش طبقاتی را برای هنر و ادبیات در جامعه‌ای که به سرعت به حدت تضادهای طبقاتی افزوده می‌شود را نادیده گرفت. آیا واقعا می‌توانیم نقش شعرا و نویسندگانی را که از آنها نام بردیم و به مطالبشان اشاره کردیم در راستای گرایش‌های خاص اجتماعی نادیده بگیریم و هنر و ادبیات را جدا از جدال‌های طبقاتی تعریف کنیم؟ آرنولد هاوزر در این باره چنین می‌گوید:

"قوانین صرفاً صوری هنری، تفاوتی ماهوی با قواعد بازی ندارند. این قواعد هر چقدر ظریف باشند و هر قدر هم استادانه تدوین شده باشد، اگر به دور از هدف بازی بررسی شوند فی‌نفسه چندان اهمیتی ندارند. مانورهای بازیکنان فوتبال را اگر همچون حرکاتی محض در نظر بگیریم اعمالی نامفهوم و در نهایت خسته‌کننده خواهند نمود. شخص تا مدتی می‌تواند از سرعت عمل و چابکی بازیکنان لذت ببرد، ولی این صفات در مقایسه با آنچه یک تماشاگر خبره می‌بیند و از هدف تمامی این دویدنها، پریدنها و هل‌دادنها سر در می‌آورد چه بی‌معناست. اگر هدفی را که هنرمند در جریان آفرینش اثرش دنبال می‌کرده است، هدفی مانند آگاهانیدن، متقاعد کردن و تأثیر گذاردن بر مردم، شناسیم در اینصورت در تلاش برای درک هنر او از آن تماشاگر ناوارد که فقط از روی زیبایی حرکات بازیکنان درباره فوتبال داوری می‌کند چیزی فراتر نخواهیم رفت. کار هنری گونه‌ای ارتباط است. هر چند این تماماً درست است که انتقال موفقیت آمیز این کار

مستلزم وجود شکل ظاهری و در همان حال مؤثر، گیرا و بی نقص است، این نیز حقیقت دارد که این شکل جدا از پیامی که منتقل می کند چیزی بی معنی است." (فلسفه تاریخ هنر)

بنابراین در جامعه ای که تضادهای طبقاتی روز به روز شدت می یابند حتی منفعل ترین و انسانی ترین اشعار و داستانها که ظاهرا با هیچ گرایش و طبقه ای کاری ندارند خود خواسته و یا ناخواسته آب به آسیاب یکی از گرایشات طبقاتی می ریزند. سخن در این باره را با جملاتی از هاوژر که رساتر است پایان می دهیم:

"انسان موجودی سراپا متناقض است. او نه فقط زندگی می کند بلکه بر هستی خویش نیز آگاه است، نه فقط بر هستی اش آگاه است بلکه مایل است آنرا دگرگون کند. تاریخ مشاجره دیالکتیکی بین ایدئولوژی و کمال مطلوب حقیقت، بین خواستن و دانستن، اشتیاق به دگرگون ساختن اشیاء و آگاهی از حالت لختی اشیاء است. ما در فضایی که شرایط مادی زندگی و هدفهایمان برایمان تعیین کرده اند تا ابد پس و پیش می رویم. هرگونه جهد از پایان یافتن این حرکت چه از دیدگاه هگل و چه مارکس خیال پردازی محض است. از دیدگاه تفکر منطقی حدود تاریخ بر محدودیتهای انسان منطبق است." (فلسفه تاریخ هنر)

- جنبش کارگری از سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) تا ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)

همزمان با رشد سرمایه داری از سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) به بعد جنبش کارگری نیز وارد مرحله ای دیگر شد. هر چند که در این دوران همچنان دیکتاتوری و خفقان حاکم بود اما طبقه کارگر به لحاظ کمی و اقتصادی رشد زیادی کرد. افزایش قیمت نفت نیز کمک کرد تا سرمایه داری سریعتر رشد نماید. کارخانجات و کارگاههای متعددی راه اندازی شدند و در نتیجه طبقه کارگر تبدیل به یکی از نیروهای تعیین کننده جامعه شد. هرچند که با رشد سرمایه داری شهرنشینی، بهداشت، درصد با

سوادان، فرصتهای شغلی و غیره افزایش یافت، اما مطالبات نوینی نیز بوجود آمد. به عبارتی دیگر در این دوران تضاد کار و سرمایه بیشتر بطور نسبی افزایش یافت، زیرا انباشت سرمایه در دست طبقه حاکم کاملا نمود داشت و تأثیرات خود را بر طبقه کارگر به جا می گذاشت.

بین سالهای ۴۲ تا ۵۶، جنبش کارگری هیچ آلترناتیو و گرایش سیاسی قابل توجهی نداشت. جنبش چریکی بیگانه با طبقه کارگر راه خود را طی می کرد، اما به هر حال جنبش خود به خودی و بدون سازماندهی نیز تحت همان شرایط نمودهایی داشت. اعتصاب بزرگ کارگران شرکت واحد در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) تأثیر قابل توجهی بر جای گذاشت و بار دیگر زنگ خطر را برای بورژوازی به صدا در آورد. کارگران شرکت واحد خواهان افزایش دستمزد و بهبود وضعیت شغلی خود بودند. چند نفر از کارگران دستگیر شدند، اما با تهدیدات کارگران برای برپایی راهپیمایی، حکومت دست به عقب نشینی زد و کارگران بازداشت شده آزاد شدند. در میان کارگران اعتصابی گرایشات مختلفی وجود داشت. عده ای اعتراضات بیشتری را پیشنهاد می دادند، عده ای طرح ایجاد سندیکای کارگران شرکت واحد را داشتند، و عده ای دیگر مخالف "تندروی" و ادامه اعتصاب بودند. در نهایت اعتصاب کارگران با پیروزی نسبی پایان یافت. بخشی از مطالبات آنها برآورده شد و بخش دیگری با دادن وعده های پوچ به آینده موکول گردید.

در دوره های آجرپزی اطراف تهران نیز چندین اعتصاب به وقوع پیوست. در جریان هر اعتصابی که بیشتر بین سالهای ۴۸ تا ۵۴ بود، با وجود آنکه کارگران مطالباتی بسیار ابتدایی، مثل داشتن حداقل امکانات بهداشتی، جای مناسب خواب، و افزایش نازل دستمزد را داشتند، شدیداً با سرکوب مواجه می شدند. بلافاصله بعد از هر اعتصابی عده ای از آنها اخراج می شدند و در جریان اعتصاب نیز عوامل

سرکوب منطقه را به محاصره در می آوردند و با ضرب و شتم و تهدید کارگران را وادار می کردند تا به سر کار باز گردند.

هرچند که در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ امکانات و کالاهای زیادی به جامعه سرانبر شده بود، اما سهم کارگران در این میان از همه کمتر و بسیار ناچیز بود. به همین دلیل طبقه کارگر به مرور احساس جدائی و فاصله بیشتری با طبقات بالادست پیدا می کرد.

در کارگاهها و کارخانجات کوچک، استثمار شدیدتر بود و قانون کار رعایت نمی گردید. کارفرمایان برخوردی غیرانسانی با کارگران داشتند. در بسیاری از موارد ضرب و شتم و دیگر روشهای آزار و اذیت عادی و رزمره بود و به همین دلیل در این کارگاهها و کارخانجات اعتراضات و اعتصابات بیشتری در این دوران وجود داشت. البته همه آنها بدون سازماندهی و پراکنده بود.

سیل عظیم مهاجرت روستائیان به شهرها برای بدست آوردن شغل به سرعت رونق ابتدایی را از بین برد و فرصتهای شغلی کمتر و کمتر می شدند. به مرور بیکاری افزایش یافت و بخش قابل توجهی از طبقه کارگر تبدیل به نیروی ذخیره کار و یا تبدیل به نیمه بیکاران و کارگران موقت شدند.

سال ۱۳۵۲ کارگران کارخانه جهان چیت کرج در اعتراض به دستمزد ناچیزشان و در اعتراض به محیط غیربهداشتی و آلوده به مواد شیمیائی کارشان دست از کار کشیدند. پس از چند روز که به اعتراضات آنها توجهی نشد، آنها تصمیم به راه پیمائی به سمت تهران گرفتند. راهپیمائی چنان سریع انجام شد که رژیم غافلگیر شد. پس از طی چند کیلومتر در میان راه در منطقه کاروان سرا سنگی جاده قدیم کرج، نیروهای امنیتی راه را بر راهپیمایان بستند. آنها شدیداً در هراس بودند که کارگران به تهران برسند و موجی از اعتراض و شورش برپا شود.

کارگران که به تهدیدات نیروهای امنیتی توجهی نکردند و قصد ادامه راهپیمائی را داشتند، ناگهان به گلوله بسته شدند. در جریان این تیراندازی ۳ تن از کارگران جان باختند و عده ای نیز زخمی و دستگیر شدند. بدین سان مبارزه کارگران جهان چیت کرج سرکوب شد، اما موجی از خشم و کینه دیگر کارگران و توده ها را در بر گرفت. سال بعد مالک کارخانه (فاتحی) توسط چریکهای فدائی خلق ترور شد. چریکها بدین وسیله "انتقام" کارگران را گرفتند، اما این روش با مبارزات و زندگی طبقه کارگر بیگانه بود و تأثیر مثبتی به جای نگذاشت. آنها از سطح مبارزه توده ها حرکت نمی کردند و قادر نبودند با آن ارتباط برقرار کنند.

در حاشیه مبارزه کارگران در کارخانجات و کارگاهها، شکل دیگری از مبارزات شکل گرفت. عده زیادی از روستائیان بی زمین و کم زمین که روانه شهرهای بزرگ و بخصوص تهران شده بودند، بدلیل قیمت بالای مسکن و نداشتن شغل دائمی و درآمد کم در حاشیه شهرها اقدام به ساخت خانه هایی کوچک و بدون مجوز می کردند. زمینها که تحت تملک سرمایه داران و دولت بود، کارگران را وادار می کرد که شبانه و با همکاری اقدام به ساخت خانه های محقرشان کنند. به مرور محله های کارگری در حاشیه شهرها بوجود آمد و روز به روز بزرگتر و بزرگتر می شد.

عوامل شهرداری با همکاری شهربانی (پلیس) وارد کارزار شدند و اقدام به تخریب خانه ها می کردند. از سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) تخریب خانه ها، ساخت مجدد آن توسط کارگران، مقاومت برای جلوگیری از تخریب خانه ها و غیره تبدیل به جنبش بزرگی شد. ساکنان این محلات عمدتاً کارگران و نیمه پرولترها و یا دیگر زحمتکشان تهیدست بودند.

به مرور بدلیل بزرگ شدن محلات حاشیه که معروف به محلات خارج از محدوده (به معنای خارج از محدوده شهرداری) بود، حملات گسترده تر و وحشیانه تر شد.

گاه یک و یا چند محله در عرض چند ساعت تخریب می گردیدند. از سوی دیگر ساکنان این محلات نیز شروع به مقاومت جمعی می کردند. روزها که عموماً مردها سر کار می رفتند، زنان و کودکان به مراقبت می پرداختند و در صورت حمله به یک خانه به صورت دسته جمعی به دفاع می پرداختند. جنبش خارج از محدوده چیزی نبود جز مبارزه کارگران و دیگر زحمتکشان برای ابتدائی ترین مطالبه انسانی، یعنی حق داشتن مسکن. در سالهای ۵۴ و ۵۵ چندین درگیری روی داد و در این درگیری ها تعدادی از اهالی زخمی و یا بازداشت گردیدند و از سوی دیگر چندین دستگاه سنگین ماشین آلات شهرداری تخریب شد و تعدادی از عوامل شهرداری بوسیله اهالی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. اوج درگیری ها در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) رخ داد. تهاجمات عوامل رژیم با حمایت بیشتر نیروهای امنیتی همراه گردید و در مقابل اهالی این محلات نیز مقاومت بیشتری از خود نشان دادند. پس از تخریب چند محله در اطراف تهران، چندین دستگاه ماشین آلات سنگین شهرداری آتش زده شد و زدوخوردهای جمعی گسترده ای بین اهالی و نیروهای امنیتی روی داد.

با ابتکار دانشجویان دانشکده های حقوق و فنی دانشگاه تهران، دانشجویان به برنامه ریزی و همکاری با جنبش خارج از محدوده پرداختند و چندین مورد حمله جمعی اهالی که خانه هایشان خراب شده بود به شهرداریهای مربوطه، شرایط دیگری از مبارزه طبقاتی را بوجود آورد. مبارزه به داخل شهرها کشیده شده بود، دانشجویان و اهالی محلات خارج از محدوده متحد عمل می کردند و ضمن حمله به شهرداری علیه رژیم شعارهایی می دادند که مردم را تحت تأثیر قرار می داد. خبر جنبش خارج از محدوده و حمله به شهرداریها در همه جای ایران پخش شد و تأثیرات خود را بجا گذاشت. در واقع یکی از بزرگترین و مؤثرترین مبارزاتی که در این سال فضای خفقان را شکست و به جو رعب و وحشت تا حدودی پایان داد

و زمینه ای برای ظهور دیگر جنبشها و اعتراضات گردید، همین جنبش خارج از محدوده کارگران و زحمتکشان بود. بخش مارکسیست مجاهدین خلق مجموعه ای از گزارشات در رابطه با جنبش خارج از محدوده را بصورت یک کتاب در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) منتشر کرد که تجربیات و درسهایی برای فعالیت سیاسی به همراه داشت.

این دوران در واقع آغاز شورشها و درگیریهای اجتماعی و همانا اعتلای انقلابی بود. این شروع پایانی بود بر مشی چریکی علیه حکومت سلطنتی و پوچی و بی حاصلی آنرا ثابت می کرد. به موازات جنبش خارج از محدوده جنبش دانشجویی از دانشگاه خارج و پا به خیابانها گذاشته بود و چندین تظاهرات موضعی را در این سال ترتیب داد که منجر به درگیری با نیروهای امنیتی گردید. در این دوران ارتباط قوی بین جنبش دانشجویی و جنبش خارج از محدوده کارگران بوجود آمد. جنبش خارج از محدوده ثابت کرد که با وجود آنکه این جنبش فقط بخش نسبتاً کوچکی از کل طبقه کارگر ایران و دیگر زحمتکشان را تشکیل می داد، و با وجود آنکه سازماندهی و آگاهی در آن نقش بسیار ضعیفی داشت، اما دارای چه نیروی عظیمی بود و چه تأثیرات قابل توجهی توانست در کل جامعه به جای بگذارد. سالهای طولانی جنگ چریکی و ماجراجویانه هرگز قابل مقایسه با این جنبش نبود و تأثیرات آنها کاملاً متفاوت بود.

فصل ششم: انقلاب ۵۷

- انقلاب سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)

همانطور که گفته شد جنبش خارج از محدوده تأثیرات قوی و گسترده ای به جای گذاشت. همکاری و اتحاد عمل دانشجویان با آنها این تأثیرات را افزایش داد و دانشجویان را از محیط بسته دانشگاه بیرون آورد. مبارزه دانشجویان محدود به همکاری با جنبش خارج محدوده نگردید. آنها در اعتراض به افزایش قیمت‌ها و علیه استبداد و سلطنت و برای آزادی به خیابانها ریختند. تظاهراتی اطراف دانشگاه تهران انجام گردید و در چند مورد پس از درگیری با نیروهای امنیتی دانشجویان اقدام به حمله به فروشگاههای زنجیره ای دولتی و اتوبوسهای شرکت واحد کردند. در جریان این تظاهرات عده ای از مردم نیز به دانشجویان پیوستند و عده بسیاری نیز ناظر وقایع بودند. خبر چندین مورد تظاهرات و درگیری تأثیرات خود را در دیگر شهرها نیز به جای گذاشت و چندین تظاهرات دانشجویی در خیابانهای تبریز، شیراز و دیگر شهرها بوقوع پیوست. نیروهای گارد دانشگاهها را به محاصره در آوردند و تعدادی از دانشجویان بازداشت گردیدند. فضای جامعه شدیداً متأثر از وقایع سال ۵۶ بود. یک سوی آن جنبش خارج از محدوده و سمت دیگر آن جنبش دانشجویی که دیگر به یک حرکت خیابانی تبدیل گردیده بود قرار داشت. بیشتر مردم درباره وقایع و شعارهای دانشجویان بحث می

کردند. شعارهای مرگ بر شاه، مرگ بر سلطنت، مرگ بر ساواکی، اتحاد، مبارزه، پیروزی و غیره فضای حاکم را شدیداً دستخوش دگرگونی کرده بود. ذهنیت شکست ناپذیری و قدرت مطلق نیروهای سرکوب کم‌رنگ و مردم برخلاف سالهای قبل در کوچه و خیابان، اتوبوس و غیره به بحث و تبادل نظر می پرداختند. حضور بخشی از توده ها که هرچند هنوز اقلیتی را تشکیل می دادند (جنبش خارج از محدوده و دانشجویان) جامعه را در یک شرایط اعتلای انقلابی قرار داده بود. البته مسئله این نبود که فقط رفتار آنها باعث چنین مسئله ای گردیده بود. تورم سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶، خفقان شدید، افزایش فاصله طبقاتی که مقابل چشمان مردم حلی آبادها و کاخ نشینان را فرا داده بود، بسترهای مناسبی برای حرکت بودند. از نیمه سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) تا تیرماه سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) حدود ده اعتصاب به وقوع پیوست. هرچند که اعتصابات برای افزایش دستمزد بود، اما تحت تأثیرات مستقیم نسیم انقلابی جامعه شکل جسورانه تری داشت. رکود در رشته ساختمان بر تعداد بیکاران افزود و حاشیه نشینان شهری را بیشتر تحت فشار قرار داد. از اواسط سال ۵۷ کاهش دستمزدها افزایش یافت، تورم بیشتری به وجود آمد و به سرعت بر تعداد بیکاران افزوده گردید. پس از یک دوره نسبی رونق حاصل از فروش نفت به قیمت بالا در سالهای ۵۳ و ۵۴، شرایط فعلی به جامعه شوک وارد کرده بود.

دولت پاداش سالیانه کارمندان را قطع کرد و در نتیجه نارضایتی در بین قشر متوسط را نیز افزایش داد. در تابستان سال ۱۳۵۷ تعداد زیادی اعتصابات به وقوع پیوست. کارگران ماشین سازی تبریز، خودرو سازی تهران، کارگران چیت بهشهر و تعداد دیگری از کارگران کارخانجات، معلمان و عده ای از کارمندان نیز اعتصاباتی ترتیب دادند، اما اعتراضات فقط محدود به اعتصابات نبود. تظاهراتی

خیابانی نیز کم کم افزایش می یافت و دیگر فقط دانشجویان نبودند که دست به تظاهرات میزدند بلکه مردم نیز در تظاهرات شرکت داشتند.

رژیم سلطنتی که با موج گسترده ای از اعتراضات مواجه شده بود، سرکوب شدیدتر را در دستور کار خود قرار داد و با حربه هایی سعی در منحرف کردن مبارزات و جلوگیری از پیوستن دیگر توده ها به اعتراضات داشت. در این رابطه در جریان دو تظاهرات در اصفهان و مشهد پلیس به سمت مردم تیراندازی کرد و باعث کشته و زخمی شدن عده ای شد. بلافاصله نیروهای ارتش خیابانها را به تصرف در آوردند و سعی در برقراری جوّ رعب و وحشت داشتند. از سوی دیگر، برای آنکه ذهنیت منفی نسبت به مخالفان بوجود بیاورد، اقدام به آتش زدن سینما رکس آبادان کرد. در ۲۸ مرداد ۵۷ (۱۹۷۸) سینما رکس آبادان در حالی که ۴۰۰ نفر تماشاگر داشت، به آتش کشیده شد. درب ها از بیرون بسته شده بودند و در نتیجه تقریباً تمام تماشاگران به طرز فجیعی کشته شدند. رسانه های گروهی رژیم با تبلیغات گسترده سعی داشت آتش زدن سینما را به گردن مخالفین بیندازد. اما در جریان مراسم تشییع جنازه که هزاران نفر شرکت داشتند، مردم علیه ساواک و رژیم شعار می دادند و عملاً مقصر را رژیم معرفی کردند. تظاهراتی به مناسبت هفتم جان باختگان اصفهان و مشهد در تمام شهرهای بزرگ انجام شد و عملاً بخش قابل توجهی از توده ها و کارگران را وارد صحنه عملی مبارزه کرد.

دیگر حکومت قادر نبود مثل گذشته حاکمیت کند و مردم نیز مثل گذشته حاضر به زندگی نبودند، و این آشکارا یک انقلاب بود. حکومت با یک انقلاب تمام عیار روبرو بود و تنها راه را در سرکوب گسترده دید تا شاید بتواند بروی آتش انقلاب آب بریزد.

اما در همین دوران یعنی در تابستان سال ۵۷ (۱۹۷۸) که هر روز بخشهای وسیع تری از مردم به انقلاب می پیوستند، نقش روحانیت به سرعت برجسته و بیشتر شد. برخلاف آنچه تصور می گردد که روحانیت دارای سازماندهی و تشکیلات نبود، آنها دارای نفوذ و سازماندهی خاص خود بودند. روحانیون از طریق تمام مساجد با مردم ارتباط داشتند و در هر محل و روستا مساجد محل ارتباط روحانیون با مردم بودند. روحانیون که به دلیل مذهبی بودن جامعه ما نفوذ زیادی در مردم داشتند و تا آن زمان رهبری دینی را نیز به عهده داشتند، با تغییر و تحولات اجتماعی و شروع انقلاب به سرعت به موضع گیری علیه رژیم و حمایت از آیت الله خمینی پرداختند. مبلغان مذهبی به مبلغان سیاسی علیه رژیم تبدیل شده بودند و در شرایطی که شورش خودانگیخته توده ها رهبری دیگری نداشت، به سرعت جذب روحانیت و رهبری آیت الله خمینی شدند. تعداد شرکت کنندگان در مساجد و سخنرانی ها به سرعت افزایش یافت و در نتیجه یک سازماندهی سراسری توسط روحانیت بوجود آمد. نیروهای سیاسی دیگر از نفوذ بسیار ناچیزی برخوردار بودند که جداگانه به آنها خواهیم پرداخت. از سوی دیگر بازاریان نیز که شاهد تغییر و تحولات عظیم اجتماعی بودند به سرعت حمایت خود را از روحانیت اعلام کردند و چند بار بازار را در اعتراض به حکومت شاه تعطیل کردند. حوزه های علمیه نیز به تحرک درآمدند و چندین درگیری در قم به وقوع پیوست.

دیگر سازمانها و احزاب سیاسی از راست تا چپ به حمایت از رهبری آیت الله خمینی و روحانیت پرداختند. «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» کاملاً از روحانیت حمایت کردند. «سازمان مجاهدین خلق» حمایت کامل خود را از آیت الله خمینی اعلام کرد. «حزب توده» روحانیت را رهبر مبارزه ضد امپریالیستی معرفی کرد. حتی جریانات چریکی و چپهای دیگر مانند «سازمان چریکهای فدائی خلق» و

«سازمان پیکار» نیز روحانیت را رهبر مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاع ارزیابی کردند و به حمایت از آن پرداختند.

بنابراین در جریان انقلاب سال ۵۷ یک اجماع گسترده در میان طبقات و اقشار مختلف و تا حدودی متضاد در رابطه با رهبری روحانیت بوجود آمد، که شاید در کمترین انقلابی تا بدین حد اجماع بین نیروهای متفاوت اجتماعی وجود داشته است. بازار، طبقه کارگر، زحمتکشان، میانه حالان، احزاب خرده بورژوا و غیره همگی در یک صف قرار گرفتند. این مسئله بیانگر چند واقعیت بود. اول اینکه طبقه کارگر و یا دیگر زحمتکشان رهبری مستقلی نداشتند. دوم اینکه نیروهای چپ به هیچ وجه نمایندگان واقعی آنچه که ادعا می کردند نبودند. آنها صف مستقلی در جریان انقلاب و در جهت منافع طبقه کارگر نداشتند. سالها مشی چریکی آنها را از مردم جدا نگه داشته بود و حالا در جریان انقلاب آنها فقط به سرنگوی رژیم پهلوی می اندیشیدند و نه مبارزه علیه سرمایه داری. آنها در این انقلاب عملا نیرویی منفعل و دنباله رو بودند. آلترناتیو آنها نه سوسیالیسم بلکه دموکراسی بود که در چارچوب مناسبات موجود باقی می ماند و گامی به جلو بر نمی داشت.

حکومت سلطنتی که خود را در معرض سرنگوی می دید، تلاش کرد تا با تمام نیرو و توان به مقابله و سرکوب انقلاب بپردازد. در ۱۶ شهریور ۵۷ (۱۹۷۸) در یازده شهر حکومت نظامی اعلام کرد. در تهران، تبریز، مشهد، کرج، اصفهان، شیراز، اهواز، قزوین، رشت و چند شهر دیگر حکومت نظامی و محدودیت رفت و آمد اعلام شد. تانکها و دیگر نیروهای نظامی در خیابانها مستقر شدند و اجازه تجمع به هیچکس داده نمی شد. اما در روز ۱۷ شهریور ۵۷ در میدان ژاله تهران دست به تجمع و تظاهرات زدند. راهپیمایان چندین هزار نفر بودند و شعارهای مرگ بر شاه، درود بر خمینی، استقلال- آزادی- جمهوری اسلامی، مرگ بر

آمریکا، و دیگر شعارهای مذهبی سر دادند. نیروهای نظامی به محاصره آنها پرداخته و از همه سو به آنها حمله کردند. حتی هلی کوپترهای رژیم نیز مردم را به گلوله بستند. در همان دقیق اول صدها تن در میدان ژاله جان باختند و پس از آنکه درگیری به دیگر خیابانها کشیده و تا پاسی از شب ادامه داشت، همچنان کشتار مردم توسط نظامیان افزایش می یافت. آمار جانباختگان حدود ۴۰۰۰ نفر اعلام شده است، اما رژیم سلطنتی اعلام کرد حدود ۹۷ نفر کشته و ۳۰۰ نفر زخمی شده اند.

کشتار مردم نه تنها آب بروی آتش انقلاب نریخت بلکه برعکس آنرا شعله ور تر کرد و موجی از خشم و کینه را به خیابانها کشاند. دقیقا از ۱۷ شهریور به بعد مردم یکپارچه علیه سلطنت به پا خواستند و تقریبا هر روز درگیری، تظاهرات، کشتار، حمله به مراکز دولتی و غیره وجود داشت. نبردهای خیابانی سراسر ایران را فرا گرفته بود. بدنه اصلی را کارگران، زحمتکشان و دانشجویان تشکیل می دادند. از اواخر پانیز اعتصابات کارگری به تمام کارخانه ها سرایت کرده و تولید بطور کامل متوقف شده بود. کارگران اعتصابی بعضی در کارخانه های خود تجمع کرده و کارخانه را به تصرف در آورده بودند. با پیوستن کارگران شرکت نفت به جمع کارگران اعتصابی، حکومت کاملا فلج شده بود. مردم شعار می دادند «کارگر نفت ما، حامی سرسخت ما». در تمام فصل پانیز و در اوایل زمستان ۵۷، رژیم هرچند که به کشتار و سرکوب می پرداخت اما توده ها وسیع تر و با اراده ای بیشتر به مبارزه می پرداختند. دانشگاه ها به تصرف کامل مردم در آمده بود و هر روز تظاهر کنندگان به سمت دانشگاه تهران می رفتند. در روز ۱۳ آبان ۵۷ نیروهای نظامی به دانشگاه حمله کردند و مردم را به گلوله بستند. در جریان این حمله چند نفر کشته شدند و عده زیادی نیز زخمی گردیدند. در پی انتشار این خبر موجی از تهاجم و تظاهرات در تهران و دیگر شهرها به راه افتاد. از این پس

رژیم کاملاً در موضع دفاع و عقب نشینی بود و گاه به حملات کوری دست می زد. تانکها در قزوین چندین اتوموبیل را له کردند. مردم به منازل ساواکی ها حمله می کردند. سربازان از پادگانها می گریختند. رژیم تمام زندانیان سیاسی را در اواخر پائیز از زندان آزاد کرد و آنها با موجی از استقبال مردم روبرو شدند. روزهای آزادی زندانیان، مردم با تظاهرات به مقابل زندان قصر می رفتند و همانجا میتینگ برگزار می کردند.

خفقان و سرکوبی که از سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) به مدت ۲۵ سال حاکم بود، در عرض چند ماه درهم شکسته شده بود. مردم به تمام بانکها، ساختمانهای دولتی، اتوبوسهای شرکت واحد حمله می کردند و رژیم ناتوان در سرکوب مردم فقط با کشتن چند نفر آتش را شعله ور تر می کرد و تعرض بیشتری بوجود می آمد.

آیت الله خمینی که از اوایل پائیز از عراق به فرانسه رفته آزادی عملی بیشتری یافته بود. در آن زمان لیبرالها خود را هرچه بیشتر با جنبش همسو می کردند تا منافی در آینده کسب کنند. بازرگان و سنجابی به پاریس رفتند و حمایت خود را از انقلاب کاملاً اعلام کردند.

در این دوران حامیان امپریالیست رژیم شاه از ادامه حکومت او ناامید شده بودند و خوب می دانستند که تاریخ مصرف رژیم پهلوی تمام شده است. در نتیجه همکاری با رژیم سلطنتی را کم کردند و سعی در روی خوش نشان دادن به رهبران انقلاب داشتند. اوایل دیماه آخرین حربه حکومت «بختیار» بود. بختیار یکی از اعضای سابق جبهه ملی بود و بدین وسیله با برکناری کابینه نظامی و خارج شدن شاه و فرح از کشور، بختیار زمام امور را بدست گرفت تا شاید بتواند طوفان انقلاب را کاهش دهند و آنها را منحرف نمایند. آنها امید داشتند بدین وسیله راهی برای سازش و خلاصی پیدا کنند. اما چنان جنبش توده ها اوج گرفته بود که از همان فردای حاکمیت بختیار مردم با تظاهرات علیه او شعار دادند و "مرگ بر

بختیار، نوکر بی اختیار" ورد زبانها شد. رهبران روحانی نیز هیچ دلیلی برای سازش با بختیار نمی دیدند بخصوص که رژیم در لبه پرتگاه قرار داشت. بختیا از مصدق تعریف و تمجید می کرد، فروش نفت به اسرائیل را متوقف کرد (البته هرگونه فروش نفتی را کارگران با اعتصاب خود قبلاً قطع کرده بودند) و خود را جزئی از انقلاب مردم معرفی کرد. اما همه اینها در چنین شرایطی ذره ای ارزش نداشت.

با خروج شاه از کشور مردم به جشن و پایکوبی پرداخته بودند و آنرا نه نتیجه کنار زدن شاه توسط بختیار بلکه دقیقاً نتیجه مبارزات خود می دیدند. با فرار شاه مردم بیش از پیش به قدرت خود پی بردند و رژیم را در آستانه سرنگونی می دیدند و بختیار را آخرین سنگر برای فتح به حساب می آوردند. در روز خروج شاه تمام کشور به جشن و پایکوبی پرداخت، به سربازان گل هدیه می شد و ارتش بیش از پیش دچار چندگانگی و تزلزل بود. اتوموبیلها در خیابانها بوق می زدند و همه جا شیرینی و گل پخش می شد و سیل جمعیت در خیابانها به پایکوبی پرداخت.

در روز ۱۲ بهمن آیت الله خمینی به کشور بازگشت و مورد استقبال میلیونها نفر قرار گرفت. مردم آمل و آرزوهای خود را در او جستجو می کردند. با خروج شاه، بازگشت آیت الله خمینی، و تظاهرات میلیونی، رژیم کاملاً ناتوان شده بود. چند روز بعد در میدان انقلاب تهران مردم با نیروهای نظامی درگیر شدند. نیروهای نظامی تعدادی از مردم را کشتند، اما مردم با سنگ و کوکتل مولوتف می جنگیدند و برای اولین بار شعار "رهبران ما را مسلح کنید" را سر دادند. در دیگر شهرها نیز مردم با کوکتل مولوتف و سنگ با نیروهای نظامی درگیر می شدند و این ابتدای نبردهای مسلحانه بود.

آیت الله خمینی اعلام کرد که تا کناره گیری بختیار تظاهرات ادامه خواهد داشت و در نتیجه هر روز میلیونها نفر در سراسر ایران علیه بختیار تظاهرات می کردند. آیت الله خمینی تشکیل دولت موقت را به رهبری مهندس بازرگان اعلام کرد و بنابراین روزهای سرنوشت ساز فرا رسید.

عصر بیستم بهمن ۵۷، همافران و تکنیسینهای نیروی هوایی پادگانی در جنوب شرقی تهران دست به شورش زدند و پادگان را به تصرف خود در آوردند. آنها با باز کردن درب انبارهای اسلحه خود را مسلح کردند و قصد خروج از پادگان را داشتند. بلافاصله نیروهای گارد شاهنشاهی که مزدوران وفادار به سلطنت بودند به محاصره پادگان پرداختند و برای خلع سلاح و سرکوب همافران با آنها درگیر شدند. پس از چند ساعت درگیری، خبر در شهر پخش شد و مردم به سمت پادگان نیروی هوایی حرکت کردند. شب هنگام و در جریان درگیری بین نیروهای گارد و نیروی هوایی مردم غیر مسلح حلقه دیگری از محاصره به دور نیروهای گارد تشکیل دادند. «چریکهای فدائی خلق» مسلح، نیمه شب به همراه دیگر مردم به نیروهای گارد یورش بردند. پس از کشته شدن چند تن از نیروهای گارد، آنها که خود را در خطر می دیدند حلقه محاصره را شکستند و فرار کردند. بدین ترتیب نیروی هوایی به خیابان آمد و دیگر سلاحهای موجود در پادگان نیز به دست عده ای از مردم افتاد. صبح ۲۲ بهمن هرچند هنوز تعداد نیروهای مسلح مردم و نیروی هوایی کم بود، اما به همراه هزاران نفر که خود را با کوکتل مولوتف مسلح کرده بودند به دیگر مراکز نظامی حمله کردند. خبر در سراسر ایران پخش شده بود و در دیگر شهرها مردم با دست خالی به سمت پادگانها و پاسگاهها یورش می بردند. میلیونها نفر در سراسر ایران به خیابانها ریخته بودند و جنگ تمام عیاری آغاز شده بود. به سرعت مردم اطراف پادگانها را سنگربندی کردند.

در همان ساعات اول درگیری عده ای از سربازان به مردم پیوستند و یا اسلحه خود را تحویل دادند. در نتیجه تعداد بیشتری مسلح شدند و روحیه مدافعان سلطنت کاملاً تضعیف شده بود. در بعضی کلانتریها و پادگانها و مراکز ساواک مقاومت شدید بود. آنها به سوی مردم تیراندازی کردند و عده ای کشته شدند. در کرج از طبقه بالای شهربانی بیش از ۸۰ نفر را مورد هدف قرار دادند. در رشت از داخل ساختمان ساواک به مردم تیراندازی می شد. پادگان گارد در منطقه دیو در حومه تهران مردم را به گلوله بستند.

آیت الله غفاری و عده ای دیگر در خیابانهای تهران با شعار «امام فرمان جهاد نداده است» سعی در جلوگیری از سرنگونی رژیم داشتند، که با پرخاش مردم و یا بی توجهی، کاری از پیش نبردند. بعد از ظهر و عصر ۲۲ بهمن بسیاری از پادگانها و پاسگاهها توسط مردم فتح شد و ارتش کاملاً تسلیم گردید. اشخاصی که به مردم تیراندازی کرده بودند همانجا بدار آویخته شدند. در کرج، رشت و چند شهر دیگر چنین شد و بالاخره رادیو و تلویزیون نیز بدست مردم تسخیر گردید. در شب ۲۳ بهمن ۵۷، رژیم سلطنتی دیگر وجود نداشت و خلع ید گردیده بود.

تمامی اسلحه ها بدست مردم افتاده بود و بخش قابل توجهی از مردم مسلح بودند. بلافاصله کمیته هایی تشکیل شد تا به خلع سلاح مردم بپردازد. چرا که مردم مسلح همیشه "خطرناک" اند! کشمکشهای نه چندان جدی در این رابطه اتفاق افتاد و عده ای هم اسلحه خود را مخفی و یا به دیگر گروه های سیاسی تحویل دادند.

بزرگترین ارتش نظامی و ژاندارم منطقه در مقابل انقلاب میلیونها انسان به زانو درآمده بود و این بیانگر قدرت عظیم توده ها بود. در مقابل طوفان انقلاب یکی از بزرگترین ارتشها و سیستم امنیتی مخوف آن مستأصل و شکست خورده، تسلیم شده بود. تعدادی از وزرا، نظامیان، رؤسا و بازجویان ساواک دستگیر شده بودند.

نصیری، رئیس ساواک، هویدا، نخست وزیر، آرش، کمالی، تهرانی، سربازجویان ساواک از جمله دستگیر شدگان بودند. بختیار از کشور گریخت.

همه این وقایع در عرض یکی دو روز اتفاق افتاد. میلیونها نفر بدون هیچ سازماندهی خاصی در سراسر کشور رژیم سلطنتی شاه را سرنگون کردند و هیچ نیرویی یارای مقاومت در مقابل انقلاب را نداشت. اما به راستی سیر وقایع سال ۱۳۵۷ که همه را غافلگیر کرده بود چه علتی داشت؟ آیا این انقلاب نتیجه تضاد کار و سرمایه بود؟ و یا صرفاً یک شورش خودبخودی و اتفاقی بود؟ چه طبقاتی در این انقلاب و با چه انگیزه‌هایی دخیل بودند؟ در جریان انقلاب و پس از آن چه تغییراتی بوجود آمد؟ و بالاخره، این انقلاب چه درسها و تجربیات دیگری به همراه داشت؟

واقعیت این است که رشد سرمایه داری در ایران به چنان مدارجی نرسیده بود تا نفی خویش را بپروراند. تضاد کار و سرمایه بعنوان واقعیتی در کشمکش، و تعیین کننده، اما در مدارجی نه چندان حاد قرار داشت. پس این انقلاب در نتیجه چه ماتریالی رخ داد؟ چنانچه به دقت سیر حوادث را دنبال کنیم، می بینیم که واقعیات چیزی بجز تضادهای نهفته ای که سر بر آورده بود، چیز دیگری نبودند. این مسئله بیانگر مبارزه طبقاتی بود اما به بالاترین مدارج خود نرسیده بود و به شکل یک انقلاب بروز کرد. سیر تکامل تاریخی دارای پیچ و خمهایی است که گاه جهش وار و گاه آرام، گاه تندتر و گاه کندتر از زیربناهای خود گام بر می دارد، اما همه و همه در نهایت تحت تأثیر واقعیتهای اقتصادی و زیربنایی قرار دارند.

انقلاب سال ۱۳۵۷ شکل بروز تضادهای طبقاتی بود، اما شکل بروز حادثترین مبارزه طبقاتی نبود. بنابراین انقلاب ۵۷ یک انقلاب زودرس بود. در اینجا هیچ چیز غیرعادی و غیرواقعی وجود ندارد، چرا که گاه چندین انقلاب، شورش، جنگ

داخلی و غیره بوجود می آید تا در نهایت سیر تکامل تکمیل گردد و به نقطه نهایی خود برسد. همکاری و همسویی طبقاتی که در جریان انقلاب ۵۷ وجود داشت دقیقاً بیانگر این واقعیت است که این انقلاب یک انقلاب زودهنگام بود و تمام مناسبات و روابط سرمایه داری را نمی توانست کنار بزند.

واضح است که گرایشهای مختلف طبقاتی با انگیزه های متفاوتی به انقلاب روی آوردند و یا از آن حمایت نمودند، اما به هر حال بخش زیادی از این همسویی ها نشانگر بالغ نبودن تضادهای طبقاتی بود. این انقلاب سلطنت را نشانه گرفت و روبروهای را دستخوش تغییر کرد و به سرمایه داری ضربه زد اما آنرا نابود نکرد.

انقلاب سال ۱۳۵۷ فصل جدیدی در تاریخ ایران بود و همانند همه انقلابات درسها و تجربیات فراوانی به همراه داشت. این تجربیات چنان گسترده و عمیق بود که بلافاصله برای پیشروان جنبش کارگری و دیگر روشنفکران کاملاً قابل استفاده نبود. نیاز به گذشت زمان و تغییر و تحولات دیگری نیز بود تا بتوانند عده ای راه تداوم نبردهای طبقاتی را کشف کنند. در نتیجه انقلاب ۵۷ گامهای بلندی به جلو در تاریخ ایران برداشته شد. بسیاری از مفاهیم مادیت یافت و توده ها آنها را با پوست و گوشت خود لمس کردند.

فضای باز سیاسی که در نتیجه مبارزات مردم در سال ۵۷ بوجود آمد بی سابقه بود. در کنار خیابان ها انواع کتابهایی که در گذشته جرم محسوب می شد بفروش می رفت. انواع بیانیه ها و اعلامیه ها در خیابانها پخش می شد. فعالین سیاسی در دانشگاهها سخنرانی می کردند. با آزادی زندانیان سیاسی و بازگشت نیروهای سیاسی که در خارج از کشور بودند و باز شدن فضای باز سیاسی نقش احزاب و گروهها برجسته گردید. در چنین فضای انقلابی همسویی و همکاری طبقاتی به نظر پدیده ای غیرعادی می آید، اما از یکسو عدم آگاهی و از سوی دیگر نداشتن

پیشاهنگ طبقاتی باعث شده بود این طبقه به دنباله روی از دیگر گرایش‌ها غالب بپردازد. از سوی دیگر نقش قوی مذهب در جامعه باعث پذیرش رهبری مبارزات بود. طیف‌های بینابینی و مرفه نیز تا حدود زیادی از خفقان حاکم ناراضی بودند و تضادی با رهبری مذهبی نداشتند. بورژوازی لیبرال نیز که رژیم شاه را در حال سرنگونی می‌دید، منافعی را در همسویی و شریک شدن در قدرت سیاسی آینده می‌دید. احزاب و گروه‌های چپ نیز با تمام قضاوت‌ها و ویژگی‌هایشان رهبری مبارزات را ضد امپریالیستی می‌دانستند و عملاً به دنباله روی و حمایت از آن می‌پرداختند. سیاست آنها سیاست متضاد و مستقلی نبود و حتی تبلیغ سوسیالیسم را در دستور روز خود قرار ندادند. بر اساس مجموعه این واقعیت‌ها یک همسویی گسترده و تا حدودی کم‌نظیر بوجود آمد. میلیون‌ها نفر که وابسته به گرایش‌ها و سیاست‌های متفاوتی بودند با هم در یک جهت و برای سرنگونی رژیم شاه به رهبری روحانیت به حرکت درآمده بودند.

دیگر زحمتکشان و جنبش‌های رادیکال مثل جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی نیز بدلیل عدم استقلال سیاسی طبقه کارگر و در واقع عدم وجود آترناتیو سیاسی طبقه کارگر، جذب دیگر جنبش‌ها و گرایش‌ها شده بودند. چرا که اساساً رادیکال و انقلابی بودن این جنبش‌ها در گرو رشد و قدرتمند بودن آترناتیو کارگری است که در سال ۵۷ نمی‌توانست وجود داشته باشد.

بنابراین، ویژگی انقلاب سال ۵۷ این بود که در عین مبارزه حاد مردم با بخشی از بورژوازی (رژیم سلطنتی) در سوی دیگر همسویی و سازش طبقاتی وسیع و گسترده‌ای وجود داشت. تمامی آمال و آرزوهای کارگران و دیگر توده‌ها در سرنگونی رژیم شاه خلاصه شده بود و فراتر از آن نمی‌رفت. این مسئله نه به معنای آن است که مطالبات اقتصادی و اجتماعی دیگری وجود نداشت، اتفاقاً مطالبات اقتصادی عامل اصلی حرکت و مبارزات بود، اما توده‌ها این مطالبات

خود را فقط با سرنگونی رژیم سلطنتی متحقق می‌دیدند و در آن شرایط قادر نبودند آنها را بسط دهند.

در مورد بورژوازی لیبرال بحث و نظرات متفاوتی وجود داشت. لیبرال‌ها که اساساً و بنیاداً با انقلاب و هرگونه راه حل انقلابی مخالف هستند، در دوران سلطنت نیز اصلاحات، رفراندوم و دیگر راه‌های قانونی و یا ماماشات طلبانه را تبلیغ می‌کردند. جریان‌اتی مثل «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» در دوران حاکمیت شاه، با وجود اینکه جایی برای حداقل رفرم‌ها و آزادی نیز وجود نداشت، اما هرگز راه حل انقلابی را تبلیغ نمی‌کردند.

اگر لیبرال‌ها در جریان انقلاب و در «دولت موقت» شرکت کردند و همبستگی خود را با انقلاب اعلام کردند، صرفاً بدلیل آن بود که انقلاب چنان با قدرت و همچون سیل به جلو می‌رفت که واضح بود قدرت سیاسی را تغییر خواهد داد. و با توجه به ویژگی‌های انقلاب ۵۷، لیبرال‌ها این امکان را پیش روی خود می‌دیدند که در قدرت سیاسی آینده سهمی داشته باشند. بنابراین آنها با وجود تمام مخالفت‌هایشان با راه‌های انقلابی چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، بر موج مبارزات سوار شده بودند و آنرا به مثابه سکوی پرشی برای رسیدن به منافع بیشتر می‌دیدند.

اما از سوی دیگر لیبرال‌ها از طوفان عظیم انقلاب همانند دیگر جناح‌های بورژوازی می‌هراسیدند. آنها می‌ترسیدند چون ممکن بود شعله‌های سرکش این انقلاب روزی دامن آنها را نیز بگیرد. در نتیجه شدیداً از بسط یافتن آن و تغییر مسیر آن جلوگیری می‌کردند و در اوج انقلاب نیز امیدوار بودند جابجایی قدرت با خشونت و جنگ انجام نشود. آنها هرگز پیشنهاد قیام مسلحانه قهرآمیر را نمی‌دادند، بلکه فقط در جریان انقلابی که خودبخود و بسرعت پیش می‌رفت، سعی در کانالیزه کردن و مهار آن در جهت منافع طبقاتی خود داشتند.

بورژوازی بطور کلی نگران آن بود که کل ساختار اقتصادی و اجتماعی مورد تعرض قرار بگیرد و در نتیجه از پیشروی انقلاب و گسترش آن وحشت داشت. اما به هر حال انقلاب به پیش رفت و سلطنت سرنگون گردید و روبناهای زیادی را دستخوش تغییر کرد. رژیم سلطنتی نابود شد، بسیاری از مظاهر فرهنگی آن مثل قمارخانه ها، مشروب فروشی ها، فاحشه خانه ها و غیره برچیده شد. عده زیادی از سرمایه داران وابسته به حکومت سلطنتی فرار کردند و اموال آنها را دولت جدید مصادره کرد.

اما هرچند که این انقلاب تغییر و تحولات ذکر شده را بوجود آورد و فرهنگ مذهبی را جایگزین فرهنگ رژیم سابق کرد و حتی بسیاری از سرمایه داران را فراری داد و به آنها ضربه وارد کرد، اما ساختارهای اقتصادی و روابط آن را دگرگون نساخت. بسیاری از احزاب و فعالین سیاسی اعتقاد داشتند که تمرکز اقتصاد و مالکیتها بر وسایل تولید در دست دولت گامی به جلو است و باید از آن حمایت کرد. این مسئله در میان گرایشات مذهبی، لیبرال و حتی چپهای مثل حزب توده، اتحادیه کمونیستها، و تعدادی دیگر طرفداران زیادی داشت. در واقع بیش از آنکه به محتوای روابط توجه شود، به تغییرات روبنایی و شکل آن اهمیت داده می شد و آن را تعیین کننده می دیدند، غافل از آنکه دولتی بودن یا نبودن بخودی خود عاملی تعیین کننده و ماهیتا جدا از یکدیگر نیست، بلکه این نوع مالکیت و روابط تولیدی است که صف بندی های طبقاتی و ماهیت کل مناسبات جامعه را تعیین می کند.

- جنبش کارگری و انقلاب سال ۱۳۵۷

همانطور که گفته شد جنبش خارج از محدوده که بخش قابل توجهی از آن را کارگران ساختمانی و فصلی و دیگر زحمتکشان تشکیل می دادند، یکی از پایه

های اصلی انقلاب ۵۷ بود. رژیم که مستقیما به ابتدایی ترین و یکی از ضروری ترین نیازهای انسانی آنها (مسکن) تعرض کرده بود، با موج عظیمی از مقاومت و مبارزه روبرو شد. توضیح دادیم که چگونه رشد جنبش خارج از محدوده و مبارزه خیابانی دانشجویان و حمایت آنها از جنبش خارج از محدوده طیف های بیشتری از مردم را به صحنه عملی مبارزه کشاند.

با شروع انقلاب در سال ۵۷، بخشهای صنعتی و نیمه صنعتی کارگران هنوز جذب مبارزات نشده و با وجود آنکه طی سالهای ۴۲ تا ۵۷ (۱۹۶۳ تا ۱۹۷۸) به لحاظ کمی رشد زیادی کرده و در کارخانجات بزرگ و متوسطی کار می کردند که زمینه مبارزه بیشتری را فراهم می کرد، اما کاملا عقب تر از بخش غیر متشکل، دانشجویان و حتی دانش آموزان بودند. دلیل اینکه کارگران صنعتی حتی تا نیمه سال ۵۷ و حتی تا اواخر پائیز در کارخانه ها مشغول به کار بودند و حتی به اعتصاب و یا دیگر مبارزات نپیوسته بودند این بود که تضادهای طبقاتی (کار و سرمایه) به مراحل حاد خود نرسیده بود. همانطور که توضیح داده شد، انقلاب در اثر یک عصیان و غلبان شکل گرفته بود که، هر چند نتیجه تضادهای طبقاتی بود، اما هنوز نارس و تکامل نیافته بود. در نتیجه این انقلاب زود هنگام، طبقه کارگر نیز آماده نبود. فاقد سازماندهی، تشکل، تجربه، مرزبندی، پیشروان انقلابی و غیره بود. در نتیجه هم دیر به عرصه مبارزه آمد و هم دنباله رو دیگر گرایشات طبقاتی بود. مبارزه کارگران ابتدا به ساکن نه از داخل کارخانه ها بلکه بطور پراکنده و با شرکت در تظاهراتهای خیابانی به همراه دیگران آغاز شد. کارگران، دانشجویان، دانش آموزان، روحانیون و حتی بازاریان در کنار هم قرار گرفته بودند و این نشان می داد که انقلاب عصیان بسیاری از گرایشات طبقاتی و بعبارتی دیگر تا حدود زیاد عموم طبقاتی بود.

در شرایطی که نسیم انقلاب به طوفان تبدیل شد، سرمایه داران وحشت زده به فکر خارج کردن سرمایه های خود از کشور افتادند و بحران اقتصادی شدت یافت. از اواخر پائیز ۵۷ حقوق کارگران در بسیاری از موارد پرداخت نمی شد و کارخانه ها به حالت غیرعادی و نیمه تعطیل درآمده بودند. از این مقطع بود که کارگران کارخانجات خود را در معرض خطر دیدند و به اعتصابات و اعتراض گسترده دست زدند. همزمان بودن این مبارزات با مبارزات سیاسی جامعه، مطالبات اقتصادی کارگران را هرچه بیشتر سیاسی می کرد. مالکین کارخانه ها و شرکتها که خود را کاملاً در خطر می دیدند یا کارخانه را تعطیل می کردند و یا آنرا به حالت بلاتکلیف نگاه داشته بودند. کارگران نیز در مقابل کنترل کارخانه ها را در دست گرفته و بیش از پیش به مبارزات سیاسی خیابانی می پیوستند. این وضعیت از ابتدای زمستان ۵۷ آغاز شد و با پیوستن کارگران شرکت نفت به اعتصاب کمر رژیم خم شد.

هزاران کارگر در سراسر کشور دست از کار کشیده بودند و بخصوص اعتصاب کارگران شرکت نفت کاملاً اقتصاد را فلج و سرنگونی رژیم را اجتناب ناپذیر می کرد. در واقع بزرگترین اعتصاب، اعتراض و تجمعات کارگری در تاریخ ایران شکل گرفت، اما بدون استقلال طبقاتی و مرزبندی های حداقلی. با رشد مبارزات کارگری تعدادی از دانشجویان بنام «دانشجویان مبارز» و دیگر روشنفکران روانه کارخانه ها شدند و در تجمعات کارگران که سخنرانی های آزادی را در کارخانه ترتیب داده بودند شرکت می کردند و این زنگ خطری دیگر برای رژیم و بخصوص امپریالیستهای غربی بود. هرچند که این روشنفکران و دانشجویان افق دید کوتاه و مبهمی داشتند، اما به هر حال بعنوان نیروی روشنفکری که به درون کارگران رفته برای بسیاری نگران کننده بودند.

جنبش کارگری که پس از سالیان طولانی خفقان بعد از کودتای ۱۳۳۲ از خواب بیدار شده و وارد کارزار مبارزه گردیده بود، به سرعت تجربه می اندوخت و چنانچه مدت طولانی تری در این شرایط قرار می گرفت شاید می توانست منافع خود را عمیق تر و سیاسی تر ببیند. اما این شرایط مدت زیادی دوام نیاورد و در ۲۲ بهمن ۵۷ رژیم سلطنتی سرنگون گردید.

اعتصاب سراسری کارگران شرکت نفت نه تنها در بین دیگر کارگران بلکه در تمام جامعه تأثیر قابل توجهی به جا گذاشت. پمپ بنزینها دیگر بنزین نداشتند و نفت که سوخت اصلی گرم کردن کارخانه ها و دیگر اماکن بود یافت نمی شد. مردم در مقابل پمپ بنزینها و شعبات نفت جمع شده و هرکدام از این محلها خود کانون درگیری و اعتراضات با نیروهای رژیم بود. نقش با اهمیت نفت برای امپریالیستهای غربی و خطر از دست دادن این منافع هرچه بیشتر آنها را به سمت پذیرش پایان عمر رژیم سلطنتی سوق می داد. از یکسو خطر رشد جنبش کارگری، از سوی دیگر امکان چنگ اندازی امپریالیسم رقیب (شوروی)، از سوی دیگر احتمال بروز جنگ داخلی دراز مدت و غیره، همگی اینها امپریالیستها را هرچه بیشتر به سمت سازش و دست برداشتن حمایت از رژیم سلطنتی سوق می داد. جنبش کارگری یک خطر بالفعل مستقل نبود، اما خطر بزرگ بالقوه ای بود که سرمایه داری جهانی از آن آگاه بود. هرچند که جنبش کارگری دیر به میدان آمده بود و دنباله رو دیگر طبقات بود، اما بازهم جنبشی خطرناک برای بورژوازی محسوب می شد. چرا که ممکن بود تبدیل به جنبش مستقل و انقلابی گردد، که در آن صورت دیگر مهار آن غیرممکن بود.

هرچند که کارگران در چند ماه آخر انقلاب به معنای واقعی وارد عرصه انقلاب شده بودند، اما حضور آنان با وجود تمام ویژگیهای ذکر شده، سرنگونی رژیم را قطعی کرده و بدنه انقلاب را استحکام بخشیده بود. حضور کارگران و زحمتکشان

در نبردهای خیابانی، اعتصاب و کنترل کارخانه ها، تجربیات بزرگی را برای آنها به همراه داشت. کارگران به قدرت بی پایان خود پی می بردند و می دیدند که چگونه اقتصاد و تولید را از حرکت انداخته و دچار بحران انقلابی کرده اند.

با اعتصاب تمام کارگران شرکت نفت و کنترل پالایشگاهها و بستن شیرهای نفت نه تنها اقتصاد ایران بلکه قیمت‌های نفت در جهان نیز دستخوش بی ثباتی قرار گرفته و سرمایه داری جهانی نگران از ادامه این روند بود. طبقه کارگر هرچند که بدلیل عدم آگاهی به منافعش و دنباله رویش از بورژوازی و نداشتن سازماندهی و برنامه در وضعیت مناسبی قرار نداشت، اما به هر حال تحت تأثیر انقلاب جاری، اعتصابات و نبردهای خیابانی که در آنها شرکت داشت تأثیرات انقلابی می گرفت. قدرت سرنوشت ساز و عظیم خود را می دید که قدرتمندترین رژیم خاورمیانه در مقابل آن تاب تحمل نداشت و فلج شدن اقتصاد که بدلیل اعتصاب سراسری و بخصوص اعتصاب کارگران شرکت نفت بوجود آمده بود. همه و همه اینها طبقه کارگر را با وجود انحرافات حاکم بر آن به پیش می برد. کارگران با مفاهیم سیاسی آشنا می شدند و تجربه مبارزه شان افزایش می یافت. در جریان قیام مسلحانه ۲۱ و ۲۲ بهمن و سرنگونی رژیم سلطنتی، طبقه کارگر نیز نقش اساسی و تعیین کننده ای داشت. در واقع بدون شرکت طبقه کارگر در انقلاب، مبارزه نمی توانست به سرنگونی رژیم سلطنتی منجر گردد. اساسا در جامعه سرمایه داری دیگر بدون طبقه کارگر انقلاب معنا و مفهومی ندارد و حال که مدت‌های زیادی است سرمایه داری جهانی شده است می توان گفت در جهان هیچ انقلابی بدون شرکت طبقه کارگر معنا و مفهومی ندارد. همانطور که سرمایه داری جهانی شده، طبقه کارگر نیز نیرویی جهانی و تعیین کننده در هر کشور و منطقه ای است.

اما آنچه در جریان این انقلاب دستاوردی بزرگ برای طبقه کارگر بود، در چند روز قبل از قیام ۲۲ بهمن و بیشتر در روزها و یکی دو ماهه بعد از ۲۲ بهمن بدست آمد. و آن چیزی نبود بجز شکل گیری شوراهای کارگری. با شروع اعتصابات از اواخر پائیز ۵۷، و در مواردی بدست گرفتن کارخانه ها توسط کارگران (کنترل کارگری) که بدلیل فرار سرمایه داران بوجود آمده بود، مجامع عمومی کارگری در کارخانه ها نمایندگانی را انتخاب می کردند. اما به مرور و با گسترش مبارزات و انقلاب و در نهایت سرنگونی رژیم، کارگران اقدام به تشکیل شوراهای در کارخانه ها و دیگر شرکتها کردند. در ابتدای انقلاب که هنوز هیچ نیرویی بر کارخانه مسلط نبود، شوراهای کارگری شکل گرفت و کنترل کارخانه ها را بدست گرفتند. این اولین تجربه فعالیت شورایی آن هم در مقیاسی گسترده و در نتیجه آزادی ای بود که از برکت انقلاب به وجود آمده بود. شوراهای که عالیترین نوع تشکل سازمانی طبقه کارگر هستند، توسط خود کارگران و در فضایی انقلابی شکل گرفته و رسمیت یافته بودند. در واقع شوراهای کارگری می توانستند رهبری نه تنها طبقه کارگر، بلکه دیگر اقشار عظیم زحمتکششان را نیز بدست بگیرند و سرنوشتی دیگر را رقم بزنند. شوراهای که از دل طبقه کارگر بیرون آمده و هزاران و شاید میلیونها کارگر پشت سر آن قرار داشتند، می توانست قوی ترین، دموکراتیک ترین، و انقلابی ترین تشکل باشد. در واقع شوراهای کارگری در جریان انقلاب می توانند در چنین مقیاس و گستردگی شکل بگیرند و در هر کارخانه و کارگاه و مراکز کار دیگری رهبری را در دست بگیرند. شوراهای کارگری که از دل انقلاب و طبقه کارگر بیروی می آیند در صورت رهبری کردن طبقه کارگر می توانند مناسبات و روابط تولید را دگرگون و مالکیت خصوصی را ملغی کنند. عبارتی دیگر هیچ تشکل و سازمانی در دنیا تا بدین درجه تعیین کننده و سرنوشت ساز برای یک جامعه و اقتصاد نمی تواند وجود داشته باشد. اما

واقعیات به شکل دیگری رقم خوردند و شوراهای کارگری که در جریان انقلاب ۵۷ شکل گرفته بودند نتوانستند رسالت خود را ایفا کنند. آنها ناتوانتر از آن بودند که طبقه کارگر و انقلاب را رهبری کنند و به نیرویی مستقل و سرنوشت ساز تبدیل گردند.

دلیل آن نیز این بود که سطح مبارزه طبقه کارگر، و همانطور که قبلاً توضیح داده شد تضادهای طبقاتی با بورژوازی، به چنان مدارج و سطحی نرسیده بود که بتواند بر منافع و سرنوشتش واقف باشد. طبقه کارگری که کاملاً دنباله رو و بدون آگاهی انقلابی لازم بود، چگونه می توانست شوراهایی داشته باشد که بتواند نقش رهبری مستقل را ایفا نماید؟ و طبیعتاً قادر هم نبود دیگر اقشار زحمتکش را به گرد خود جمع نماید. در نتیجه چنین مسئله ای بود که شوراهای کارگری دوام نیاوردند و به سرعت شکل واقعی خود را از دست دادند. البته در بسیاری از موارد شوراها تا مدتی نقش انقلابی و مبارز خود را حفظ کردند اما این روند دوامی نداشت و کم کم به نیرویی حاشیه ای و ناتوان تبدیل گردیدند. با مسلط شدن مدیریت و "نیروهای جدید" در کارخانه ها و مراکز کارگری، شوراها رنگ باختند و عقب نشستند. در مدت کوتاه حیات شوراها، مبارزه آنها پیرامون مطالبات ابتدائی طبقه کارگر ادامه داشت و افق دید وسیعی نداشتند. افق دید شوراهای کارگری فاصله زیادی با کسب قدرت سیاسی و لغو مالکیت خصوصی داشت، زیرا آنها به بورژوازی متوهم بودند و منافع خود را در نفی سرمایه داری نمی دیدند.

بنابراین برای یک دوره کوتاه شکل سازماندهی و مبارزه طبقه کارگر در سطح بالا و پیشروی انقلابی قرار داشت ولی محتوای آن ضعیف و عقبتر از شکل روبنایی آن بود. این بازیهای تاریخی چیزی جز واقعیاتی نیستند که بین روبنا و زیربنا گاه فاصله زیادی ایجاد می کنند و از هم سبقت گرفته و یکدیگر را در تندپیچهای تاریخی جا می گذارند، هرچند که در نهایت و در مجموع بر هم تأثیر می گذارند و

همدیگر را بدنبال خویش می کشند. عامل زیربنا تعیین کننده و تاریخ ساز واقعی است، اما سیر تکامل دارای تندپیچها و افت و خیزهایی است که باعث می گردد تاریخ سیر تکاملی یکنواختی نداشته باشد. تکامل رو به جلوی تاریخ مملو از زیگزاگها و عقب و جلو رفتنها است که باید از همه آنها درس گرفت و در جهت تسریع سیر تکامل آن را بکار بست.

پس از سرنگونی رژیم سلطنتی در ۲۲ بهمن ۵۷، به ناگاه سطح مبارزه کارگران تنزل یافت. چرا که آنها در تقابل با رژیم شاه و با سرمایه داران و مالکان کارخانه ها و شرکتهای صف آرای کرده بودند، و نه در مقابل کل بورژوازی. کارگران تا حدود زیادی مبارزه و جدال طبقاتی را پایان یافته می دیدند و امیدوار بودند که مطالباتشان برآورده شود. با فرار سرمایه داران و مالکان کارخانه ها و تحت تملک قرار گرفتن کارخانه ها توسط دولت جدید و مهمتر از اینها سرنگونی رژیم شاه، اعتصابات و تظاهرات آنها پایان یافت و کارگران سر در گم و بی هدف شده بودند.

در مدت کوتاه حیات شوراهای کارگری تجربه بزرگی نهفته است. در این دوران ثابت شد که مبارزه و سازماندهی باید همراه با «آگاهی» و رهبری پیشروان خودشان باشد و در غیر اینصورت کاری حتی از دست شوراها نیز بر نمی آید. طبقه کارگر نه حزب و تشکیلات خاص خود را داشت و نه تنوری کافی. بنابراین حتی اگر قدرت سیاسی بدست شوراهای کارگری آن زمان می افتاد آنها قادر نبودند که مالکیت خصوصی را لغو و روابط تولیدی را دگرگون نمایند. همه اینها نیازمند پروسه ای طولانی که در نتیجه رشد تضادها به بار می آید هستند. مبارزه طبقاتی می باید مسیر طولانی تری را طی کند تا به سرانجام برسد و همه اینها باعث شده بود که با وجود فرصت بدست آمده و انقلاب زود هنگامی که رخ داده بود، طبقه کارگر نتواند بیش از آنچه که گذشت کاری انجام دهد.

رژیم شاه بود) در شرایط جدید که رژیم سلطنتی شاه سرنگون گردیده بود دیگر دچار بی‌برنامگی و تناقض درونی شده بودند.

یکی دیگر از تشکلهای کارگری که پس از انقلاب شکل گرفت و حدود یکسال دوام داشت، تشکل بیکاران بود. در واقع در بسیاری از شهرها تشکلهای بیکاران شکل گرفت که ارتباطی با یکدیگر نداشتند و نمی‌توان آنها را در یک تشکیلات سراسری دانست و فقط از زاویه تشابه و مطالبه یکسان بودند و نه به لحاظ تشکیلاتی. بیشتر این تشکلهای بنام کانون کارگران بیکار و یا کانون دیپلمه‌های بیکار بوجود آمد. با توجه به اینکه بیکاری در کشورهایی همانند ایران شامل درصد زیادی است و همیشه یک معضل بزرگ بوده، لذا زمینه‌ای برای جذب بیکاران و رشد زیادی برایشان وجود داشت. آنها در مدت کوتاه حیات خود تجمعات و اعتراضات زیادی را سازمان دادند که عمدتاً در مقابل اداره کار و یا دیگر مراکز دولتی بود و تأثیرات قابل توجهی به جای گذاشت. این تشکلهای عمدتاً توسط فعالین سیاسی شکل گرفته بود. این مسئله نقطه ضعف این تشکلهای نبود، چرا که آنها نیز بخشی از این جامعه هستند و آنهایی که در این کانونها فعالیت داشتند خود نیز عمدتاً با مسئله بیکاری دست و پنجه نرم می‌کردند. از طرف دیگر جامعه‌ای که دستخوش انقلاب و تغییر و تحولات زیادی شده چگونه ممکن بود از سیاست و نیروهای سیاسی به دور باشد؟ نیروهای سیاسی می‌توانستند در خدمت و جهت اینگونه تشکلهای باشند، اما آنچه باعث گردید این تشکلهای افول کنند اساساً عدم وجود دیدگاهی بود که انقلاب را در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر ببیند و بر همین اساس به رشد، سازماندهی، و آگاهی طبقه کارگر بها داده نمی‌شد و صرفاً با سازماندهی عموم طبقاتی و یا گروه‌گرایانه بدون ارتباط با طبقه حرکت می‌کردند. بر اساس همین دیدگاه و رفتار بود که فعالین سیاسی و حتی

شوراهایی که در آن دوران شکل گرفتند هر کدام درسها و تجربیاتی برای ما دارند. در خوزستان شورای متحد کارگران شرکت نفت پس از سرنگونی رژیم ایجاد شده بود که زیر مجموعه آن تعداد قابل توجهی از شوراهای دیگر بودند. در میتینگهای آنها عده قابل توجهی از کارگران نفت شرکت می‌کردند. شورای متحد مطالبات اقتصادی کارگران را بیان می‌کرد و بر آزادی بیان و دموکراسی پافشاری می‌نمود. تعدادی از عناصر گروههای سیاسی و چپ نیز در این شورا وجود داشتند که عمدتاً واقع بین نبودند، و در بررسی احزاب سیاسی پس از انقلاب به آنها خواهیم پرداخت.

شورای متحد کارگران نفت سمت و سویی مشخص نداشت و در نهایت بر اثر تضادهای داخلی و فشارهای بیرونی از بین رفت. شورای متحد کارگران نفت یکی از قوی‌ترین و بزرگترین شوراهایی بود که در آن دوران بوجود آمد، اما مطالبات آن عمدتاً غیرسیاسی و از سطح نازلی برخوردار بود. از این مسئله نباید نتیجه گرفت که عناصر تشکیل دهنده شورای متحد محافظه کار و یا رفرمیست بودند، بلکه این سطح مبارزه و مطالبه طبقه کارگر بود که پیشروانش را نیز در بر می‌گرفت. بدین معنا که در واقع تکامل مبارزه طبقاتی به مدارجی نرسیده بود تا پیشروایی منسجم و آگاه به معنای واقعی کلمه بر منافع کارگران داشته باشد و در نتیجه راه بر نفوذ و تأثیر اندیشه‌ها و تنوری بورژوازی کاملاً باز بود. بر همین اساس، با وجود آنکه پشت سر شورای کارگران نفت خیل عظیم کارگران صنعتی شرکت نفت که بالغ بر هزاران نفر بودند قرار داشت، اما این شورا نمی‌توانست به درستی از ابزار و سازمانی (شورا) که در دستش قرار داشت استفاده بکند. شوراها محصول مبارزات حاد و انقلابی سال ۵۷ بودند که دیگر وجود نداشتند و در نتیجه دچار خلأ و انفعال گردیده بودند. چون شوراهای کارگری بر اساس سطح مبارزه بالا و روحیات انقلابی شکل می‌گیرند و معنا می‌یابند (که همانا سرنگونی

فعالین کارگری اقدامات جدی و عملی برای ایجاد تشکلهای توده ای طبقه کارگر انجام ندادند. آنها در این زمینه برنامه ای نداشتند و طبقه کارگر را واقعا بمثابه یک طبقه نمی شناختند. آرمان آنها دموکراسی خواهی خرده بورژوازی بود و نه رادیکالیسم کارگری.

به هر حال، «کانون بیکاران» که در شهرهای مختلف تشکیل شد یکی از اولین اشکال سازماندهی بیکاران در ایران بود که در چند ماه فعالیت خود فعالیت رادیکال و مؤثری داشت. البته هرکدام از این تشکلهای دارای ویژگی و بافت های خاص خود نیز بودند که از آنها اسناد و مدارکی موجود نیست و فقط نقل قولهایی وجود دارد که نمی توان به آنها استناد کرد. بری از آنها دچار تدروی آنارشیستی و برخی دیگر دچار سازشکاری که ناشی از نفوذ عناصر توده ای بود قرار داشتند. اما در مجموع آنها سمت و سویی رادیکال و پویایی داشتند و می توانستند به یک تشکل سراسری و فراگیر تبدیل گردند.

در آن دوران شرایط برای نه تنها تشکل بیکاران بلکه برای بسیاری دیگر از تشکلهای کارگری وجود داشت تا به نیرویی فراگیر در میان کارگران تبدیل گردند. زمینه برای ایجاد تشکلهای ضد سرمایه داری مثل کمیته های کارگری و اتحادیه ها و غیره وجود داشت، اما فعالین سیاسی و فعالین کارگری در آن دوران به این قبیل فعالیتها اهمیت و ارزش نمی دادند. آنها می اندیشیدند که تشکلهای سیاسی نیازی به تشکلهای فراگیر کارگری ندارند و ایجاد تشکلهای فراگیر کارگری حرکتی رو به عقب دیده می شد. آنها درک نمی کردند که برای متحد شدن و ارتقاء سطح مبارزه کارگران، برای آنکه طبقه کارگر بتواند پله به پله حرکت کند، و بالاخره برای آنکه بتواند به مثابه یک طبقه انسجام یابد، ضروری است که تشکلهای فراگیر و توده ای خاص خود را داشته باشد. و اساسا این تشکلهای می توانند رابطه پویایی با تشکل سیاسی طبقه کارگر داشته و زمینه ارتقاء مطالبات کارگران را

فراهم نمایند. توده کارگران در یک تشکل اقتصادی کارگری به مرور مطالباتشان تا سطح سیاسی ارتفاع خواهد یافت و بطور طبیعی به ضرورت پیوستن به تشکل سیاسی برایشان عمده می شود. به عباری دیگر نه تنها بین تشکلهای سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر تناقض نیست، بلکه می توانند مکمل یکدیگر و عامل رشد یکدیگر باشند.

به هر حال، عدم وجود این نگرش که در آن ایام وجود داشت و تا سالها بعد از آن نیز طبقه کارگر از آن رنج می برد باعث گردیده بود تا طبقه کارگر سمت و سویی مستقل پیدا نکند. گرایشات سیاسی در آن دوران ترجیح می دادند خیل عظیم روشنفکران و خرده بورژواها را متشکل کنند و طبقه کارگر در این میان نقشی حاشیه ای و درجه چندم برایشان داشت. مطالبات طبقه کارگر و استراتژی این طبقه محور حرکت احزاب و گروههای سیاسی نبود و مطالبات دموکراتیک و اصلاح طلبانه به جای مطالبات انقلابی تبلیغ و ترویج می گردید. و همین بها ندادن به تشکلهای کارگری باعث افول تشکلهایی مثل «کانون بیکاران» و عدم شکل گیری دیگر تشکلهای کارگری شد.

تشکلهای اقتصادی کارگری، بدلیل اینکه پایه ای ترین مطالبات کارگران را طرح می کنند و در واقع از بخش حداقل منافع طبقه کارگر حرکت می کنند، قادرند طیف بیشتری از کارگران را در مدت کوتاه تری جذب کنند و در شرایطی که این تشکلهای ضد سرمایه داری فراگیر می شوند هم به رشد و ارتقاء کارگران کمک می کنند و هم ضامن امنیت تشکلهای سیاسی و دیگر آزادی ها می گردند. البته از این واقعیت نباید غافل شد که در هر شرایطی نوع خاصی از تشکل می تواند کار بُرد داشته باشد، ولی این مسئله در تناقض با ضرورت تشکل صنفی کارگری در بیشتر دورانهای سرمایه داری نیست.

در اینجا باید اشاره ای نیز به رفرمیسم در جنبش کارگری در دوران انقلاب کرد. همانطور که گفته شد، در دوران انقلاب شرایط برای تشکلهای کارگری بیشتر فراهم شد و در همین رابطه شکل دیگری از این نوع تشکلهای بوجود آمد. تشکلهای سندیکائی از جمله اینها بودند. تعدادی از احیایگران سندیکاها همان کسانی بودند که قبل از کودتای ۱۳۳۲ سندیکاهای کارگری را هدایت می کردند و بخش دیگری نیز نسل جوانی بودند که به آنها پیوسته بودند. در دوران خفقان سلطنتی و در خفا و در موارد معدودی این تشکلهای وجود داشتند که البته هیچ فعالیت محسوس و قابل توجهی از آنها دیده نمی شد و فقط به چند رابطه مشخص خلاصه می شدند. به عبارتی دیگر می توان گفت که در دوران دیکتاتوری سلطنتی، آنها فقط چند نام بودند.

در دوران انقلاب و بعد از آن احیایگران سندیکاها چند سندیکا از جمله سندیکای فلزکار و مکانیک، سندیکای بافنده سوزنی، سندیکای کفشان، سندیکای کارگران بازنشسته و چند مورد دیگر ایجاد کردند. گرایش سیاسی احیایگران سندیکاها عمدتاً «توده ای» بود و بر همین اساس تفکرات سازشکارانه و لیبرالی آنها در زمینه مسائل کارگری نیز خود را نشان می داد. با وجود آنکه سرمایه داری رشد کرده بود و صنایع و کارخانجات زیادی بوجود آمده و کارگران و کارفرمایان کاملاً از هم متمایز بودند، اما این تشکلهای بر مبنای "صنفی" که بافت کاملاً متناقضی داشت طراحی شده بود. سندیکاها مختص کارگاهها و یا صنوفی بودند که هم تعداد کارگران بسیار کمی داشتند و هم کارفرماهای کوچک در آنها کار می کردند. در مواردی هم خویش-فرمایانی (یعنی آنها که خود با ابزارشان به صورت انفرادی و یا چند نفره در کارگاهی کار می کنند) وجود داشتند. آنها معتقد بودند که همه اینها (یعنی کارگران، کارفرمایان، و خویش-فرماها) به این دلیل که رویکردی "کارگری" دارند، و صرفاً چون حاضرند در یک تشکل سندیکایی فعالیت کنند، می

توانند حول مطالباتی مشترک و در یک راستا عمل کنند. از سوی دیگر، این تشکلهای هدف و روش خود را نه اعتراضات و اعتصابات و دیگر اشکال مبارزه عملی، بلکه عمدتاً تهیه گزارشات بی ارزش و پیگیری مطالبات اقتصادی فقط از طریق قانونی بود.

آنها با طرح بخشی از مطالبات کارگران سعی در جذب کارگران داشتند، اما عملاً با سمت و سو دادن مبارزات صرفاً به شکل قانونی در واقع به مبارزات و اعتراضات کارگران مهار می زدند و از سوی دیگر همانطور که گفته شد بدلیل بافت آنها، که کارفرمایی، خویش-فرمایی و کارگری بود، عملاً یک سازش و همزیستی طبقاتی را شکل داده بودند. در این تشکلهای کارفرمایان عموماً دست بالا را داشتند و تعداد کارگران عضو آنها نیز بسیار محدود بودند.

رهبران این سندیکاها همیشه دلایلی در آستین داشتند تا به کارگران اثبات کنند که نباید برای مطالباتشان اعتصاب، راهپیمایی، و دیگر اعتراضات غیرقانونی انجام دهند. با وجود اینکه این سندیکاها در فضای پس از انقلاب شکل گرفته بودند، اما به هیچ وجه رویکردی انقلابی نداشتند. آنها همچون ترمزی برای حرکت طبقه کارگر عمل می کردند، و به بهانه مبارزه دسته جمعی همه طبقات ("جبهه متحد") علیه امپریالیسم، عملاً مبارزه برای مطالبات کارگران را تعطیل می کردند. سندیکاهای فوق با مطرح کردن اینکه شرایط بحرانی است، چون امپریالیسم همه را تهدید می کند، و به "هزار و یک دلیل دیگر"، نتیجه می گرفتند که لذا کارگران باید تولید را افزایش دهند. در نتیجه مبارزه برای مطالبات کارگری فقط حرف پوچی بود که آنها تکرار می کردند.

کارگران که در عمل این سندیکاها را کانون مبارزه و مطالبه های خود نمی دیدند، جذب آنها نشده و این سندیکاها تعداد بسیار معدودی از کارگران را جذب کرده بودند و عملاً در حاشیه و انفعال قرار داشتند. اما به هر حال روش آنها در

حد خود باعث خاک پاشیدن به چشم کارگران می شد و در آن شرایط که کارگران فاقد حزب خود بودند، و شوراهایشان نیز رو به افول بود و دیگر تشکلهای کارگری قوی نیز وجود نداشت، سندیکاهای فوق به بحران و اغتشاش فکر طبقه کارگر دامن می زدند و آب به آسیاب سرمایه داری می ریختند. با وجود اینکه بین آنها تفاوتهایی وجود داشت، اما وجه مشترک همه آنها همانا آشتی طبقاتی بود و فقط در جزئیات تفاوتهایی وجود داشت.

پیوست: ملاحظاتی در باره اقتصاد سرمایه داری

- رشد مناسبات کالایی

با رشد و تکامل مناسبات سرمایه داری، مناسبات کالایی نیز رشد می یابد. مناسبات کالایی که مبتنی بر گسترش فعالیت اجتماعاً لازم طبقه کارگر است، ضرورت رشد کمی و کیفی طبقه کارگر را در مناسبات سرمایه داری قوت می بخشد و در پرتوی این مسئله طبقه کارگر، بعنوان یک گرایش اجتماعی دائماً نقش بیشتری در جامعه به عهده می گیرد.

همانگونه که مارکس توضیح می دهد، کالا مبتنی بر دو خصوصیت است. اول ارزش مصرف و دوم ارزش. بدون ارزش مصرف هیچ کالایی بازاریابی نمی شود هر چند که ارزش مصرف نیز در جریان تکامل اجتماعی و ویژگیهای جامعه دستخوش تغییر و جایگزینی می گردد، اما در نهایت این ویژگی بعنوان نیاز انسانی در کالا باید تبلور داشته باشد. ارزش مصرف ابتدائی ترین ویژگی هر کالایی است. اما ارزش اقتصادی نهفته در کالا مسئله پیچیده تری است. این ارزش بعنوان میانگین نیروی اجتماعاً لازمی است که در کالا تبلور می یابد و به مثابه عاملی برای پدید آوردن ارزش مصرف در جریان تولید عمل می کند. نیروی کاری که در کالا تبلور یافته نه به مثابه یک نیروی کار فردی و خاص، بلکه بعنوان مجموعه ای از نیروی کاری که در جریان تولید برای کالایی خاص و در یک ترکیب ارگانیک وسیع شکل گرفته است، در نظر گرفته می شود.

سرمایه داری به موازات رشد و تکامل مناسبات کالایی رشد یافته و همواره منافع

خود را در گسترش این مناسبات و یا به عبارتی دیگر تعمیق این مناسبات یافته است. بورژوازی در تلاش مداوم برای، انباشت بیشتر نیروی کار اجتماعاً لازم در کالاها است. چرا که تنها در جریان این مسئله است که، در نهایت منافع بورژوازی براساس بیرون کشیدن سود تحقق خواهد یافت.

بنابراین تکامل مناسبات و روابط سرمایه داری و از آن جمله تکامل تکنولوژی صنعت و تولید، بالا بردن سطح کیفی کالاها و غیره تماماً یا در خدمت به این مسئله و یا در درجه ثانویه قرار می گیرند.

بنابراین رشد تکنولوژی و ارتباطات در عرصه علم و تولید، به خودی خود قادر نیستند، مناسبات کالایی را دستخوش تغییر کیفی بکنند. نظر به اینکه تولید در جامعه همیشه براساس منافع طبقاتی خاصی سازماندهی گردیده، رشد و تکامل مناسبات کالایی و تبلور ارزش اقتصادی در کالا نیز از این قاعده، مستثنا نیست. کار اجتماعاً لازم که مواد خام را در جریان تولید به کالا تبدیل می کند، در جریان رشد و تکامل خود تنها، ارزش اقتصادی کالا را افزایش می دهد.

کار پیچیده و یا به عبارتی دیگر کار فنی و تخصصی طبقه کارگر، که به موازات رشد سرمایه داری ضرورت بیشتری می یابد، تنها بعنوان کار فشرده شده ای به نسبت نیروی کار ساده است که در وجود کالا می تواند ارزش اقتصادی بیشتری را بوجود بیاورد.

به موازات رشد و تکامل روابط اجتماعی، نیازمندیهای انسان نیز گسترش می یابد. کالاها نقش بیشتری در زندگی بشر ایفا می کنند و مجموعه ارزشهای نهفته در کالاها نیز افزایش می یابد. نیاز بیشتر به آفریدن ارزش مواد خام برای تبدیل آنها به کالا، بورژوازی را وادار می سازد تا در این مورد به تدارک و سازماندهی بیشتری بپردازد. نتیجه این مسئله، رشد سرمایه ثابت، رشد کمی طبقه کارگر، تکامل و متخصص کردن نیروی کار و بکارگیری تکنولوژی و فنون برتر است.

تمامی این عوامل مناسبات کالایی را افزایش داده و باعث می شود که مناسبات کالایی در تمامی شئون زندگی انسانها ریشه بدواند. حتی در دور افتاده ترین روابط اجتماعی (روستایی) کالاها بازار می یابند و زندگی بدوی را دستخوش تغییر می کنند. در روستاها هم اکنون استفاده از تلویزیون، برق، رادیو، ضبط، اتومبیل و موتور سیکلت افزایش یافته.

اینها بیانگر شکستن مرزهای سنتی توسط مناسبات کالایی است. استفاده بیشتر از کالاها، وسعت یافتن دامنه تولید، وسعت یافتن دامنه مصرف را باعث می شود. اما در جریان افزایش نیازهای بشری و گسترش مناسبات سرمایه داری تناقضات نیز افزایش می یابند. نیازهای بیشتر و مسئله کاهش حداقل معیشت طبقه کارگر و بسیاری از مردم، روابط اجتماعی را آستان تحولات می کند. فاصله پدید آمده مدام در حال رشد و ازدیاد است این مسئله ایست که ، جامعه را بیش از پیش دچار دگرگونی می کند.

با تکامل مناسبات کالایی، کالاها شکل معادل بخود می گیرند و در این رابطه، هر کالایی با تجسم کار انسانی در خود می تواند بعنوان نقش معادل در قیاس با کالاهای دیگر عمل کند. یعنی کالایی قادر است ارزش خود را در وجود کالایی دیگر بیان کند و برعکس، در اینصورت شکل خاصی از ارزش یعنی شکل معادل را به کالایی دیگر تحمیل می کند. پس هر کالایی می تواند یکبار در مقام ارزش نسبی و یکبار در نقش معادل قرار بگیرند. نقش معادل کالا که، بیانگر قیاس کار نهفته در آن و به نسبت کالایی دیگر است در جریان تکامل بیش از پیش مناسبات کالایی قوت بیشتری می یابد. با رشد مناسبات کالایی مارکس سه خصوصیت را برای کالا در نقش معادل قایل است:

اول: ارزش مصرف صورت تجلی عکس خویش یعنی ارزش می شود دوم کار مشخص صورت تجلی عکس خویش یعنی کار مجرد انسانی می گردد و سوم کار

فردی به صورت عکس خویش یعنی بکاری که مستقیماً شکل اجتماعی دارد تبدیل می‌گردد.

در عصر کنونی مناسبات کالایی تنها دارای ارزش مبادله نیستند، بلکه در اثر رشد ارزش اقتصادی نقش ارزش مصرف و ارزش مبادله کاهش می‌یابد و بنابراین مناسبات کالایی، تأثیرات مستقیم و عمیقی در مناسبات اجتماعی بجای می‌گذارد. با تکامل تولید سرمایه‌داری و صدور سرمایه به مقیاسی وسیع کالاها در دور افتاده‌ترین مناطق نیز سربرمی‌آورند. کالاها در روابط انسانی مؤثر می‌افتند و تلاش مضاعفی برای رقابت و مصرف در می‌گیرند. نیروی کار انسانی ارزان مدام در هیبت کالاهایی جدید و تغییر یافته سربرمی‌آورد و سرمایه‌داری در این راستا از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کند. پیشرفت در عرصه ارتباطات، حمل و نقل، تجارت بانکداری، تبلیغات، فرهنگ، صنعت، الکترونیک و غیره تماماً در خدمت مناسبات کالایی قرار می‌گیرند و آنرا در یک سیر صعودی دائمی قرار می‌دهند. روابط انسانی متأثر از این مسئله می‌گردد. متخصصین بیشتر و کاردان تر، نیروی کار اجتماعی تر و بیشتر، فرهنگ مصرف بیشتر به سرعت در روابط بین انسانها و زندگی‌شان مؤثر می‌افتد و آنرا دچار دگرگونیهای عمیقی می‌کند. حتی کشاورزی دیگر بدون استفاده از کالاهای سرمایه‌داری (مثل تراکتور، کمباین و دیگر ماشین آلات کشاورزی) فعالیت خویش را نمی‌تواند تداوم بدهد. از اینجا است که خصلت فیتیشی کالا ظهور می‌کند و در زندگی انسانی، همه جا حضور دارد. مارکس در این رابطه می‌گوید:

تا موقعی که کالا از لحاظ ارزش مصرف مورد توجه است هیچ چیز اسرارآمیزی در آن نیست خواه آنرا از لحاظ اینکه بوسیله خواص خود احتیاجات انسان را برمی‌آورد بنگریم و یا از آن جهت که این خواص محصول کار انسانی است مورد دقت قرار دهیم.....

..... پس جنبه عرفانی کالا از ارزش مصرف آن سرچشمه نمی‌گیرد همچنانکه منشأ این صفت در محتوای آن چیزهایی که تعیین‌کننده ارزش اند نیست. زیرا اولاً فیزیولوژی این حقیقت را مسلم می‌دارد که هر قدر کارهای مفید یا کوششهای مولد متنوع باشد آنها همه نتیجه وظایفی هستند که ارگانیسم بدن انسان انجام می‌دهد و هر کدام از این اعمال اعم از هر باطن و یا ظاهری که داشته باشند ذاتاً عبارت از صرف مقداری از قوای دماغ، اعصاب، عضلات و حواس انسانی و غیره است، ثانیاً در مورد آنچه مبنای تعیین مقدار ارزش است. یعنی زمانی که طی آن این نیرو مصرف شده یا کمیت کار، تفاوت آن با کیفیت کار حتی بطور محسوس نمایان است. زمان کاری که برای تولید وسایل زندگی لازم است ولو اینکه در مراحل مختلفه تکامل یکسان نیست، باید در کلیه ادوار مورد علاقه انسان قرار گرفته باشد و بالاخره همینکه مردم به نحوی از آنجا برای یکدیگر کار می‌کنند کار آنها نیز صورت اجتماعی پیدا می‌کند. پس این خصلت معنایی محصول کار که به مجرد شکل کالا یافتن بروز می‌کند از کجا ناشی می‌شود؟ بدیهی است که منشأ آن در خود همین شکل است. تساوی کارهای انسانی شکل واقعی برابری بین شینیت ارزشی محصولات کار بخود می‌گیرد و اندازه‌گیری مصرف نیروی کار انسانی بوسیله زمان صورت مقدار ارزش محصولات کار می‌یابد و بالاخره مناسبات تولید کنندگان که بر طبق آن هدف اجتماعی کارهای ایشان معلوم می‌گردد به شکل رابطه اجتماعی محصولات کار در می‌آید. (کاپیتال جلد اول، صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴)

حال که سرمایه‌داری در مقیاسی جهانی رشد یافته و مناسبات کالایی مرزهای جغرافیایی را در نور دیده است، تغییر در روابط انسانی نیز مقیاسی جهانی یافته و دستخوش تحولات دائمی است. پیمان تجارت جهانی (W.T.O) که در حال حاضر اکثریت کشورها به آن پیوسته‌اند، بسیاری از موانع گمرکی و سیاسی و عوامل

کند کننده مناسبات کالایی را از سر راه برداشته و دیوارهای ملی و سنتی را در هم شکسته است.

کالا هر روز بیش از پیش خصلت مصرفی خود را از دست می دهد و بیشتر و بیشتر بعنوان ارزش اقتصادی در اقتصاد نقش ایفا می کند. برای تولید کالا و یا فروش آن برنامه ریزی و فعالیتهای بسیار دقیقی صورت می گیرد. به دنبال نیروی کار ارزان رفتن، بالا بردن توان رقابت، یافتن بازار و ده ها مسئله دیگر، هر کدام به نوبه خود در روابط اجتماعی و مناسبات تولیدی مؤثر است. سرمایه داری با ولع تمام و شتابی بی پایان، مناسباتش را گسترش می دهد و مناسبات ابتدایی را دستخوش تحول می کند، تا سرمایه آزادانه تر گسترش تولیدی خود را انجام بدهد. چنین روندی بخصوص در کشورهای سرمایه داری وابسته که سرمایه داری جوان است، به سرعت جامعه را دستخوش تحول و دگرگونی می کند. در چند دهه گذشته ما شاهد تحولات اقتصادی و اجتماعی بزرگی در این جوامع هستیم. صف بندیهای طبقاتی با رشد سرمایه داری دچار تغییرات بسیاری شده و پرولتاریا نیروی بزرگ و تعیین کننده ای گردیده. این مسئله تبلورهای روبنایی بسیاری در جامعه داشته و نیروهای دیگر جامعه در تقابل و یا در کنار این طبقه تعریف و صف بندی سیاسی می شوند. این مسائل دال بر تحولات شگرف اجتماعی دارد که خود زمینه تحولات سوسیالیستی هستند. مبارزه طبقاتی در ارتباط با تغییرات عمیق اقتصادی تعاریف سنتی خود را از دست می دهند و تنها ارزشهایی فراتر از روابط سرمایه داری، رادیکال می مانند.

- ارزش اضافه و رشد سرمایه ثابت

ارزش اقتصادی شامل دو بخش ارزش لازم و ارزش اضافی است. ارزش لازم که بخشی از ارزش آفریده شده توسط طبقه کارگر است که به صورت دستمزد به او

پرداخت می گردد. بعنوان حداقل معیشت و برای تجدید انرژی طبقه کارگر برای باز تولید ضروری است. اما ارزش اضافه بعنوان ارزش آفریده شده ای که به طبقه کارگر تعلق نمی گیرد و البته با سود یکی نیست، در شیوه تولید سرمایه داری حرف اول را می زند. کسب ارزش اضافه تنها عامل تداوم روند اقتصاد جامعه سرمایه داری است. هر عاملی که این بخش از ارزش را خدشه دار بکند و یا به آن لطمه ای بزند باید کنار زده بشود.

نسبت ارزش اضافه به سرمایه متغیر نرخ ارزش اضافی را به ما نشان می دهد. اگر چنانچه ارزش اضافه در مقایسه با سرمایه متغیر بزرگتر باشد نرخ ارزش اضافه ما از یک بیشتر و چنانچه بر عکس باشد نرخ ارزش اضافه از یک کمتر خواهد بود. و چنانچه آنرا بر صد ضرب بکنیم درصد نرخ ارزش اضافه بدست خواهد آمد. بنا براین چنین خواهیم داشت :

نرخ ارزش اضافه = سرمایه متغیر / درصد ارزش اضافه

درصد ارزش اضافی = ۱۰۰ / نرخ ارزش اضافه

بنابراین بورژوازی در تلاش مداوم برای کاهش سرمایه متغیر و افزایش ارزش اضافه با هدف بالا بردن نرخ ارزش اضافه است. این مسئله که در عمل به طرق مختلفی ای همانند، کاهش دستمزد واقعی و یا افزایش ساعات کار و شدت کار است تبلور می یابد، در کشورهای سرمایه داری وابسته که اقتصاد نه همانند گذشته ماقبل سرمایه داری که بر مبنای غارت و چپاول بود بلکه براساس شیوه تولید سرمایه داری یعنی بالا بردن نرخ ارزش اضافه تعریف می شود، ضرورت هماهنگی و تغییرات ارگانیک ساختاری در این راستا ضروری و اجتناب ناپذیر است. بالا بردن نرخ ارزش اضافه فقط در یک ساختار اقتصادی سرمایه داری گسترش یافته می تواند افزایش یابد، نظر به این مسئله بورژوازی از تمامی اهرمهای قدرت بهره می گیرد تا چنین مسئله ای را پیش ببرد. نتیجتاً جامعه بیشتر

و بیشتر در گرداب سرمایه داری غرق می‌گردد و تمامی تار و پود آن از نیازها و محتوای این مناسبات لبریز می‌گردد. گردش سرمایه شیوه تولید را گسترش و تکامل می‌دهد. نیازها فزاینده تولید تغییرات مداوم روابط اجتماعی را نیز مطالبه می‌کند. روابط تولیدی در یک تأثیر متقابل با گسترش تولید قرار می‌گیرد و روبناهای اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

از آنجا که رشد نیروهای مولده که بنا به منافع بورژوازی (انگیزه کسب سود) خود دچار تحول و رشد گردید، در نهایت بدلیل نوع مالکیت بر وسایل تولید، به عکس خود تبدیل می‌گردد. رشد نیروهای مولده در جامعه سرمایه داری با شکستن دیوارهای مالکیت خصوصی قادر است به رشد همه جانبه خود برسد. روابط و مناسبات تولیدی که براساس نوع تولید شکل گرفته و لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند، به سرعت در تضاد با رشد نیروهای مولده قرار می‌گیرد. چرا که نیروهای مولده با دگرگون کردن روابط تولیدی قادرند نیروی عظیم اجتماع را در مقیاس به مراتب وسیع در خدمت گیرند اما تولید مبتنی بر مالکیت خصوصی تنها با حفظ مناسبات و روند تولید حفظ می‌گردد و از اینرو، تناقض فزاینده ای با رشد نیروهای مولده پدید می‌آید

روابط بین پدیده های فوق تماماً در خدمت بوجود آوردن و یا ازدیاد ارزش اضافی است. چنانچه این ارزش اضافه شکل نسبی یا مطلق داشته باشد در اصل مسئله و در روابط بین پدیده های فوق تغییری حاصل نمی‌شود. تنها تفاوت مسئله در اینجا است که هر کدام از آنها اشکال و روشهای خاصی برای ازدیاد ارزش اضافه هستند. در شرایطی که بورژوازی با افزایش ساعات کار روزانه ارزش اضافه را افزایش می‌دهد و البته این مسئله با دوز و کلکهای بسیاری انجام می‌شود، ارزش اضافه مطلق پدید می‌آید.

اما ارزش اضافه ای که با توسل به حيله هايي همچون کاهش ارزش لازم بوسيله

پایین آوردن نقدینگی و یا با توسل به نیروی ذخیره کار و بکارگیری نیروی کار ارزان تر بوجود می‌آید ارزش اضافه نسبی نامیده می‌شود. هر دو نوع ارزش اضافه پدید آمده تنها اشکال متفاوتی از رشد ارزش اضافه می‌باشند. برخلاف آنچه که بسیاری از اقتصاددانان بورژوازی سعی در نسبت دادن به مارکس دارند این نیست که ارزش اضافه نسبی نسبت ارزش اضافه به سرمایه گذاری انجام شده است. سرمایه گذاری انجام شده بطور طبیعی و عمومی در هر سیکل تولید نسبت بیشتری را شامل می‌شود و بنابراین ارزش اضافه بیشتر و در نهایت سود بیشتری بدست می‌دهد. اما این نتیجه گیری که بدلیل سرمایه گذاری بیشتر و انباشت بیشتر سرمایه، طبقه کارگر نیز به نسبت گذشته دارای رفاه بیشتری خواهد شد و تنها با توجه به انباشت سرمایه فاصله معیشت او گسترش یافته تنها یاوه های اقتصاد بورژوازی برای پرده پوشی بر روی واقعیات است. چرا که انباشت سرمایه بیشتر به هیچ وجه لازمه اش کاهش ارزش اضافه نیست بلکه کاملاً بر عکس ضروری است که ارزش اضافه برای جبران افزایش جبری سرمایه ثابت افزایش بیابد. قبل از اینکه رابطه این دو مورد را بشکافیم خوب است دیدگاه صریح مارکس را در ارتباط با ارزش اضافه نسبی و مطلق بخوانیم:

«من آن اضافه ارزشی را که بوسیله امتداد روزانه کار تولید می‌شود، اضافه ارزش مطلق می‌خوانم، و برعکس آن اضافه ارزشی را که در نتیجه کوتاه شدن زمان لازم کار بوجود می‌آید و تغییر متناسبی را که در رابطه مقداری دو بخش روزانه کار از آن ناشی می‌شود، اضافه ارزش نسبی می‌نامم.» (نقل از کاپیتال)

اکنون به مسئله سرمایه ثابت و ارزش اضافه باز گردیم. مسئله ارزش اضافه و سرمایه ثابت همواره بدلیل پیچیدگی خود مورد سوء استفاده اقتصاددانان بورژوازی قرار گرفته. از آنجا که بورژوازی در رقابت دائم با خود همیشه مواجه بوده و هست، ناچار برای به چنگ آوردن بازارهایی جدید و یا حفظ بازارها،

تنها بخشی از حقیقت را دیدن است. این مسئله آن روی سکه را نمی بیند که مراحل مختلفه تولید را در برمی گیرد.

سرمایه ثابت افزوده شده تنها باعث تسریع روند تولید می شود و به عبارتی دیگر به سیکل تولید و باز تولید سرعت بیشتری می دهد. این مسئله کمک می کند تا بورژوازی قادر باشد در زمان کوتاه تری از نیروی کار اجتماعی بیشتر و در نتیجه، ارزش اضافه افزوده ای استفاده بکند. مارکس در این ارتباط می گوید:

اکنون اگر تمام دورانی که این وسیله کار خدمت کرده است، یعنی از روزی که وارد کارگاه شده تا روزی که به انبار اسقاط رانده می شود، در نظر بگیریم خواهیم دید که در این دوران ارزش مصرف آن بطور کامل به محصول انتقال یافته است. مثلاً اگر یک ماشین ریسندگی ده سال عمر کرده باشد پروسه کار ده ساله تمام ارزشش به محصولات ده سال منتقل گردیده است.

- ماشینیسیم و سرمایه داری

با رشد ابزارهایی تولیدی در جامعه فنودالی و بخصوص پس از انقلاب صنعتی و اختراع ماشین بخار روابط اجتماعی به سرعت دستخوش دگرگونی گردید. ظهور و رشد طبقات جدید به موازات افول و زوال طبقات دیگری همراه گردید. شرایط جدید تنها به ظهور و یا افول این طبقات خلاصه نمی شد. بلکه تغییر روابط بین طبقات و جابجایی قدرت از دست طبقات اشراف را نیز در برداشت. رشد صنعت و ماشینیسیم پس از انقلاب صنعتی انگلستان به مرور، تمام اروپا را در بر گرفت و پس از گذار از دوران رقابت آزاد و ظهور امپریالیسم شیوه تولید سرمایه داری را به دیگر نقاط گسترش داد. دوران امپریالیسم ماشینیسیم را به مقیاسی بین المللی گسترش داد و ماشین آلات صنعتی خود به مثابه کالایی برای صدور و فروش نقطه عطف جدیدی در تاریخ جوامع گشودند. هر چند که کشورهای امپریالیستی

سرمایه ثابت خود را افزایش می دهد تا کالاهایی مرغوب تر، متنوع تر، جدیدتر، عامه پسندتر، بوجود بیاورد و یا اینکه با تبلیغات بسیار زیاد و گزاف کالاها را روانه بازار بکند. در هر حال بورژوازی جبراً سرمایه ثابت خود را رشد می دهد و بخش بیشتری را از سرمایه گذاری انجام شده را در این زمینه بکار می گیرد.

اما مسئله اصلی اینجا است که، سرمایه ثابت افزوده شده قادر نیست خود بخود ارزش اضافه ای پدید بیاورد. اقتصاددانان بورژوا با استناد به رشد صنعت و تکنولوژی و اتوماتیک شدن بسیاری از دستگاهها، کمرنگ شدن نقش نیروی کار را در این رابطه مطرح می کنند. آنان معتقدند که دستگاهها و تکنولوژی جای نیروی کار را گرفته و یا در حال گرفتن است. آنان سعی دارند با ارائه واقعیتهای وارونه شده در مورد سرمایه ثابت حقیقت را پنهان کنند.

این واقعیت که سرمایه ثابت نیز بوسیله نیروی کار چه از نوع متخصص و یا ساده آن بوجود آمده و در جریان تولید با فرسوده شدن خود آنرا به کالا منتقل می کند، نادیده می گیرند. بنابراین این ارزش اضافه نیز که به ارزش اضافه مستقیم تحت استثمار در جریان تولید افزوده می گردد و حاصل نیروی کار اجتماعی است نادیده گرفته می شود. بسیاری از دستگاههای پیچیده که خود نوعی کالا هستند، حاصل مراحل مختلفه تولید بوده اند که نیروی کار اجتماعاً لازم در آنها نهفته است. بولدوزری را در نظر بگیریم که بخشهایی مختلف آن در مراحل جداگانه ای بوجود آمده. بدنه آن در صنعت فولادسازی با صرف کاری بسیار بوجود آمده، موتور آن در کارخانه های ماشین سازی و مکانیکی تولید گردیده و با صرف نیروی کار بسیار و تخصصی فراوان این عمل انجام شده است. پمپهای هیدرولیک آن نیز جداگانه در کارخانه هایی دیگر تهیه گردیده که ارزشی بسیار دارند. حال در جریان کار این بولدوزر ساده انگارانه است که تصور کنیم، با بوجود آمدن و یا بکار افتادن بولدوزر تعدادی کارگران ساده ساختمانی بیکار شده اند. این مسئله

این پدیده را معلول رشد ماشینیسیم بطور مطلق بدانیم، پارامتری بسیار بزرگ و با اهمیت را در چرخه سیستم اقتصاد سرمایه داری در نظر نگرفته ایم.

رشد روابط سرمایه داری و ماشینیسیم به موازات بالا رفتن سطح رفاه عمومی حرکت نمی کنند. چنانچه خواهیم بحث را به مسئله نزول نرخ سود بکشائیم که خود قانونمندی تعیین کننده ای در نظام سرمایه داری است و در جای دیگری به آن خواهیم پرداخت، رشد جهانی شدن سرمایه داری بخش بیشتری از طبقه کارگر را در کشورهای امپریالیستی به افشار اریستوکرات و خرده بورژواهای مرفه و میانه حال بدل نمود و طبقه کارگر با مانع بزرگی برای رشد سیاسی خود مواجه می شد. هر چند که رشد سرمایه ثابت و به عبارتی دیگر ماشینیسیم در این جوامع طیف بیشتری از روشنفکران و کارگران صنعتی را بوجود می آورد اما آنان تحت تأثیرات عمیق سودهای جهانی که بخشاً در جامعه تزریق می گردد و شرایط اقتصادی نسبتاً با ثباتی را پدید می آورند، قرار دارند.

انتقال بحرانهای سرمایه داری از جوامع امپریالیستی به کشورهای سرمایه داری وابسته هر چند که بطور مطلق امکان پذیر نیست، لیکن بطور نسبی دائماً در جریان است و تأثیر خود را نیز بطور نسبی بر جوامع سرمایه داری وابسته و امپریالیستی به دو شکل کاملاً متضاد باقی می گذارد. بطور مثال در کشورهای اروپای غربی مطابق آخرین آمارها حدود سی درصد جمعیت زیر خط فقر زندگی می کنند، اما در کشورهای سرمایه داری وابسته آمار فقر بیش از هفتاد درصد جمعیت را در برمی گیرد و در بسیاری از این کشورها این درصد بسیار بالاتر و فراتر از آنچه گفته شد هست.

هر چند دنیای سرمایه داری به صورت ناموزونی رشد یافته و می یابد و در کشورهای امپریالیستی، سرمایه داری تاریخی طولانی دارد و در کشورهای سرمایه داری وابسته سرمایه داری عمرش به حدود نیم قرن و حتی کمتر می رسد

همواره تکنولوژی برتر و ماشین آلات پیشرفته تر را بعنوان برگ برنده ای در دست خود داشته و دارند و حلقه های برتر ماشینیسیم را برای اعمال سلطه و وابسته نگاه داشتن صنایع کشورهای سرمایه داری وابسته بکار برده اند، اما در هر حال ماشینیسیم به مقیاس بسیار وسیع و گسترده ای در کشورهای سرمایه داری وابسته نیز بکار گرفته می شد.

اگر در دوران ابتدایی ظهور کشورهای سرمایه داری وابسته، صنایع وابسته به مثابه عامل اصلی و تا حدودی تعیین کننده برای حفظ نوع رابطه امپریالیستی بکار گرفته می شد، با تکامل روابط سرمایه داری جهانی لزوم چنین رابطه ای کم رنگ تر گردید و ابزارهای پیشرفته تری برای حفظ این نوع رابطه پدید آمد. ظهور روابط مالی گسترده به صورت ارانه وامهای کلان با بهره های سنگین، وابستگی را بیش از پیش تشدید کرد و بازپرداختهای دانهی وامها و بهره ها به شکل بی پایانی بوجود آمد. این نوع رابطه مالی در سطحی بین المللی حلقه محکمی برای وابستگی اقتصادی و به عبارت دیگر سرازیر شدن مافوق سودها به کشورهای امپریالیستی را پدید آورد.

این مسئله باعث گردید که، کشورهای امپریالیستی ماشین آلات و بسیاری از کارخانه های خود را بدون ترس و واهمه به کشورهای سرمایه داری وابسته منتقل بکنند. صدور سرمایه به شکل انتقال ماشین آلات و کارخانجات در کنار وامهای امپریالیستی بدلیل نیروی کار بسیار ارزان آن کشورها است که در نتیجه آن استثماری چندین بار شدیدتر از کشورهای امپریالیستی شکل گرفت.

پاره ای بر این باورند که رشد ماشینیسیم و صنعت بزرگ سطح رفاه طبقه کارگر را افزایش می دهد و حتی به نوعی دیگر نتیجه گیری می کنند که رشد ماشینیسیم در جوامع امپریالیستی بالا رفتن سطح رفاه عمومی و انباشت بیش از پیش سرمایه است هر چند که انباشت سرمایه به مثابه يك واقعیت امپریالیستی است، اما چنانچه

و به نسبت، تاریخ کوتاهی را پشت سر گذاشته اما به همان دلیل رشد ناموزون روابط و مناسبات سرمایه داری، تضادهای این سیستم در کشورهای سرمایه داری وابسته به شدت بیشتر و عمیق تری عمل کرده و می کند. تشدید این تضادها با انتقال بحرانهای سرمایه داری امپریالیستی به شکل خارج شدن مافوق سودها و صدور سرمایه به این جوامع و استفاده بیشتر و فزونتر از نیروی کار ارزان این جوامع، عمل می کند. هر چند که تضادهای کشورهای امپریالیستی نیز هرگز متوقف نخواهد شد و در هر حال قانونمندی های سرمایه داری در این جوامع نیز عمل می کند اما سرعت حرکت و تکامل این روابط و مناسبات و تضادهای طبقاتی کندتر و آرام تر از جوامع سرمایه داری وابسته است.

بنابراین بطور انتزاعی ماشینیسیم قادر نیست به نسبت رشد مطلق خود، تضادها را در دنیای سرمایه داری امروزه کاهش بدهد. هر چند که باید کاملاً بر این باور بود که رشد ماشینیسیم تأثیرات قابل توجهی بر افزایش مناسبات سرمایه داری و در نهایت رشد تضادهای سرمایه داری دارد. اما چنانچه پارامترهای دیگر مانند مسئله مافوق سود جهانی، تقسیم کار جهانی، صدور سرمایه، تفاوتی ساختاری سرمایه داری وابسته و کشورهای امپریالیستی، تمرکز و انباشت سرمایه و بسیاری دیگر از مسائل حاشیه ای این موارد را در نظر نگیریم، چه بسا به نتیجه گیری های کاملاً اشتباهی برسیم.

واقعیات دنیای کنونی سرمایه داری بیش از پیش گفته های فوق را تأیید می کنند. تمرکز بیشتر و بیشتر سرمایه در کشورهای امپریالیستی و انعکاس آن در جامعه و از سویی دیگر بروز تلاطمات شدید و انقلابات و انفجارات اجتماعی و سرکوبهای وحشیانه و حکومت دیکتاتوری، تبلوری واضح از معلولهای واقعیات اقتصادی جوامع سرمایه داری وابسته است. چنانچه ما تنها بخشی از واقعیت (رشد ماشینیسیم) را بدون ارتباط ارگانیک و تأثیرات آن بر دیگر واقعیات و متأثر شدن آن

از دیگر واقعیات را ببینیم، هرگز قادر نخواهیم بود از «مارکسیسم دگم و مکانیکی» فراتر برویم.

«مارکسیسم دگم و مکانیکی» تصور می کند که تنها رشد ماشینیسیم انقلاب سوسیالیستی را بوجود می آورد و تضاد کار و سرمایه را بدون ارتباط با دیگر واقعیات تنها در گرو رشد ماشینیسیم می داند. اما آنها همانند کانتوسکی ها که انقلاب سوسیالیستی را در روسیه به مسخره می گرفتند و اروپا را پیشتاز انقلاب سوسیالیستی می دانستند، نمی توانند درست باشند. شرایط اقتصادی و اجتماعی روسیه با تمامی عقب ماندگی هایش، در اوج تضادهای درونی قرار داشت. این تضادها متبلور در فقر شدید طبقه کارگر، بیکاری گسترده، رشد مبارزات کارگری، جنگ جهانی، رشد سیاسی و آمادگی ذهنی طبقه کارگر نهفته بود تضادهای سرمایه داری در روسیه عقب مانده به مراتب جدی تر و شدیدتر از اروپا عمل کرد و طبقه کارگر قادر گردید با عالی ترین نوع مبارزه قهرآمیز (انقلاب سوسیالیستی) حکومت را در دست بگیرد و ماشین دولتی سرمایه داری را که کاملاً گنبدیده شده بود متلاشی بکند.

رشد مناسبات سرمایه داری و غلبه شیوه تولید سرمایه داری، به سرعت مناسبات جدیدی را بین طبقات و قدرت پدید می آورد. که در این میان عوامل بسیاری بر تضادها و تغییرات کمی تأثیر می گذارند. ماشینیسیم به تنهایی تغییرات کمی جامعه سرمایه داری را بوجود نمی آورد. کمیتهای دیگری نیز هر کدام به نوبه خود بر این پدیده موثرند تا آنجاکه مجموعه کمیتهای دیگر قادرند کمیتهای مانند ماشینیسیم را تا حدودی تحت شعاع خود قرار بدهند.

این واقعیتی است که سرمایه داری تحت تأثیر رشد ماشینیسیم و صنعت در کشورهای امپریالیستی بسیار رشد کرده است و طبیعتاً هیچ پایانی جز يك انقلاب سوسیالیستی برای آن متصور نیست، اما بحث ما بر سر این مطلب است که از

زاویه مارکسیستی واقعیت را متشکل از مجموعه ای کمیتها بدانیم که در کشورهای سرمایه داری باعث گردیده اند، تضادها با سرعت و حدت بیشتری رشد کرده و در آینده نیز شتاب بیشتری می گیرند. ما به خوبی می دانیم که بررسی تحول هر پدیده ای جدای از تضاد اصلی آن شیوه ای بورژوازی است و دقیقاً براساس چنین اصولی چشم انداز کشورهای سرمایه داری وابسته را برای بروز انفجار سوسیالیستی به مراتب بیشتر و آماده تر از کشورهای امپریالیستی می دانیم. انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری وابسته قوی ترین زمینه ها را در کشورهای امپریالیستی بوجود می آورند. چرا که شاهرگهای حیاتی امپریالیسم بریده خواهند شد و تکامل صنعتی آنگاه نمود خود را در تضادها پدید می آورد. هرگاه ما قادر نباشیم روابط دیالکتیکی بین پدیده ها و تأثیرات متقابل بین آنها که از جمله با اهمیت ترین قانونمندی های اجتماعی است را درک بکنیم، هرگز قادر نخواهیم بود واقعیات را آنگونه که هست ببینیم و بر آنها تأثیر بگذاریم. لازم به تذکر و یادآوری مجدد است که بدانیم سیستم سرمایه داری و مشخصاً امپریالیستی بنا به خصلت تغییرناپذیر خود (کسب سود) دائماً و ناچاراً صنعت و ماشینیسیم را به کشورهای سرمایه داری وابسته منتقل می کند تا بتواند براساس ترکیب ارگانیک آن با سرمایه متغیر ارزان سود بیشتری به جیب بزند و این مسئله در سالهای اخیر شتاب و سرعتی به مراتب بیشتر از قبل گرفته است. چرا که زمینه و شرایط بهتر از قبل پدید آمده و بخشهای مختلف و زنجیره ای از صنایع در کشورهای سرمایه داری وابسته بوجود آمده اند که می توانند مکمل یکدیگر و مولد دیگری باشند. افزایش وابستگی از کانال صندوق جهانی پول و وامهای کلان، این نگرانی را از جانب امپریالیستها کاملاً برطرف کرده است که شاید روزی با صنعتی شدن کشورهای سرمایه داری وابسته رقبای جدیدی بوجود بیایند. وابستگی به معنای افزایش مافوق سود جهانی دائماً سیر صعودی طی می کند و نه تنها کانونهای

اصلی و بزرگ اقتصادی کشورهای سرمایه داری وابسته را تحت تأثیر قرار می دهد بلکه کانونهای کوچک تر اقتصادی را نیز در بر گرفته می گیرد. رشد ماشینیسیم در کشورهای سرمایه داری وابسته با تضادهای اجتماعی رشد می کنند و در یک تأثیر متقابل و قوی بر یکدیگر هستند. چرا که در اینجا پارامترهای فوق در تضاد با هم قرار ندارند و همگی نتایج واحدی ببار می آورند.

چنانچه بخواهیم دقیق تر این بحث را پیگیری بکنیم ضروری است درک دیالکتیکی کاملی نسبت به این مسئله داشته باشیم. همواره نکته ای که باعث انحراف و اشتباه در بررسی مرحله انقلاب می گردد، مسئله تضاد بین رشد نیروهای مولده با مناسبات و روابط تولیدی است.

چنانچه برای تعیین مرحله انقلاب تنها درجه و درصد نیروهای مولده ملاک قرار بگیرد آنگاه ما کاملاً به ورطه ای اپورتونیستی کشیده خواهیم شد. رشد نیروهای مولده که در تمام طول تاریخ در تضاد با روابط تولیدی قرار داشته و منجر به تحولات اجتماعی می گردد، همواره دارای کیفیتی است که این کیفیت با روابط تولیدی به نبرد پرداخته است. به عبارتی دیگر نیروهای مولده ای که اقتصاد جامعه را بوجود می آورند و دائماً در تحول و تکامل قرار دارند، پیوسته با روابط تولیدی که به مثابه تز در مقابل سنتز قرار دارند عمل می کنند. این تضاد همیشه دارای کیفیت و رابطه ای تعریف شده است. به این معنا که این تضاد پیکره جامعه را با خود دستخوش تغییر و تحول می کند. این تضاد در تأثیر دائم و متقابل با تمام ارکان جامعه و روبناها قرار دارد و بر طبقات تأثیر می گذارد و در بازتاب این تأثیرات، از آنها تأثیر می پذیرد.

اما مسئله کمیت رشد نیروهای مولده و انقلاب دو مسئله ای نیستند که در کنار یکدیگر حرکت بکنند. مسئله رشد نیروهای مولده از آن هنگام که در تضاد با روابط تولیدی قرار می گیرد بجز حل این تضاد راه حل دیگری ندارد و این مسئله که چه

زمانی این تضاد به اوج خود خواهد رسید در اصل مسئله تغییری بوجود نمی‌آورد. واضح است که براساس انباشت مجموعه تغییرات کمی و از آن جمله نیروهای مولده است که تحول اجتماعی پدید می‌آید. اما هر چقدر هم که ما از زمان موعود به دور باشیم تنها ماهیت تضاد نیروهای مولده و روابط تولیدی است که مرحله انقلاب را تعیین می‌کند و تاریخ براساس آن رقم خواهد خورد. بطور مثال در کشورهای امپریالیستی هر چند که ما فوق سود جهانی به مثابه یک واقعیت بر اقتصاد و جامعه امپریالیستی تأثیرات منفی از زاویه انقلابی بر جای گذاشته و انقلاب را با تأخیر مواجه ساخته است اما به هیچ وجه در ماهیت مسئله تغییری بوجود نیامده است. از زاویه ای فلسفی تنها تغییرات کمی با سرعت کمتری در جریانند بنابراین انقلاب سوسیالیستی در این کشورها به تأخیر افتاده است و ماهیت تحول نمی‌تواند تغییری بکند. این مسئله در هر کشور سرمایه داری بعنوان یک پدیده با قانونمندی های دیالکتیکی صادق است. عقب ماندگی صنعتی، مافوق سودها در کشورهای امپریالیستی، وجود بقایای فئودالیسم، عدم رشد کلاسیک سرمایه و اقتصاد تک محصولی و غیره تماماً عواملی هستند که تنها تأثیرات محدودی بر پیکر سرمایه داری بجای می‌گذارند و قادر نخواهند بود ساختار و نتیجه تضاد را که منجر به یک انقلاب سوسیالیستی و باعث افزایش فاصله طبقاتی می‌گردد را تغییری بدهند.

- ماشینیسیم- تخصص و مرحله انقلاب

پیشرفت صنعت و ماشینیسیم در جامعه سرمایه داری روزبروز ابعاد گسترده تری می‌یابد. تکنولوژی مرزهای سنتی را در هم می‌شکند. سرمایه داری ریشه می‌دواند و تار و پودهای جامعه و روابط را در برمی‌گیرد. با افزایش بیش از پیش تکنولوژی و ماشینیسیم، نیاز به تخصص و به عبارتی صحیح تر پیچیده شدن کار

ساده بیشتر می‌گردد. سرمایه ثابت در جریان رقابت قطبهای سرمایه داری رشد میکند و سرمایه متغیر را نیز به موازات خویش متحول می‌سازد. سرمایه متغیر برای انطباق با سرمایه ثابت «مدرن شده» باید خود را به نیروی کاری متخصص تبدیل بکند. نیروی کار متخصص در واقع نوع پیچیده کار ساده است و یا آنگونه که مارکس می‌گوید: نیروی کار فشرده شده است.

در عصر ما که سرمایه داری مرزهای ملی را در هم شکسته و به اقصا نقاط دنیا گسترش یافته، نیروی کار متخصص نیز به موازات آن گسترش و ابعاد بزرگی پیدا کرده است. درصد باسوادان افزایش یافته و در تمام شهرها، دانشگاه و کانونهای آموزش عالی ایجاد گردیده است.

رشد ماشینیسیم در جامعه سرمایه داری، در ارتباط با رشد نیروی متخصص تناقضات فراوانی ببار آورده، بدلیل نیازهای گوناگون سرمایه داری، رشد نیروی کار متخصص نیز دارای ویژگیهای متفاوتی می‌شود. در پاره ای از موارد نیروهای متخصص از کار یدی فاصله می‌گیرند و در مواردی بسیار به هم نزدیک می‌گردند و حتی در هم می‌آمیزند. این تناقض چگونه قابل توضیح است؟

ما شاهدیم که در دنیای امروز نیروی کار طبقه کارگر متحول گردیده و کارگران متخصص و ماهر جمعیت زیادی از طبقه خود را تشکیل می‌دهند. نیاز سرمایه داری در مراکز تولیدی و صنعتی به نیروهایی مثل جوشکاران، قالب بندان، تراشکاران، مکانیکها، سرویسکاران، نجاران، برشکاران، خیاطان، بناها، آرماتوربندها، رانندگان، نقاشان، قفلسازان و بسیاری دیگر از تخصصهایی که در کارخانجات به فراوانی مورد نیاز است روز به روز ابعاد گسترده تری می‌یابد. تخصصها دائماً به شاخه های بیشتری تقسیم می‌شوند و حرفه های فراوانتری ضرورت می‌یابند. مثلاً جوشکاری خود به شاخه هایی تقسیم می‌گردد جوشکار لوله (لوله های بزرگ بین شهری)، جوشکار لوله های گاز خانگی، جوشکار

صفحه، جوشکار اسکلت، جوشکار اتومبیل و غیره. تقسیم نیروی کار حرفه ای به شاخه های متنوع عده بیشتری از طبقه کارگر را متخصص می کند و بازار کارهای جدیدی پدید می آورد. اما تخصص تنها شامل کارگران نمی گردد. جامعه نیاز به متخصصینی نیز دارد که تنها از فعالیت فکری خود باید استفاده بکنند. رشد سرمایه ثابت طیف وسیعی از حسابداران، استادان، دکتراها، مهندسين، تکنیسینها، کارمندان، معلمان، پرستاران، مترجمان، روزنامه نگاران، عکاسان و فیلمبرداران، طراحان، متخصصین نرم افزار و غیره را نیز پدید می آورد. سرمایه داری با رشد خود عده خرده بورژوازی روستایی را کاهش می دهد و باعث مهاجرت دائمی آنها از روستا به شهر می گردد. در کشورهای سرمایه داری وابسته و سالانه در دنیا میلیونها دهقان زمینها را رها می کنند یا می فروشند و به شهرها هجوم می آورند. آنها عموماً به نیروهای کارگری تبدیل می گردند و یا در حاشیه آن قرار می گیرند. شهرها گسترش می یابد و روستاها از سکنه خالی می شود. اما خرده بورژوازی شهری وسعت می یابد. ادارات و شرکتها عده ای بیشتر از آنها را مطالبه میکنند. نقش آنها در کارخانه ها افزایش می یابد. این جمعیت گسترده ویژگیهای خاص خود را دارند. آنها برخلاف خرده بورژوازی روستایی تنها از طریق فعالیت ذهنی زندگی خود را می گذرانند اما قبلاً این ویژگی مختص روشنفکران بود حال این مسئله طیف وسیعی را در برمی گیرد. هر چند که این ویژگی مشترکی بین خرده بورژوازی شهری و روشنفکران است و تا حدود بسیاری خرده بورژوازی شهری خود به نوعی روشنفکر نیز هست اما پارامترهایی میان آنها مرز می کشد.

خرده بورژوازی شهری تنها از طریق کار فکری امرار معاش نمی کند، بلکه از کانالهای دیگری مانند مغازه داری، واسطه گری، دکه داری، تاکسی داران، کامیون داران و بسیاری دیگر از این موارد نیز به امرار معاش می پردازند. اما ویژگیهای

خرده بورژوازی شهری به موارد ذکر شده ختم نمی گردد. آنها نیز همانند دهقانان به اقشار مختلفی تقسیم می گردند که موقعیتهای طبقاتی آنها و به عبارتی دیگر سمت و سوی طبقاتی آنان را تشکیل می دهد. اما نوع این سمت و سو و جایگاه طبقاتی آنان از پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی برخوردار است که دهقانان از آن مبرا بودند. خرده بورژوازی شهری بوسیله عوامل ریز و درشت بسیاری تقسیم می گردند که باید در آنها دقیق نگریست. این ویژگی که خرده بورژوازی شهری و حداقل بخشی قابل توجهی از آن از طریق امور ذهنی امرار معاش می کنند یک مسئله کاملاً روبنایی است و به لحاظ زیربنایی و اقتصادی در سمت و سوی آنان به طبقه خاصی نقش تعیین کننده ای ندارند. چرا که پارامترهای اقتصادی و موقعیت اجتماعی آنان نسبت به هم نیز نه تنها متفاوت که در بسیاری موارد حتی متناقض است. بعنوان مثال یک پزشک متخصص و یا یک دانشمند انرژی اتمی به لحاظ موقعیت اجتماعی و بهره وری شان از ثروت اجتماعی با یک معلم و کارمند دون پایه تفاوت بسیاری دارند. موقعیتهای اجتماعی متفاوت تنها یک تفاوت ظاهری و شغلی نیست بلکه یک تفاوت قشری است که می تواند آنها را در دو قطب متضاد قرار دهد. موقعیت اجتماعی و یا بهره وری از ثروت اجتماعی، چنان کششهای طبقاتی در میان آنان پدید می آورد که عوامل ذهنی تنها تابعی از این موقعیت می گردند و به عبارت دیگر نقش درجه دوم و معلول بازی می کنند. خرده بورژوازی شهری (چه آنان که با فعالیت ذهنی سروکار دارند و یا نه) براساس موقعیتهای اجتماعی نقش دقیقی در روابط بین طبقات به عهده می گیرند.

هرگز نباید تصور کرد که چنانچه عده ای از این اقشار دستخوش چرخشهای فکری و ایدئولوژیکی بگردند ناشی از عدم ارتباط و وابستگی آنها به مناسبات طبقاتی و اقتصادی بوده است. اولاً تحولات اقتصادی و اجتماعی و هرج و مرج تولید و اقتصاد در جامعه سرمایه داری باعث می گردد بسیاری از انسانها از طبقات خود

کنده بشوند و به سمت طبقات دیگر بروند. دوما عوامل بسیاری می تواند زندگی اجتماعی آنان را دچار تغییر و استحاله بکند که دقیقاً به روابط طبقات و موقعیتهای اجتماعی ارتباط دارد. تصور مکانیکی از روابط بین طبقات ما را در مورد روشنفکران به انحراف می کشاند. بسیاری از روشنفکران و حتی انسانهایی نیز که فاصله ای با فعالیتهای ذهنی دارند در جریان آناشویی تولید و هرج و مرجی که همیشه جزئی از مناسبات سرمایه داری است. از طبقه خود کنده می شوند و به سوی طبقات دیگر می روند و بعنوان موارد استثنائی به طبقه خود پشت می کنند. از سوی دیگر همانگونه که بسیاری از کارگران نسبت به موقعیت طبقاتی خود ناآگاه اند و حتی عده ای از آنها به عنوان عوامل بورژوازی علیه طبقه خود عمل می کنند بسیاری از خرده بورژواها نیز بر موقعیت طبقاتی خویش واقف نیستند و چه بسا بر خلاف آن عمل می کنند. این مسئله هیچ تناقضی با نقش تعیین کننده زیربنا ندارد. حال که به شناخت بیشتری از وضعیت فعالیت فکری رسیدیم بهتر است به بحث اصلی خود بازگردیم. چه تفاوتی بین فعالیت فکری که طبقه کارگر انجام می دهد و خرده بورژوازی شهری به آن می پردازد وجود دارد؟ و چه وجوه اشتراک و نزدیکی بین آنها است؟

گفتیم که بخشی از طبقه کارگر بنا به ضرورت رشد سرمایه داری و ماشینیسیم متخصص می شوند و این روند هم از زاویه کمیت و هم به لحاظ کیفی روندی صعودی طی می کند. از سویی دیگر دانستیم که کار تخصصی طبقه کارگر همان کار فشرده شده است و نیز رشد تخصص در میان خرده بورژوازی شهری نیز رو به رشد است.

از زاویه ای سیاسی متخصص شدن بخشی از طبقه کارگر به رشد و بالندگی این طبقه بیش از قبل کمک می کند. عده با سوادان در این طبقه افزایش می یابد و تعداد کارگران صنعتی و «اجتماعی تر» نیز فزونی می یابد. بنابراین این طبقه

آمادگی بیشتری برای آگاهی طبقاتی و حتی داشتن روشنفکران خاص خود را دارد. هر چند که آنها به معنای اخص کلمه هرگز «روشنفکر کاملی» نیستند اما ویژگیهای مثبت آنان را تا حدود بسیاری بدست می آورند. آنان زمینه های به مراتب بیشتری برای آگاهی طبقاتی دارند. از سویی دیگر طیفی از خرده بورژوازی شهری نیز بدلیل متخصص شدن بیشتر، نقش بیشتری در روناهای اجتماعی پیدا می کنند. گفتیم که آنها وضعیتی یکسان ندارند و وابستگی به گرایشهای طبقاتی متفاوتی دارند. اما نکته بسیار با اهمیت این است که اولاً عده ای بیشتر از آنها به طبقه کارگر نزدیک اند و به لحاظ اقتصادی از موقعیت فرودستی برخوردارند. که با رشد سرمایه داری و بوجود آمدن متخصصین بیشتری «ارزش اقتصادی و اجتماعی» آنان دائماً سیر نزولی طی می کند. هر چه سرمایه داری پیش می رود ارزش اقتصادی مدارک دانشگاهی و تخصص نیز افول می کند. ما شاهدیم که در این دوران تعداد دیپلمه ها و لیسانسه های بیکار بسیار افزایش یافته اند و طبیعتاً دستمزد آنان نیز به نسبت گذشته کاهش یافته است. افزایش تورم و افزونی بیکاران آنان را بیشتر به سمت طبقه کارگر سوق می دهد و این جبری تاریخی برای رشد و ادامه حیات سرمایه داری است.

آن چنان که مارکس می گوید، که حرکت اکثریت جامعه به سمت فقر مطلق است در واقع بخش بیشتر خرده بورژوازی (یعنی تهیدستان) را نیز شامل می شود و در دوران ما این مسئله شامل طیف وسیعی از متخصصین خرده بورژوا نیز می گردد و در نهایت آنها متحدین نزدیک طبقه کارگر می باشند.

نظر به اینکه رشد ماشینیسیم تخصصهای جدیدی را بوجود می آورد و نقش فعالیت فکری در تولید افزایش می یابد، عده ای بر این باورند که ماشینیسیم در نهایت و تا حدودی نیز در حال حاضر جای نیروی کار را گرفته و آنرا به کنار می زند. بنابراین نقش طبقه کارگر بعنوان یک طبقه کمرنگ می گردد و رو به افول می

گراید. در مواردی شاهدیم که نیروهای مولده مکانیزه شده، بجای تعداد قابل توجهی از کارگران بکار گرفته می شوند و الکترونیک و دستگاههای کامپیوتری نقش بیشتری در تولید ایفا می کنند. پس آیا رشد سرمایه داری نقش طبقه کارگر را از بین می برد؟ و یا در کشورهای امپریالیستی و پیشرفته طبقه کارگر دیگر نقشی در تولید ندارد؟ آیا پیشرفته ترین کشورهای صنعتی مانند ژاپن، آلمان و آمریکا دیگر نیازی به استفاده از نیروی کار، کارگران ندارند؟

ظاهراً قضیه روشن است. ماشین آلات صنعتی و پیشرفته هر روز با توانی بیشتر و کارایی بالاتری اختراع می گردیدند و جای نیروی کار ساده و جسمی انسانها را می گیرند. اما نیاز به نگرشی عمیق تر و دقیق تري به مسئله رشد سرمایه ثابت، رشد مناسبات کالایی و پیچیده شدن سرمایه متغیر وجود دارد.

در جریان رقابت بین غولهای سرمایه داری برای به چنگ آوردن بازارها، ضرورت بالا بردن سطح کیفی کالاها و بکار بردن تنوع بالاچار رشد سرمایه ثابت را به دنبال خواهد داشت. بکارگیری دستگاههای مدرن تر، نیروی متخصص بیشتر آزمایش و تحقیقات بیشتر و غیره را می طلبد. تمامی این موارد سرمایه گذاری بیشتری را می طلبد که همانا رشد سرمایه به دنبال دارد.

به دنبال رشد سرمایه ثابت سرمایه متغیر نیز رشد خواهد کرد. هر چند که این رشد به موازات هم نیست و به نسبت سرمایه گذاری انجام شده سرمایه متغیر کمتری بکار گرفته می شود اما بطور مطلق و در کل نیروی کارگری بیشتری دانماً بکار گرفته می شود.

ساخت ماشین آلات جدید، نیاز بیشتر به مواد خام نیاز بیشتر به نیروی کارگران متخصص، بوجود آمدن کارخانه های جدید و یا حداقل ماشین آلات جدید نیروی کار بیشتری را نیز به عرصه تولید می کشانند. هر چند که تکنولوژی جدید بخشی از نیروی کار را از میدان بیرون می برد اما رشد سرمایه ثابت در مجموع نیازهای

جدیدی را برای نیروی کار فراهم می آورد. بنابراین، تقسیم کاری جدید بوجود می آید که همیشگی و پایان ناپذیر است. مناسبات و روابط تولیدی گسترش می یابد و در نتیجه آنها نیروی کار بیشتری جذب می گردد. مارکس در این ارتباط چنین می گوید:

افزایش حجم مواد خام، مواد نیمه ساخته، اسباب کار و غیره که کارگاه ماشینی با عده نسبتاً کمی کارگر تولید می کرد، موجب آن شد که آحاد و پرداخت این مواد خام و نیمه ساخته به رشته های بی شمار تقسیم شود و بالتجیه تنوع رشته های تولید اجتماعی نیز افزایش یابد. صنعت ماشینی، تقسیم کار اجتماعی را به نحو غیر قابل مقایسه ای، نسبت به مانو فاکتور، به پیش می راند زیرا ماشین نیروی بارآور را در آن صنایعی که تحت استیلاي خود در می آورد به درجه عالی و غیرقابل قیاسی بالا می برد.

نخستین نتیجه ماشینیسم بزرگ کردن اضافه ارزش و در عین حال ازدیاد حجم محصولی است که اضافه ارزش در آن تجلی پیدا می کند، بنابراین ماشینیسم با افزایش جوهری که به طبقه سرمایه دار و تمام وابستگانش جان می دهد، خود این قشرهای اجتماعی، را نیز تقویت می کند. افزایش دارایی آنها و کاهش بالنسبه دائمی عده کارگرانی که برای تولید وسائل اولیه معیشت لازم اند در عین اینکه نیازمندیهای تجملی تازه ای بوجود می آورد وسایل جدیدی نیز برای آماده ساختن آن نیازمندیها را فراهم می سازد. جزء بیش از پیش بزرگتری از محصول اجتماعی تبدیل به اضافه محصول می گردد و جزء بیش از پیش بزرگتری از اضافه محصول تحت اشکال ظریف شده و تنوع یافته ای تجدید تولید می شوند و به مصرف می رسند و به عبارت دیگر تولید تجملی افزایش می یابد. در عین حال ظریف شدن و تنوع یافتن محصولات از مناسبات جدید بازار جهانی نیز که زاده صنعت بزرگ است، برمی خیزد.

دیگر به این اکتفا نمی‌شود که فرآورده های خارجی را در برابر محصولات بومی مبادله کنند بلکه مقدار روزافزونی از مواد خام خارجی، اجزا ترکیبات، نیمه ساخته ها و غیره به مثابه وسیله تولید در صنعت بومی وارد می‌گردد. با مناسبات تازه بازار جهانی تقاضای کار برای صنایع حمل و نقل افزایش می‌یابد و صنعت اخیر نیز برشته های بی شمار تازه ای تقسیم می‌گردد.

بنابراین با پیچیده شدن روابط سیستم تولیدی سرمایه داری، تقسیم کار سرمایه داری نیز گسترش می‌یابد و به موازات آن نیاز به نیروی کار جدید بیشتر نیز ضرورت می‌یابد. آن بخش از نیروی کار که از مؤسسات تولیدی، بدلیل بکارگیری تکنولوژی برتر رانده شده اند، جذب مؤسسات تولیدی جدید و گسترش یافته می‌گردند.

از سویی دیگر نیازهای جامعه بشری دائماً افزایش می‌یابد و کالاهای بیشتری را به خدمت می‌گیرد. با گسترش تمدن اجتماعی صنعت و ماشینیسیم کالاهای نوینی را روانه بازار می‌کند.

در جامعه سرمایه داری بسیاری از کالاهای تجملی نیز به آنها افزوده می‌شوند. برای سرمایه داری تنها مسئله با اهمیت این است که بتوان کالایی را بفروش رساند. هر چیزی که قابلیت فروخته شدن را داشته باشد، برای سرمایه داری ارزش اقتصادی دارد. اما آنچه که بیشتر از کالاهای تجملی و در واقع تحمیلی به جامعه رشد می‌کنند کالاهایی است که هر روز بیشتر لازمه زندگی شهری و صنعتی می‌گردند تلفن، کامپیوتر، ضبط، اتومبیل، قطار، هواپیما، ماشین حساب، چرخ گوشت، کولر، دوربین، تلویزیون و صدها کالای دیگر که امروزه از کالاهای متداول زندگی اجتماعی هستند بیانگر این واقعیت بزرگ است که صدها کارخانه جدید و مشاغل جدید آفریده شده و می‌شوند. امروزه حتی رشته هایی از تولید انبوه بزرگ پدید آمده اند که در گذشته ای نه چندان دور تنها صنعتگران محلی به

آن اشتغال داشتند. تولید اسباب بازی از این جمله است. صنایعی بزرگ در خدمت تولید اسباب بازی هستند و رقابت عظیم در این رشته در جریان است. اسباب بازی های چینی و تایوانی از آمریکا و اروپا و بسیاری دیگر از کشورها سر درمی‌آورند. لوازم صوتی و تصویری ژاپن در دورافتاده ترین کشورهای آفریقایی و آسیایی و یا در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی نیز بازارهای فراوان دارند. مناسبات کالایی سیر صعودی همیشگی دارند و به دنبال آن نیاز روزافزون به نیروهای کار جدید.

بی حکمت نیست که با تمام تبلیغات دروغین دنیای سرمایه داری کشورهای سرمایه داری وابسته دارای نرخ رشد جمعیت بالایی هستند. این مسئله چه از زاویه بوجود آمدن نیروهای کارگری جدید و ارزان و چه بدلیل گسترش بازارها ضروری است. هر چند که این مسئله خطراتی را نیز برای حفظ نظام به دنبال دارد و همواره باید آنرا کنترل کرد اما در نهایت مسئله ایست در خدمت به بقای نظام سرمایه داری. با رشد نیازهای بشری از یکسو و از سوی دیگر با تبلیغات کالاهایی که شاید ویژه دنیای سرمایه داری باشند و صرفاً بر مبنای کسب سود بیشتر تولید می‌گردند، مناسبات کالایی و به دنبال آن نیاز به نیروی کار نیز رشد می‌کند. رشد میلیتاریسم از جمله موارد دیگری است که بخش قابل توجهی از نیروی کار را به خود اختصاص می‌دهد. سوداگران مرگ هر روز جنگ افزارهای جدیدی را به بازار عرضه می‌کنند و یا در نتیجه جنگهای خود ساخته و منطقه ای بفروش می‌رسانند. با رشد مناسبات کالایی روابط تولیدی دچار تغییر می‌گردد و ضرورت وجود و رشد بخش خدمات بیشتر می‌شود. عده زیادی از کارگران در بخشهای خدماتی مشغول بکار می‌گردند. فروشندگان فروشگاههای بزرگ کارگران شهرداری، نظافتچی های ادارات، سرایدارها، کارگران بیمارستانها، باربران فرودگاهها و راه آنها و تعاونیها، باغبانان فضای سبز و پارکها، آبدارچی ها و

بسیاری دیگر از کارگرانی که در بخشهای خدمات فعالیت می‌کنند بیانگر این واقعیت است که رشد سرمایه داری و تولید باعث افزایش نیاز به کارگران در شاخه‌هایی جدید است. هر چند که در زمینه خدمات نیز ماشین آلات نقش بسیاری دارند و قادرند که کار عده‌ای از کارگران را به عهده بگیرند اما این مسئله تنها یک روی سکه است. روی دیگر سکه افزایش مشاغل و نیازهای اجتماعی است. تقسیم کار دائماً گسترش می‌یابد و به جبران حذف نیروی کار کارگران می‌پردازد. اما یک مورد با اهمیت دیگر که همواره نادیده گرفته می‌شود باقی است. ساخت ماشین آلات پیشرفته، ابزارهای صنعتی و مکانیک، دستگاههای غول پیکر و نوین که نقش بیشتری در تولید ایفا می‌کنند و دائماً تنوع می‌یابند و یا کاملتر می‌گردند، خود نیاز روزافزونی به نیروی کار و بخصوص نیروی کار متخصص دارند. بسیاری از کارخانه‌ها و کارگاه‌ها در خدمت به ساختن این ماشین آلات قرار می‌گیرند. کارخانه‌های ابزارسازی و ماشین‌سازی امروزه نیاز هر جامعه سرمایه داری هر چند «عقب مانده» ایست. این رشته از تولید چنان رشد و گسترش یافته که خود به شاخه‌های بسیاری تقسیم می‌گردد.

کارخانه‌ها ماشین‌سازی عمرانی، کارخانجات ساخت ابزار مکانیکی و صنعتی، کارخانجات ساخت ماشین‌آلات کشاورزی کارخانجات ساخت ماشین‌آلات الکترونیک و مواردی دیگر بیانگر واقعیت فوق هستند. این پدیده نه تنها باعث نیاز روزافزونی به نیروی کار می‌گردد، بلکه عاملی است که نیروی کار را متخصص تر و پیچیده تر می‌کند. کارگران در این رشته‌ها صنعتی تر و پیشروترند. بنابراین طبقه کارگر دائماً از زاویه کمی و کیفی رشد یافته و می‌یابد. این مسئله نه تنها تناقضی با رشد ماشین‌ساز ندارد بلکه دقیقاً برعکس، رشد ماشین‌ساز در خدمت به بالندگی نیروی پرولتاریا و افزایش کمیت آن است. آمار و ارقام نیز واقعیات فوق را تأیید می‌کند، با وجود آنکه در کشورهای سرمایه داری وابسته طی چند دهه

گذشته جمعیت آنها چند برابر شده است. اما نیروی کارگری نیز همچنان بیشتر می‌شود. صنایع بسیاری بوجود آمده‌اند و رشته‌های تولیدی نوینی سر برمی‌آورند. با وجود درصد مهاجرت بسیار بالای روستاییان به شهرها همواره عده قابل توجهی از آنان در طبقه کارگر حل شده‌اند.

تمامی عوامل فوق (رشد ماشین‌ساز، صنعت، کمیت کارگران، رشد کیفی کارگران، مهاجرت به شهرها، رشد خدمات، بوجود آمدن کارخانه‌ها ماشین‌سازی، صنعتی شدن کشاورزی، رشد خرده‌بورژوازی شهری و بخصوص روشنفکران و متخصصین) بیانگر حرکت گام به گام جامعه به سمت تحوّل سوسیالیستی است. سرمایه داری به سرعت خود را تکامل می‌دهد و روابط و مناسبات عمیق تری برقرار می‌سازد. با گذشته فاصله می‌گیرد و با آینده برخورد می‌کند، آنان که به امید رشد کلاسیک سرمایه هنوز در انتظار نشسته‌اند، آنان که وجود بقایای ماقبل سرمایه داری را دلیلی برای پرهیز از اقدام سوسیالیستی توده‌ها می‌دانند، چشم بروی واقعیات در حال تغییر و سریع جامعه سرمایه داری بسته‌اند. تناقضات سرمایه داری رشد می‌کند و بیش از پیش نفی خود را باز می‌پروراند. سرمایه داری حریصانه به دنبال کسب سود بیشتر تار و پودهای ماقبل سرمایه داری را در هم می‌نوردد.

- سرمایه داری کلاسیک و رشد ناموزون سرمایه

رشد سرمایه داری در گوشه و کنار جهان با تفاوتها و ویژگیهای بسیاری سپری شده است. بسیاری، آرام و طولانی و پاره‌ای تند و جهشی، مواردی همراه با جدال و درگیری اجتماعی و مواردی همراه با مسالمت و رفم بوده‌اند. اما ویژگیهای این روند بسیار بیشتر و گسترده تر از موارد یاد شده‌اند. در واقع هر جامعه‌ای این مسیر را با ویژگیهای ملی و سیاسی خود طی کرده و حتی در داخل

يك مجموعه نیز تفاوتها و تناقضات بسیاری وجود داشته است. با تمام این تفاوتها و ویژگیها می توان آنها را شامل دو شکل از این روند دانست. اول نوع سرمایه داری کلاسیک و دوم سرمایه داری ناموزون^۱. سرمایه داری که براساس مجموعه ای از کمیتهای در حال تغییر در جامعه فنودالی شکل گرفته و در نهایت در تضاد با فنودالیسم، توانسته بر آن غلبه بکند را رشد سرمایه داری کلاسیک می نامیم. این نوع رشد در ابتدا با ظهور کارگاههای کوچک و پراکنده پدید می آید و در جریان یک رقابت آزاد ریشه های خود را محکم می کند. پاره ای از جریان رقابت خارج می شوند و عده ای دیگر قوت می گیرند و متمرکز می شوند. این نوع از سرمایه داری که در نوک پیکان تکامل سرمایه داری قرار دارد از دل جامعه فنودالی سر برمی آورد و بدون تأثیرات خارجی مسیر طبیعی خود را طی می کند.

اما این روند طبیعی خود دارای ویژگی بسیاری است. در یک نقطه همراه با انقلاب سیاسی (مثل فرانسه) و در کشوری دیگر همراه با تحولات عظیم صنعتی (مثل انگلستان) و در کشوری دیگر تا مدتهای مدید تحت سلطه فنودالیسم (مانند روسیه) عمل می کنند. ویژگیهای فوق باعث ویژگیهای اجتماعی خاصی نیز در همان شرایط تاریخی می شوند که فعلاً از پرداختن به آن خودداری می کنیم.

پس آنچه که بمثابة یک وجه مشترک آنها عمل می کند، تنها عدم وجود یک عامل خارجی است و تحولات رشد سرمایه داری کلاسیک تنها استوار بر مکانیزم درونی آن است.

در کشورهایی که سرمایه داری رشد ناموزونی داشته نقش عامل خارجی

^۱ سرمایه داری ناموزون در اینجا دقیقاً با سرمایه داری وابسته یکی نیست. چرا که رشد ناموزون تنها مسئله شکل رشد ابتدایی سرمایه داری را مدنظر دارد، اما سرمایه داری وابسته نوعی از روابط سرمایه داری است. بعبارتی دیگر رشد ناموزون سرمایه جبراً به یک سیستم سرمایه داری وابسته تبدیل نخواهد شد. مثلاً کشورهایی همچون استرالیا، نیوزلند، کانادا و از این جمله مواردند. عکس این مسئله نیز صادق است و کشورهایی که سرمایه داری در آنها رشد کلاسیک داشته است الزاماً به کشوری امپریالیستی تبدیل نخواهند شد.

(امپریالیسم) قابل توجه و چشمگیر است. در این کشورها سرمایه داری براساس الگوها و برنامه ریزی های کشورهای امپریالیستی شکل گرفته و رشد یافته اند. اما چنانچه این مسئله را چنین ساده ببینیم دچار سطحی نگری شده ایم. زمانی که کشورهای امپریالیستی تغییر و تحولات کشورهای نیمه فنودال- نیمه مسعمره را طراحی می کردند، مدت نه چندان کوتاهی بود که این جوامع دستخوش تحولات و تلاطمات شدیدی بودند. جنبشهای ملی و آزادی بخش که روبناهای سرمایه داری در این جوامع بودند به اوج خود رسیده بود. جنبشهای نهر و در هند- ناصر در مصر- لوموبا در کنگو- مصدق در ایران- بومدین در الجزایر- کاسترو در کوبا- آنده در شیلی و بسیاری دیگر از این موارد از جمله واقعیتهایی بودند که تحولات را اجتناب ناپذیر می کردند. امپریالیستها در واقع در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند که تنها سعی در کنترل و برنامه ریزی آن در حد ممکن در جهت منافع خود داشتند. بنابراین تحولات در کشورهای نیمه فنودال- نیمه مستعمره ابتدا به ساکن متأثر از واقعیات درونی خود و در درجه دوم تحت تأثیر امپریالیستها بود.

تأثیرات امپریالیستی بر این تحولات بمثابة روندی متناقض آغاز شد. از سویی بوجود آوردن پاره ای از صنایع و تن دادن به اصلاحات ارضی بود. از سویی دیگر برای کنترل منافعشان پدید آوردن صنایع وابسته و مونتاژ و اصلاحاتی آرام و بی خطر ضروری بود. تغییر و تحولات اقتصادی از بالا و به شکل اصلاحات انجام می گرفت. اصلاحات اجتماعی و سیاسی در جهت کسب سود بیشتر و استفاده وسیع از نیروی کار ارزان عملی می شد. اما به هر حال این واقعیت که توده ها حاضر نبودند مانند گذشته زندگی بکنند و تاریخ مصرف سیستمهای نیمه فنودال- نیمه مستعمره سپری شده بود برای امپریالیستها کاملاً آشکار بود.

بنابراین امپریالیستها در مقابل اعمال انجام شده قرار داشتند و چاره ای بجز تن دادن به آن نداشتند. آنچه در این مسئله برای ما نکته قابل بحثی است، مسئله

اجتناب ناپذیر بودن جایگزین سیستم سرمایه داری بجای فنودالیسم از یکسو و از سوی دیگر نقش امپریالیسم در این تغییر و تحولات است.

پس از اصلاحات ما شاهد رشد ناموزونی در این جوامع هستیم که از یکسو ضرورت شیوه تولید سرمایه داری است و از سوی دیگر بر مبنای منافع امپریالیسم ویژگی‌های خاصی به آن می‌بخشد. این ویژگی‌ها چیست؟ و تا چه اندازه در روابط تولیدی و اجتماعی نقش ایفا می‌کند و یا به عبارت دیگر چه تأثیری بر روابط بین طبقات دارد؟

امپریالیسم بنا به منافع دراز مدت خویش سیستمی از سرمایه داری را در کشورهای نیمه فنودال- نیمه مستعمره رشد داد که همواره کسب سود بیشتر و به عبارتی دیگر مافوق سود را بتواند پدید بیاورد. ارگانیزم سرمایه داری در این جوامع در هر سیکل تولیدی سرمایه افزوده شده را بخشا به کشورهای امپریالیستی انتقال می‌دهد. این مسئله در هر سیکل تولیدی افزوده می‌گردد چرا که به نسبت در هر باز تولید صدور سرمایه بیشتری توسط کشورهای امپریالیستی انجام می‌شود و متقابلاً انباشت سرمایه بیشتری در کشورهای امپریالیستی را پدید می‌آورد.

سرمایه های بومی در این سیستم در خدمت به سرمایه های امپریالیستی قرار می‌گیرند و روند انتقال مافوق سود تسریع می‌گردد. همانگونه که اشاره کردیم این مسئله نیاز به صدور سرمایه بیشتری در سیکلهای تولیدی دارد. لذا هر چند که امپریالیسم در تلاش دائمی برای وابسته نگه داشتن صنایع است، اما ضروری می‌داند که سرمایه داری را بیش از پیش در این جوامع رشد بدهد. به عبارتی دیگر افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه در جوامع سرمایه داری وابسته مافوق سود بیشتری نیز بوجود می‌آورد.

هر چند که ابتدا به ساکن صنایع مونتاژ و وابسته در اینگونه کشورها، پایه نظام

اقتصادی را تشکیل می‌دهد اما این مسئله تناقض با رشد سرمایه داری و گسترش روابط آن ندارد. روابط طبقاتی سرمایه داری متأثر از گسترش ترکیب ارگانیک سرمایه می‌شود و حتی مناسبات روستایی را دگرگون می‌سازد. باید دید که رشد کلاسیک سرمایه داری چه تأثیراتی بر طبقه کارگر دارد. سرمایه داری کلاسیک از گستردگی بیشتری در عرصه صنایع برخوردار است. تاریخ سرمایه داری طولانی تر و رشته های تولیدی عظیم و پیچیده اند. این تفاوت با سرمایه داری ناموزون تفاوت‌های کمی را در میان طبقه کارگر پدید می‌آورد. در کشورهایی که سرمایه به شکل کلاسیک رشد کرده نیروهای متخصص کارگری بیشترند، کمیت آنها گسترده تر است، سابقه مبارزاتی طولانی تر و وابستگی های خرده بورژوازی وجود ندارد. اما در کشورهایی که سرمایه از رشد ناموزونی برخوردار بوده مبارزات طبقه کارگر از سابقه ای کمتر برخوردار است، صنایع محدودتر و سطح تخصص به نسبت پایین تر است.

اما چه کسی است که بتواند منکر این واقعیت بزرگ شود که، سیر حرکت و تغییرات اقتصادی در کشورهای سرمایه داری وابسته نه تنها ثابت نیست بلکه به سرعت در جهت تجزیه بیشتر طبقاتی و رشد روابط و مناسبات سرمایه داری است. دائماً کارخانه هایی جدید بوجود می‌آیند و صنایع همگام با نیازهای اجتماعی تغییر شکل می‌دهند. شهرنشینی گسترش می‌یابد و روستاها از سکنه خالی می‌شوند. طبقه کارگر وابستگی های روستایی را از دست می‌دهد و ارتش ذخیره بیکاران گسترش می‌یابد. سرمایه گذاری های خارجی ابعاد وسیعی به خود می‌گیرد و از اشکال ابتدایی (مثل ایجاد صنایع مونتاژ) فراتر می‌رود. وامهای کلان صندوق بین المللی و یا کشورهای امپریالیستی، صدور سرمایه بیشتری را بوجود می‌آورد و بهره های کلان آن مافوق سود را خارج می‌کند. نیاز بیشتر امپریالیستها به بهره وری از کار ارزان بی پایان است.

براساس واقعیت‌های فوق تضاد طبقاتی شتابی بیش از پیش می‌گیرد. انتقال مافوق سود و صدور سرمایه بیشتر، شتاب بیشتری بر تضادهای طبقاتی می‌دهد. نرخ رشد تورم در کشورهای امپریالیستی بمثابة عاملی برای کاهش حداقل معیشت و به عبارتی دیگر تشدید استثمار مسئله ای همیشگی و جزئی از پارامترهای اقتصادی این جوامع می‌باشد.

بدلیل همین واقعیتها است که، کشورهای سرمایه داری وابسته با وجود آنکه عمر سرمایه داری در آنها کوتاه تر است و طبقه کارگر از تجربیات کمتری برخوردار می‌باشد، اما تعرضات و مبارزاتش جدی تر و بیشتر از کشورهای امپریالیستی است. چهره فقر و افزایش فاصله طبقاتی سیر صعودی شتابزده ای دارند و «مسئله نان» مسئله جدی و همیشگی برای اکثریت انسانهای این جوامع است. گرایش کارگران و مردم به سیاست و راه حل‌های سیاسی گسترده تر و زمینه های اقدامات کارگری و توده ای فراهم تر است.

بنابراین واقعیت که ابتدا به ساکن رشد کلاسیک سرمایه، اقتصاد سرمایه داری را طبیعی تر و کامل تر رشد می‌دهد و رشد ناموزون نیز به عکس دچار کاستی‌ها و محدودیت‌های بسیاری است، در ادامه سیر تکاملی خود به لحاظ رشد تضادهای طبقاتی و افزایش درجه استثمار، نتایج معکوسی به بار می‌آورند. انتقال بحرانها عظیم سرمایه داری از کشورهای امپریالیستی به کشورهای سرمایه داری وابسته عاملی تعیین کننده در بوجود آوردن چنین روندی می‌گردد.

بدلیل نیاز افزایشدهنده و دائمی سرمایه داری و بخصوص کشورهای امپریالیستی به رشد سرمایه ثابت جهت توانایی در رقابت بین خود و نتیجتاً بوجود آمدن نزول نرخ سود که معلول سرمایه گذاری انجام شده به نسبت ارزش اضافی است، ضروری است همانگونه که مارکس می‌گوید با افزایش شدت استثمار این مسئله تا حدودی جبران بشود. نیروی کار ارزان کشورهای سرمایه داری وابسته شریان

حیاتی برای جبران این مسئله و افزایش ارزش اضافه در مقابل رشد سرمایه ثابت است. دقیقاً به همین دلیل است که امپریالیستها چنان تمایل روزافزون و پایان ناپذیری به صدور سرمایه بیشتری دارند. درجه بالای استثمار در کشورهای سرمایه داری وابسته و بوجود آمدن مافوق سود جهانی همانا عامل انتقال بحران تا حدود زیادی به کشورهای سرمایه داری وابسته است.

در چند دهه گذشته صنایع بسیاری به کشورهای سرمایه داری وابسته انتقال یافته و وام‌های کلانی به آنها پرداخت گردیده است. قیمت مواد خام کشورهای سرمایه داری وابسته با کاهش بسیاری مواجه بوده و مازاد تجاری در روابط تجاری آنها افزایش یافته است. همه این عوامل دلایل قابل توجهی بر انتقال بحرانها و در نهایت تشدید تضادهای طبقاتی در کشورهای سرمایه داری وابسته نبوده، بلکه ریشه در محتوای نظام سرمایه داری دارد. چنانچه می‌دانیم سرمایه داری انگیزه ای برای تولید بجز کسب سود ندارد. بنابراین سرمایه گذاری و عدم آن تنها وابسته به این مسئله است. هر جا که سود بیشتری ببار بیاورد و هر جا شرایط مساعدتری برای سرمایه گذاری چه به لحاظ اجتماعی و سیاسی و چه اقتصادی فراهم باشد، سرمایه‌ها به همان طرف گرایش می‌یابند. به همین دلیل است که در تمامی دنیا ما شاهد رشد ناموزون سرمایه هستیم. حتی این مسئله به دورانها و زمانهای تاریخی نیز بستگی دارد. شرایط بحرانی و رونق، اشباع بازار و یا تقاضای زیاد همگی در سیستم سرمایه داری باعث رشد ناموزون سرمایه اند. به عبارتی دیگر رشد ناموزون سرمایه جزئی از ذات نظام سرمایه داری است. ما در موارد بسیاری شاهد بوده ایم که حتی در کشورهای امپریالیستی بدلیل مثلاً ضعف در رقابت و برتری رقبا، اقتصاد آنها با رکود مواجه شده و شرکتهای متعددی ورشکسته و یا دچار بحران شده اند. تلاطمات سیاسی، جنگها، رقابت و غیره تماماً بر اقتصاد کشورهای سرمایه داری و از آن جمله کشورهای امپریالیستی

مؤثر بوده است. این عوامل بر روند رشد سرمایه داری تأثیر مستقیم دارد. افول بعضی از کشورهای امپریالیستی و قدرت گرفتن بعضی دیگر، بدون تأثیر بر رشد اقتصادی آنها نیست. در واقع کشورهای برتر امپریالیستی عموماً دارای اقتصادی برتر نیز هستند. از این جمله افول امپریالیسم انگلیس پس از جنگ دوم جهانی و برتری آمریکا را می توان نام برد.

بنابراین همانگونه که در کشورهای سرمایه داری وابسته رشد اقتصادی سیر ناموزونی داشته و دارد کشورهای امپریالیستی نیز از این مسئله مبرا نبوده اند. رشد ناموزن سرمایه ریشه در بنیادهای اقتصادی سرمایه داری دارد و ویژگی يك یا چند کشور نمی باشد. اقتصادی که بر پایه کسب سود و رقابت، استوار است، قادر نیست از رشد موزون و کاملاً یکنواختی برخوردار باشد. حتی قوی ترین اقتصادهای امپریالیستی، مثل کشور ژاپن نیز از این قاعده مستثنا نیست. بحران مالی اخیر و رکود در بسیاری از شرکتهای تولیدی، بالا رفتن نرخ بیکاری تأثیرات خود را بجای گذاشته است.

گردش سرمایه در عرصه بین المللی، استوار بر عامل سودآوری است. سرمایه داری در عرصه ای که زمینه ای بیشتر برای سودآوری وجود دارد سرمایه ها را به آن سمت سوق می دهد و به عکس در هر جا که سرمایه، سرمایه افزوده کمتری به بار بیاورد گرایش به سرمایه گذاری کاهش می یابد. این مسئله ایست که دائماً در تلاطم و کشاکش است. به عبارتی دیگر در دنیای سرمایه داری سرمایه همیشه شناور است. گاه به این سمت و گاه به آن سمت می رود، گاه دور می شود و گاه نزدیک. مدتی در يك جا ثابت می ماند و مدتی به تحرك و فعالیت با شتاب می پردازد.

اما این واقعیت را نباید نادیده گرفت که، در هر حال سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی از تاریخ طولانی تری به نسبت کشورهای سرمایه داری وابسته

برخوردار است و به همین دلیل نیز از پیشرفت و تکامل بیشتری برخوردار گردیده اند. در کشورهای امپریالیستی صنایع رشد و گسترش زیادی داشته اند و انباشت سرمایه نیز بر این مسئله تأثیر داشته و بر مقیاس این رشد افزوده است. اما نباید دچار سطحی نگری شد. زیرا رشد صنایع و انباشت سرمایه به معنای رشد سرمایه داری در تمام زمینه ها نیست. هر چند که این پدیده ها از جمله عوامل مهم رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری است، لیکن عوامل متعدد دیگری مسئله را دچار پیچیدگی خاص خود کرده اند. مافوق سودهای جهانی مسئله رشد کلاسیک سرمایه را در مقیاس روابط بین طبقات تا حدود زیادی تحت الشعاع قرار داده است. همانگونه که در قبل نیز به آن اشاره شد مافوق سودهای جهانی مناسبات طبقاتی درون کشورهای امپریالیستی را به نفع سرمایه داری تغییر داده است. هر چند که این مسئله نمی تواند مطلق باشد و تضادهای طبقاتی در مجموع آشتی ناپذیرند، اما به نسبت، طبقه کارگر در این کشورها دستخوش آلودگی های بورژوازی است. قشر آریستوکرات این طبقه در کشورهای فوق بخش قابل توجهی از طبقه را در برمی گیرند و طبیعتاً تأثیرات قوی بر آن دارند. خرده بورژوازی نیز در این جوامع بی تأثیر از پارامترهای اقتصادی نبوده و میانه حالان طیف گسترده ای را بوجود می آورند.

هر چند که در جوامع سرمایه داری وابسته، تاریخ رشد سرمایه داری کوتاه تر و ناموزون تر بوده است، اما این مسئله تحت الشعاع دو عامل قرار دارد. اولاً بدلیل صدور سرمایه فزاینده امپریالیستی دائماً سرمایه داری ریشه های بیشتری می دواند و دوماً بدلیل خارج شدن فوق سودهای امپریالیستی و انتقال بحرانها به این جوامع تضاد کار و سرمایه با سرعت بیشتری رشد می کند و حدت می یابد. مهاجرتهای وسیع به شهرها، سربرآوردن صنایع جدید، حضور بیشتر شرکتهای خارجی سیر صعودی وامهای جهانی سرمایه داری را با تمام ابعادش رشد می دهد

و به ورطه نابودی می کشاند. رشد سرمایه داری در کشورهای سرمایه داری وابسته به سرعت در ابعاد اجتماعی و در روابط طبقاتی ظهور می کند و تضادها را در یک مسیر رو به رشد دائمی قرار می دهد. این عوامل دقیقاً آن جنبه هایی از واقعیت هستند که، «عقب ماندگی» را تحت الشعاع قرار می دهند و به مرور آنرا به عاملی درجه دوم و فرعی مبدل می کنند.

بسیاری بر این باور بوده اند و شاید باشند که تفاوت ساختاری رشد سرمایه داری کلاسیک با دیگر ساختارهای اقتصادی ناموزون سرمایه داری، مسئله وجود بقایای ماقبل سرمایه داری (فئودالی) است. ساختارهای ماقبل سرمایه داری در این جوامع به ویژه ابتدا به ساکن مسئله ای قابل اهمیت بود. هر چند که در هر حال پس از غلبه شیوه تولید سرمایه داری همواره این پدیده در حاشیه قرار گرفته و در واقع تحت الشعاع شیوه تولید سرمایه داری بوده است، اما بدلیل نوپا بودن سرمایه داری این دو ساختار تا مدتی در اصطکاک و جدال به سر می برده اند.

به بحث ویژگیهای رشد کلاسیک سرمایه باز می گردیم. یکی از ویژگیهای سرمایه داری کلاسیک در این کشورها این بوده که سرمایه ها به مرور و در جریان یک رقابت نوع آزاد سرمایه داری رشد کرده اند و در نهایت این رقابتها به رقابت بین غولهای سرمایه داری تبدیل گردیده است. این مسئله باعث شده که سرمایه داری گام به گام رشد بکند تا بدانجا که غولهای سرمایه داری بوجود بیایند. در کشورهای سرمایه داری وابسته هر چند که سرمایه داری از این مسیر عبور نکرده و به عبارتی دیگر میان بر زده است، اما مسئله رقابت سرمایه در این کشورها از همان ابتدا میان جناحهای امپریالیستی جریان داشته و مسئله صدور سرمایه بیشتر و استفاده از نیروی کار ارزان و به چنگ آوردن بازارها همواره مسئله ای تعیین کننده برای کارتلهای سرمایه داری در این کشورها بوده است.

بنابراین طبیعی است سرمایه داری در کشورهای سرمایه داری وابسته از همان ابتدا همواره با رقابت سرسام آور امپریالیستی مواجه بوده است. این مسئله باعث رشد سرمایه ثابت و متغیر و در نهایت سرمایه داری در این جوامع بوده و هست. امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه داری از توان به مراتب بالاتری برای رشد سرمایه داری به نسبت سرمایه داری ماقبل امپریالیسم یعنی سرمایه داری نوع آزاد آن برخوردار است.

اگر سرمایه داری در دوران رقابت آزاد طی مدت زمان زیادی و در اثر رقابت سرمایه های کوچک رشد کرد، حال سرمایه های امپریالیستی در جریان رقابتهایی فشرده و بر اثر انباشت سرمایه های کلان و در جستجوی مافوق سودهای عظیم در کشورهای سرمایه داری وابسته همه چیز را در خدمت به خود می گیرند و بنابراین جامعه را بیش از پیش در مناسبات سرمایه داری غرق می کنند. کارتلهای سرمایه داری در دورافتاده ترین و عقب مانده ترین جوامع سرمایه گذاری می کنند و در جستجوی منافع خویشند.

سرمایه داری کلاسیک در دوران اولیه رشد خود، با جدال و نبردی دراز مدت فئودالیسم را گام به گام عقب می راند، اما ظهور سرمایه داری در کشورهای نیمه فئودال- نیمه مستعمره که پدیده ای اجتناب ناپذیر شده بود، از طریق اصلاحات ارضی به رهبری امپریالیسم جهانی ریشه های فئودالیسم را به سرعت خشکاند. تقسیم بندی ارضی باعث صف بندی جدید طبقاتی در روستاها گردید. همانگونه که سرمایه داری نوع کلاسیک قادر نبود اصلاحات ارضی را به «عدالت» اجرا بکند این ویژگی در مورد سرمایه داری ناموزون نیز صادق بود. چرا که اساساً این مسئله جزئی از جوهره و ذات نظام سرمایه داری است. تقسیم عادلانه زمینها و تفاوت در مناطق مختلف همانا ریشه در روابط تولیدی دارد. عده ای از کشاورزان بی زمین ماندند و عده ای دیگر مالك مقدار زمین ناچیزی شدند. آنهایی که یا از

وابستگان به فنوداليسم و يا بورژواهاي تازه به دوران رسيده بودند مالك زمينهاي بيشتري شدند و بمثابة دهقانان مرفه نقش برتري در روستاها يافتند. ميانه حالان نيز قشري بينابيني پديد آوردند. بنا بر اين تقسيم بندي جديد طبقاتي نه بر مبناي رشد ناموزون و يا كلاسيك آن بلكه بر اساس ذات نظام سرمايه داري كه استوار بر نوع ديگري از مالكيت خصوصي است شكل گرفت. اين روابط چه به سرعت و چه كند و چه از بالا و چه از پايين در نهايت در ماهيت و در اصل مسئله تفاوتی نداشتند.

هر كجا نيز كه اصلاحات ارضي به سرانجام نرسيده و يا تناقض و ضعيف به اجرا گذاشته شده بود، به مرور با رشد سرمايه داري و گسترش مناسبات طبقاتي جبران شد. هر چنده گسترش اصلاحات و تغييرات در مسئله ارضي در كشورهاي سرمايه داري وابسته به يكسان مسيرشان را طي نكردند و گاه با شدت و گاه با ضعف رويرو بودند، اما در نهايت سرانجامي جز پذيرش مناسبات و روابط سرمايه داري نداشتند. در كشورهايي كه از رشد كلاسيك برخوردار بودند نيز، هرگز اصلاحات ارضي هماهنگ و يكنواخت پيش نرفت و در مناطق مختلف از شدت و ضعف برخوردار بود. اين مسئله همانگونه كه اشاره كرديم وابسته به شرايط رشد كلاسيك و يا غير آن نيست بلكه تابعي از واقعيت وجودي سرمايه داري است.

آنان كه با اتكا به ساعت شماطه داري سعي در القاي اين باور دارند كه، سرمايه داري در كشورهاي سرمايه داري وابسته بدليل عدم رشد كلاسيك و يا وجود عقب ماندگي ها نمي تواند نفي خويش را در خود بپروراند، تنها آب به آسياب سرمايه داري مي ريزند اصلاحات بورژوايي و يا تغييرات روبنايي تنها احساسات روشنفكرانه ايست كه بجاي انقلاب تنويريه مي شوند.

بنا بر اين بر مبناي گرايش سرمايه به نيروي كار ارزان روند صدور سرمايه به كشورهاي سرمايه داري وابسته همچنان سير صعودي خواهد داشت. از سويي با

افزايش روند گردش سرمايه در عرصه بين المللي، سرعت انتقال مافوق سود بيشتري مي گردد و بحران ناشي از تناقض سرمايه داري در كشورهاي سرمايه داري وابسته سريع تر عمل خواهد كرد. از سويي ديگر هر چند كه، كشورهاي امپرياليستي تكنيكيهاي برتر و صنايع كليدي را براي برتري و تسلط در انحصار خويش قرار مي دهند، اما با افزايش بدهي كشورهاي سرمايه داري وابسته و در جريان افزايش و بيشتري شدن سرعت كسب مافوق سود جهاني، «نگراني» براي انتقال صنايع كليدي و بزرگ نيز کاهش مي يابد و مسئله نيروي كار ارزان كه نقش تعيين كننده اي براي امپرياليسم جهاني دارد در الويت قرار مي گيرد. كشورهاي سرمايه داري وابسته با چنان مكانيزمهاي قوي و عميقي در سيستم جهاني جاي گرفته اند كه ياراي جدا شدن و يا به رقابت پرداختن با كشورهاي امپرياليستي را ندارند. در سيستم بازار آزاد و سرمايه گذاري آزاد اين مسئله در خدمت به تحكيم سرمايه امپرياليستي باعث شده بخش قابل توجهي از سرمايه ها در كشورهاي سرمايه داري وابسته يا مستقيماً متعلق به كشورهاي امپرياليستي باشد (شركتهاي چند مليتي) و يا به صورتهاي غير مستقيم تحت وابستگي و تملك آنها قرار بگيرند. (بوسيله وامهاي جهاني، تجارت نابرابر، فروش ماشين آلات صنعتي و غيره).

بنا بر اين سيل سرمايه گذاري در كشورهاي سرمايه داري وابسته، همراه با رقابت شديد در اين زمينه نقش بيشتري در مناسبات اقتصاد جهاني ايفا مي كند. از اينرو است كه طبقه كارگر به نيروي عظيمي در عرصه بين المللي تبديل شده و حتي در عقب مانده ترين كشورها نقش تعيين كننده اي ايفا مي كند. روابط طبقاتي سرمايه داري ديگر مختص پاره اي از كشورها نيست بلكه مسئله اي جهاني گرديده است. از اينرو است كه تضاد كار و سرمايه تبلورات اجتماعي جهاني يافته و تحركات و مبارزات كارگري ديگر محدود به كشورهاي پيشرفته نمي گردد.

بسیار ساده اندیشی است هرگاه ما بخواهیم به عقب بازگردیم و از نو برای آنکه سرمایه داری به شکل کلاسیک در کشورهای سرمایه داری وابسته رشد نکرده در تلاش برای احیای آن برآییم. سرمایه داری هرگز آنگونه که روشنفکران شیفته رشد سرمایه داری کلاسیک تصور می کنند در کشورهای سرمایه داری وابسته رشد نخواهد کرد و این مسئله نه تنها در تناقضی با رشد کمی و کیفی طبقه کارگر نیست، بلکه تضاد کار و سرمایه با شدت چندین برابر در کشورهای گذر نکرده از دوران سرمایه داری کلاسیک، بروز کرده و خواهد کرد.

باید این واقعیت را پذیرفت که دیگر دوران مستعمرات و جنبشهای آزادی بخش و بورژوازی ملی سپری شده است. دیگر دوران مبارزه برای غلبه سرمایه داری و شکست نیروهای ماقبل آن سپری شده است. سالهای مدیدی است که، تولید سرمایه داری در کشورهای غیر امپریالیستی غلبه یافته و مسئله اصلی چگونگی نفی این مناسبات است.

هر چقدر که از تاریخ سرمایه داری در کشورهای سرمایه داری وابسته می گذرد، اذهان توده ها و به ویژه کارگران بیشتر به ضرورت نفی سرمایه داری گرایش می یابد. این مسئله ناشی از تأثیر واقعیاتی است که روشنفکران شیفته انقلابات ورژوا دموکراتیک از آنها به دورند. سرمایه داری هر روز بیشتر و بیشتر با زندگی کارگران در تضاد قرار می گیرد و افزایش نرخ ارزش اضافی جامعه را به مراتب بیشتر از کشورهای امپریالیستی به سمت دو قطبی شدن سوق می دهد.

دوران امپریالیسم بمثابة بالاترین مراحل سرمایه داری، تنها مختص جوامع امپریالیستی نیست. بلکه این پدیده بمثابة يك نظام اقتصادی جهانی که بسیار ریشه دوانیده است و چهره واقعی خود را در کشورهای سرمایه داری وابسته نیز نشان می دهد پایان دوران امپریالیستی است. مجموعه نظام سرمایه داری جهانی با تمامی ویژگیهایش به بن بست رسیده و راه حلی بجز فروپاشی و نفی کامل این

مناسبات وجود ندارد. ظاهراً راههای بسیاری آزموده شده است. اصلاحات، رفم، بازار آزاد، سرمایه داری دولتی، دموکراسی و لیبرالیسم، سرمایه گذاری خارجی و داخلی، دریافت وامهای کوچک و بزرگ، اصلاحات ارضی، بازارهای بورس و فروش اوراق بهادار، سیستم تجارت آزاد، مکانیزه کردن کشاورزی، اهمیت دادن به صنایع مادر و غیره. اما تمامی این اقدامات که به کرات و بارها و بارها با اسامی جدید و تفاوتی ظاهر به خورد کارگران و توده های زحمتکش که پشتشان زیر بار کار خم شده است، داده می شود، ذره ای از دردهای توده ها را التیام نخواهد بخشید و ما نباید برای چنین راه حلهایی که تنها باعث درجا زدن طبقه کارگر می شود پشیزی ارزش قایل بشویم.

نظریه پردازان انقلاب بورژوا دموکراتیک همواره با تکیه به عقب ماندگی کشورهای سرمایه داری وابسته «به این گناه» که دوران سرمایه داری را به شکل کلاسیکی طی نکرده اند و بنابراین همواره باید مهر عقب ماندگی را بر پیشانی داشته باشند، سعی دارند لیبرالیسم را جایگزین رادیکالیسم نمایند. طبیعتاً کشورهای سرمایه داری وابسته که همیشه نسبت به کشورهای امپریالیستی به لحاظ اقتصادی عقب تر قرار دارند، هرگز نباید پا را از گلیم خواسته بورژوایی فراتر بگذارند و فقط برای جبران «عقب ماندگی» خود باید به راه حلهای بورژوایی (انقلاب بورژوا-دموکراتیک) پایبند باشند؟

این عقب ماندگی چیست؟ آیا وجود طیف وسیع خرده بورژواها عقب ماندگی است؟ و یا فقر و رنج روزافزون کارگران و تهی دستان؟ آیا کم بودن تعداد کارگران یقه سفید دلیل عقب ماندگی است؟ و یا وجود دهقاناتی که به جای بقایای فنودالیسم معرفی می شوند و سیل مهاجرت آنها به شهر و کارخانجات، روستاها را در معرض تخلیه قرار داده اند؟ شاید طیف وسیع بیکاران که بدلیل رشد مناسبات سرمایه داری و بعنوان نیروی ارزان و ذخیره پدید آمده اند دلیلی بر عقب ماندگی

باشد؟ در آن زمان که انقلاب سوسیالیستی در روسیه عقب مانده به سرانجام رسیده بود، فریادهای وامصبیتا مبني بر توقف! و عقب گرد!؟ بلند بود. کائوتسکی ها و منشویکها روسیه عقب مانده را لایق و آماده برای سوسیالیسم نمی دانستند. از نظر آنها روسیه دهقانی و عقب مانده می بایست پشت سر اروپای متمدن و پیشرفته گام بردارد و فعلاً تنها به راه حلهاي بورژوايي براي جبران عقب ماندگي خود بیاندیشد. بهتر است ببینیم لنین در این باره چه می گوید:

اکنون کائوتسکی سیر قهقرايي در پیش گرفته است و به بهانه «تحلیل اقتصادي» با عبارت پردازی مغرورانه اي درباره «ماتریالیسم تاریخي» از تبعیت کارگران از بورژوازي دفاع می کند و به کمک نقل قولهایی از ماسلف منشویک نظریات کهنه لیبرالي منشویکها را بطور خستگی آوری تکرار می نماید؛ ضمناً به کمک این نقل قولها می کوشد اندیشه جدیدی را دوباره عقب ماندگي روسیه به ثبوت رساند....

.... «تنورسین» ما اعلام می دارد پایه اقتصادي روسیه هنوز کشاورزي و آنهم به ویژه تولید دهقانی خرد است. قریب چهار پنجم و شاید پنج ششم اهالی بدین تولید اشغال دارند. اولاً آقای تنورسین گرامی، آیا شما هیچ فکر کرده اید که در بین این مولدین خرد چقدر استثمارگر ممکن است وجود داشته باشد؟ بدیهی است که از يك دهم آنها تجاوز نمی کند و در شهرها از این هم کمتر است، زیرا در آنجا تولید بزرگ رشد بیشتری نموده است. ولی شما حتی رقم بزرگ تصورناپذیری را در نظر بگیرید و فرض کنید يك پنجم مولدین خود استثمارگرانی هستند که از حق انتخاب محروم شده اند. در چنین صورتی باز نتیجه می شود که ۶۶ درصدی که بلشویکها در پنجمین کنگره شوراها داشتند نماینده اکثریت اهالی بود.

(لنین انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد- مجموعه آثار- ص ۶۵۴) تأکیدات از لنین است.

باید دید در روسیه «عقب مانده» که بلشویکها به انتظار رشد و شکوفایی دراز

مدت و کلاسیک سرمایه داری ننشستند و مناسبات روستایی و خرده بورژوايي به مراتب بیشتر از کشورهای سرمایه داری وابسته کنونی است و در شرایطی که فنودالیسم تازه سرنگون شده و آثار و بقایای آن بسیار است و جنگ جهانی، روسیه را دچار قحطي کرده و باعث شده سرمایه ها در جهت میلیتاریسم صرف شوند و تأثیرات آن بر رشد صنایع و سرمایه داری کم است، چگونه طبقه کارگر دست بکار انقلاب سوسیالیستی می شود. ضروری است بدانیم که آیا بلشویکها به مسئله انقلاب سوسیالیستی از زاویه عقب ماندگي جامعه می نگرستند و یا کنار زدن سرمایه داری، حتی در شرایطی که بورژوازي تازه به قدرت رسیده است توضیحات لنین به اندازه کافی برای روشنفکران بی غرض صریح و گویا است:

ولی ما در سال ۱۹۱۷ در ماه آوریل کمی قبل از انقلاب اکتبر، کمی قبل از اینکه زمام حکومت را بدست گرفته باشیم، آشکارا به مردم می گفتیم و توضیح می دادیم که: انقلاب اکنون نمی تواند در اینجا متوقف ماند، زیرا کشور به پیش رفته است، سرمایه داری به جلوگام برداشته است و خرابی به میزان بی سابقه اي رسیده است و این امر ایجاب می کند (اعم از اینکه کسی بخواهد یا نه) که گامهایی به جلو به سوی سوسیالیسم برداشته شود. زیرا در غیر این صورت نمی توان به پیش رفت و کشوری را، که در اثر جنگ شکنجه و عذاب دیده است، نجات بخشد و در دوالم زحمتکشان و استثمار شوندهگان را تخفیف داد.

درست همانطور شد که ما می گفتیم سیر انقلاب صحت قضاوت ما را تأیید نمود. ابتدا به اتفاق تمامی دهقانان علیه سلطنت، علیه مالکین و علیه نظامات قرون وسطانی (تا اینجا انقلاب بورژوايي، بورژوا دموکراتیک است). سپس به اتفاق دهقانان تهی دست، باتفاق نیمه پرولترها، به اتفاق همه استثمار شوندهگان، علیه سرمایه داری و از آنجمله علیه ثروتمندان روستا، کولاکها، محتکرین- از اینجا دیگر انقلاب به سوسیالیستی بدل می گردد. کوشش برای کشیدن يك دیوار چین

مصنوعي بين اين دو و جدا نمودن آنها بوسيله چيز ديگري بجز درجه آمادگي پرولتاريا و اتحاد با تهی دستا بزرگ ترين تحريف مارکسيسم، مبتذل نمودن آن و ليبراليسم را جايگزين آن نمودن است.

اين بدان معنا است که با استنادات دانشورانه کاذب به مترقي بودن بورژوازي در مقابل نظامات قرون وسطاني، دفاع ارتجاعي از بورژوازي در مقابل پرولتاريائي سوسياليستي عملي شود.

(همانجا ص ۶۵۶) تأکيدات از لنين است.

بنابراين بجاي آنکه لنين بوسيله يك دستگاہ درجه دار که رشد سرمايه داري را اندازه بگيرد، براساس مناسبات بين طبقات و دوران تاريخي جامعه، مرحله انقلاب را تشخيص مي دهد. لنين بر مبناي منافع طبقه کارگر در آن شرايط که هنوز دولت فئودالي و مطلقه تزار در رأس قدرت قرار دارد و بمثابه سدي در مقابل تکامل تاريخي جامعه روسيه قرار گرفته اند، بوسيله اتحاد با تمامي دهقانان عليه فئوداليسم وارد نبرد مي گردد و هنوز مرحله انقلاب را بورژوايي مي داند، اما پس از سرنگوني دولت فئودالي، خواهان تداوم مبارزه طبقاتي و جلو رفتن طبقه کارگر و در يك کلام انقلاب سوسياليستي است. هر چند اين مسئله سريع باشد و هر چند در جامعه اي که مملو از عقب ماندگي هاي ماقبل سرمايه داري است.

درجا زدن پرولتاريا و خوابهاي بورژوايي براي کارگران ديدن، تنها آب به آسياب بورژوازي ريختن است. همه مدافعين اصلاحات بورژوايي دست بدست هم داده اند تا پرولتاريا را بدليل عقب ماندگيش و عقب ماندگي جامعه سرمايه داري وابسته از جلو رفتن باز دارند. آنها درک نمي کنند که تنها انقلاب سوسياليستي نقطه پايان اين «عقب ماندگي» است. تنها ديکتاتوري پرولتاريا است که مي تواند اقتصاد مبتني به کسب سود که باني تمامي «عقب ماندگي» است را از ميان بردارد.

«عقب ماندگي» يك پديده انتزاعي نيست، بلکه مسئله ايست کاملاً نسبي. اگر

چنانچه خواسته باشيم بين جوامع مختلف سرمايه داري به مقايسه بپردازيم و تک تک آنها را در مقابل و در مقام مقايسه قرار بدهيم هر کدام از آنها نسبت به ديگري يا عقب مانده است و يا پيشرفته. اين مسئله چه در ميان کشورهاي امپرياليستي و چه در ميان کشورهای سرمايه داري وابسته صادق است. اما اين تنها درک مکانیک و غير دياکتیکی از مسئله است. شيوه هاي توليد سرمايه داري فقط از جنبه هاي کمي با يکديگر متفاوت اند و کيفيتاً هيچ تفاوتی با هم ندارند. پرننگ کردن اين تفاوتها تا مرز تفاوتهاي کيفيتهاي برای نتيجه گيري اپورتونيستي است. عقب ماندگي سرمايه داري تنها در مقام مقايسه با سوسياليسم است. به همان نسبت که جامعه سرمايه داري نسبت به جوامع فئودالي و قرون وسطاني کامل تر و برتر است (اين يك قياس ساده تاريخي مبتني بر ماترياليسم تاريخي است که الفباي ناخوشايندي براي اپورتونيستهاي شيفته «انقلاب بورژوايي» است). تاريخ دنياي سرمايه داري که با تمام قدرت و امکانات به خاطر استثمار مضاعف کارگران چرخهايش در حال حرکت است، انقلابات بورژوايي را به افسانه تبديل کرده و تنها بعنوان تنوري دندههاي معکوس حرکت طبقه کارگر به سمت انقلاب سوسياليستي عمل مي کند.

در تمام کشورهای سرمايه داري وابسته تعداد کارگران رو به افزايش است و هر روز عده بي شماری به صفوف اين طبقه رانده مي شوند. ديگر نيروهاي اجتماعي فقر زده، گردآگرد اين طبقه جمع شده اند و بنابراين دائماً نيروي اجتماعي بزرگتري را گرد مي آورند که ياراي روبيدن جهان سرمايه داري را دارند. طبقه کارگر ديگر بعنوان يك جريان ضعيف و کوچک اجتماعي در دوران ماقبل سرمايه داري و مستعمرات نيست. بلکه هرگونه تحول اقتصادي و اجتماعي تنها در گروي حرکت و انقلاب اين طبقه است. واقعيت آنگاه آشکارتر مي گردد که بدانيم بيشتر از هفتاد درصد جمعيت کشورهای سرمايه داري وابسته زير خط فقر زندگي مي کنند

و بخش قابل توجهی از سی درصد باقی مانده نیز را خرده بورژواهای میانه حال که به قول لنین در جریان انقلاب سوسیالیستی منفعل هستند را تشکیل می دهند. این واقعیات عظیم، بزرگ ترین زمینه برای حرکت به سمت انقلاب سوسیالیستی و به سرانجام رساندن آن است. نادیده گرفتن این واقعیات به بهانه «عقب ماندگی» تنها خاک پاشیدن به چشم کارگران و روشنفکران است.

ببینیم لنین درباره صدور سرمایه و تأثیرات آن بر کشورهای تحت سلطه چه می گوید:

مادام که سرمایه داری به حالت سرمایه داری باقیست سرمایه اضافه به مصرف ارتقا سطح زندگی توده های کشورهای معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه داران می شد) بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارجه یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید. در این کشورهای عقب مانده سطح سود معمولاً بالا است زیرا سرمایه ها اندک است، بهای زمین نسبتاً نازل است و سطح دستمزد پایین است و مواد خام ارزان است. آنچه امکان صدور سرمایه را فراهم می سازد این است که یک سلسله از کشورهای عقب مانده اکنون دیگر به دایره سرمایه داری جهانی داخل شده اند، خطوط عمده راه آهن در آنها احداث گردیده و با شروع به احداث شده موجبات اولیه برای تکامل صنعت فراهم گردیده است و غیره .

(امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری. مجموعه آثار ص ۴۱۴)

لنین با تکیه بر واقعیات به درستی آینده ای را می بیند که سرمایه داری در اثر صدور سرمایه در کشورهای تحت سلطه رشد می کند و حتی شروع این روند را در آن زمان (۱۹۱۶) می بیند و حال روشنفکران محافظه کار ما در شرایطی که تولید سرمایه داری تمامی ارکان کشورهای سرمایه داری وابسته را تحت تأثیر خود قرار داده است، هنوز شکوه و ناله می کنند که «سرمایه داری ما» هنوز آن

طور که باید و شاید رشد نکرده و از ریشه های کلاسیکی برخوردار نیست. کارگران ما عقب مانده اند و ما باید یکبار دیگر از ابتدا شروع بکنیم. آنها فقر و ستمی که در اثر رشد تضادکار و سرمایه پدید آمده است را به جای عقب ماندگی معرفی می کنند و بنابراین شایستگی خود را برای مقابله با انقلاب سوسیالیستی به اثبات می رسانند.

اینان درک نمی کنند که رشد صدور سرمایه رابطه ای مستقیم و موازی با رشد سرمایه داری در کشورهای سرمایه داری وابسته دارد. بدین ترتیب است که هر چه سرمایه داری در کشورهای سرمایه داری وابسته بیشتر رشد می کند به همان نسبت این کشورها مقروض تر می گردند. وامهای کلان که نوعی از صدور سرمایه به این جوامع است در نتیجه برگشت با بهره های کلان آن باعث افزایش تضادهای اجتماعی در این کشورها می شود. صدور سرمایه که دیگر ابعاد بسیار بزرگی پیدا کرده تمامی ساختار اقتصادی کشورهای سرمایه داری وابسته را دگرگون ساخته و بیش از پیش سرمایه داری را رشد داده است لنین در این رابطه چنین می گوید:

صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه داری آنها تأثیر بخشیده و بسی بر سرعت این تکامل می افزاید. بدین جهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه ای در کشورهای صادر کننده مختصر وقفه ای ایجاد می کند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روزافزون سرمایه داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل می افزاید.

(همانجا- صفحه ۴۱۵)

حال که سرمایه داری در تمام جهان تکامل یافته و ریشه دوانیده و عمق یافته است، پرولتاریا بمثابه یک نیروی اجتماعی عظیم و تعیین کننده بمثابه آنتی تز این

جامعه تبلور یافته است. تمامی ستونهای اقتصادی جامعه بر روی دوش پرولتاریا قرار دارد و این طبقه که هر روز بیشتر از پیش گسترده و عظیم می شود، دیگر نقشی حاشیه ای ندارد. این طبقه دیگر طبقه ای نیست که در اقلیت قرار داشته باشد و در گستره روابط ماقبل سرمایه داری سعی در رهبری انقلاب بورژوازی داشته باشد. از این پس انقلاب فقط بر مبنای منافع این طبقه شکل می گیرد. پرولتاریا که اقشار وسیعی از خرده بورژواهای تهیدست پیرامون او را گرفته اند و چاره ای بجز متحد شدن با پرولتاریا را برای رهایی از فقر روزافزون ندارند، اکثریت قوی و استراتژیکی را می سازند که آینده تنها در دست آنها خواهد بود. این اکثریت قدرتمند نه نیازی به اتحاد با بورژوازی دارد و نه خرده بورژواهای مرفه که به دور بورژوازی حلقه زده اند.

کارتلها و تراسهای سرمایه داری دیگر همانند گذشته، تنها ریشه در کشورهای امپریالیستی ندارند. دوران مستعمرات تراسهای سرمایه داری بیشتر به غارت کشورهای تحت سلطه می پرداختند و بازارهای فروش محدودی از کالاهایشان در مستعمرات وجود داشت. چرا که در کشورهای نیمه فنودال-نیمه مستعمره عمده مناسبات فنودالی بود و روابط روستایی ماقبل سرمایه داری بازارهای سنتی و بسته ای را تشکیل می دادند. اما پس از بوجود آمدن سرمایه داری وابسته، مسئله نیروی کار ارزان و بازارهای وسیع برای کارتلها باعث شد، صدور سرمایه در دستور کار آنها قرار بگیرد.

در جریان صدور سرمایه، سرمایه ثابت که دائماً برحسب ضرورت افزایش می یابد، به کشورهای سرمایه داری وابسته منتقل می گردد تا در جریان ترکیب ارگانیک سود بیشتری پدید بیاورد. بدین ترتیب تراسهای سرمایه داری نه تنها به کشورهای سرمایه داری وابسته نفوذ می کنند، بلکه در اقتصاد آنها ریشه می دوانند و نقش تعیین کننده ای می یابند. تراسهای سرمایه داری از آن پس بدون

مکانیزم تولید سرمایه داری در کشورهای وابسته قادر به تداوم فعالیت اقتصادی و انباشت سرمایه نمی باشند. بدین گونه سرمایه داری بیش از پیش جهانی می شود و روابط آن به تأثیرات متقابل بیشتری می رسد.

هر تغییر و تحولی در کشورهای سرمایه داری وابسته تأثیرات مستقیمی بر منافع کارتلهای سرمایه داری دارد. روابط سیاسی و اجتماعی نیز تابعی از روابط اقتصادی می گردد. تلاش برای حفظ منافع موجود روبناهای خاص خود را نیز طلب می کند که بسته به شرایط هر جامعه ای، بهترین گرایشات برآورد کننده این مناسبات تقویت می گردند. بنابراین سرمایه مالی از این پس محدودیتها و مرزهای ملی خود را در می نوردد و به شکل یک سرمایه مالی بین المللی عمل می کند. هر چند که رأس هرم سرمایه مالی همانند گذشته در کشورهای سرمایه داری وابسته قرار دارد و سرمایه مالی بدون این بدنه توانایی ادامه حیات ندارد. مافوق سودها جریان اصلی سرمایه مالی هستند که تمامی ارگانیزم سرمایه مالی وابسته به تغذیه از طریق این جریان است.

کارکرد سرمایه مالی در ارتباط بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای سرمایه داری وابسته بسیار گسترده است که فعلاً از محدوده این نوشته فراتر است، اما آنچه که باید بر آن تأکید شود، این نکته است که، سرمایه مالی پس از گسترش به جوامع سرمایه داری وابسته، سرمایه های پراکنده و تا حدودی مستقل را یا در خود ادغام کرده و یا آنها را وابسته به خود می کند.

مکانیزم بخشهای مختلف سرمایه، بدلیل گسترش شیوه تولید سرمایه داری در هم ادغام می گردند به عبارتی دیگر کارکرد بخشهای مختلف سرمایه دیگر در این جوامع نیز، بدون ارتباط تنگاتنگ با دیگر بخشها ممکن نیست. شیوه های کارکرد سنتی سرمایه در فرماسیون ماقبل سرمایه داری، دیگر یارای تداوم روند بر مبنای سابق را ندارد و بنابراین برحسب ضرورت خود را با واقعیات جدید مطابقت داده

است. سرمایه های تجاری، بانکی، صنعتی در مقیاس بزرگ در هم ادغام و یا کاملاً مشروط به همکاری و ارتباط با هم شده اند.

بنابراین سرمایه مالی بیش از پیش در کشورهای سرمایه داری وابسته گسترش می یابد و بر قدرت سیاسی نیز اتوریتته خود را به تمامی اعمال می کند. با پیشرفت سرمایه داری گرایشات و بخشهای خاص و سنتی از گردونه حاکمیت بیشتر طرد می گردند و سرمایه مالی جای آنها را می گیرد و یا آنها را می بلعد. بدلیل عدم امکان بقا انتزاعی بخشهای خاص سرمایه داری، دولت بورژوازی در کشورهای سرمایه داری وابسته نیز از این قاعده میرا نیست و تابعی از حرکت سرمایه مالی می گردد. دولت بیشتر در خدمت به سرمایه مالی قرار می گیرد تا روند حرکت سرمایه (صدور سرمایه و تولید مافوق سود) به تمامی بتواند انجام گیرد. دست بدست دادن بخشهای مختلف سرمایه می تواند روند تولید و بازتولید و افزایش ارزش اضافه را عملی بکند و تمامی نیروها و سرمایه های حاشیه ای را به خدمت بگیرد. سیستم بازار، صنایع، بانکها، روابط بین الملل، سرمایه های خرد، بوروکراسی، متخصصین و غیره همگی تحت اتوریتته سرمایه مالی در خدمت به کارکرد فعال تر سیستم سرمایه داری عمل می کنند. جدائی هر بخش از سرمایه و یا تسلط آن بر قدرت سیاسی مسئله ایست که با منافع امپریالیستی در تضاد است و سیستم سرمایه داری وابسته را دچار اخلال می کنند. بنابراین امپریالیسم با تمامی امکانات سعی در مسلط کردن سرمایه مالی بر تمامی ارکان جامعه دارد. هر چند که گرایشات مختلف بورژوازی همیشه در تضاد با هم هستند و وابستگی های محدودی نیز می توانند به بخشهایی از اقتصاد جامعه داشته باشند، اما با تمام این مسائل واقعیت آن است که هر بخشی در رأس قدرت سیاسی قرار گیرد ضروری است که در ارتباط مستقیم با بانکها، صنایع و تجارت باشد. چرا که سیستم اقتصاد سرمایه داری قادر نیست بدون هر یک از بخشهای فوق مکانیزم خود را حفظ

بکند.

حتی گرایشات سنتی و تندروری درون حاکمیت ما نیز که به اصطلاح سمبل بازار شناخته می شوند. به هیچ وجه فقط به بازار متکی نبود و نیستند. «بنیاد مستضعفان» که بزرگ ترین نهاد اقتصادی این جریان است، مالک حدود ۴۳۰ کارخانه بزرگ است که هر یک چندین پروژه عمرانی را در کشور اجرا می کنند. «بنیاد مستضعفان» مالک تعداد بسیاری سینما و مکانهای تفریحی است. این نهاد حتی در خارج از کشور نیز سرمایه گذاری های قابل توجهی دارد. چندین پروژه عمرانی در پاکستان، آفریقا و آسیای میانه از این جمله اند. «بنیاد مستضعفان» به هیچ وجه مستقلاً از سرمایه های خویش بهره نمی برد بلکه وامهای کلان جهت پروژه های اقتصادی و کارخانجات، پروژه های عمرانی و دیگر موارد از بانکها دریافت می کند.

بنابراین چنانچه بخواهیم جناح به اصطلاح سنتی حاکمیت را نیز به لحاظ اقتصادی بررسی بکنیم نمی توانیم آنرا تنها به بازار مربوط بدانیم. حال آنکه تجارت و بازار نیز جهت برآورد منافع آنها نقش بسیاری دارد همانگونه که برای جناحهای دیگر و دولتهای سرمایه داری دیگر نیز چنین است.

دولتهای سرمایه داری بخصوص در کشورهای سرمایه داری وابسته، همواره در درون خود تضادهای زیادی داشته و دارند. هر چند که هر مورد از آنها بطور جداگانه قابل بررسی و تجزیه و تحلیل است، اما باید این واقعیت را پذیرفت که بخشی از تضادهای آنها برای کسب قدرت و منافع بیشتر است و بخشی از آن ناشی از بحرانهای اجتماعی و اقتصادی.

طبیعتاً گرایشات مختلف بورژوازی برحسب موقعیتشان در جامعه، نیز به روشهای متفاوتی جهت حکومت کردن روی می آورند که در بسیاری موارد در تضاد با روشهای دیگر بخشها قرار می گیرد. مجموع این مسائل ویژگیهای

جناح‌های مختلف بورژوازی را چه در قدرت و چه خارج از آن در جامعه سرمایه داری بوجود آورده است. چنانچه هر گرایش سیاسی، به هر بهانه و تحلیلی در تلاش برای حمایت از یک جناح بورژوازی در مقابل جناحی دیگر برآید و یا سیاست و پراتیک خود را دائماً بر مبنای پشتیبانی از بخشی از بورژوازی به بهانه تاکتیک علیه دیگری قرار بدهد و یا چنانچه به بهانه حمایت‌های موقت جهت استفاده از فرصت، هر روز کارگران را به دنبال آقایان بورژوا بکشانند، تنها در آستان بورژوازی توده‌ها را به کرنش دعوت کرده است.

پرولتاریا و تهیدستان زحمتکش و دهقانان فقیر، از چنان وسعت و دامنه‌ای برخوردار هستند که در صورت آگاهی طبقاتی، قادرند بورژوازی را به تمامی به زیر بکشند و سرنگون سازند.

Yek Gharn Mobarezeh Tabaghti
(A Century of Class Struggle in Iran)

Mohammad Hossein

Roodabehpublisher@gamil.com